بسم الله الرحمن الرحیم

فصلنامه

شمیم معرفت

«ویژه مربیان عقیدتی سیاسی بسیج»

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی

نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین

شمیم معرفت

فصلنامه کمک آموزشی مربیان عقیدتی سیاسی

شماره ۲۵ ـ زمستان ۱۳۸۹

***

فهرست

عنوان	صفحه
به جای سرمقاله	۴
برهان هدایت	۵
پرستش خدا	۲۴
دفاع از مبانی نظری ولایت فقیه ـ قسمت دوم	۲۵
موجب امیدواری آینده	۴۴
مسیح را دیدم	۴۴
غفلت	۴۵
پاسخ به اهمّ شبهات وهابیت	۶۱
باورهای خرافی	۷۳
نتیجه شناخت خدا	۸۸
اهمیت و جایگاه آموزش دینی	۸۹
استفاده صحیح از جوان	۹۶
عفاف در زندگی ـ قسمت دوم	۹۷
یک سبد بوی بهشت	۱۱۱
لبیک ما حاجتک	۱۲۲
دعای غریق	۱۲۲
کنکاشی در روابط دختر و پسر	۱۲۳
کوچک نشمردن گناه	۱۳۶
پنهانی چهار چیز در چهار چیز	۱۳۶
مدیریت جنسی نوجوان	۱۳۷
عرصه‌های عملکرد صهیونیزم بین‌الملل	۱۴۳
پرسش‌نامه	۱۵۹

به جای سرمقاله

یاران همراه و مربیان بزرگوار عقیدتی سیاسی بسیج

۱ـ این آخرین شماره نشریه شمیم در سال ۱۳۸۹ است که منتشر می‌گردد. سعی ما این بود که با تلاش و همتی بیش از گذشته، محتوای نشریه را پربار و متناسب با مسائل روز منتشر نماییم، به همین جهت از همکارانی بهره بردیم که خود از مربیان بسیجی بوده و در پایگاه‌های بسیج از نزدیک با دغدغه‌های فرهنگی و عقیدتی بسیج آشنا بودند.

البته عناوین بسیاری در هر شماره مد نظرمان بود که به دلیل محدودیت صفحات و فصلنامه بودن نشریه موفق به انتشار آن‌ها نشدیم. از طرفی چون خوانندگان شمیم معرفت خود از مربیان عالم و فرهیخته بسیجی هستند، لازم بود تا مقالات به‌صورت اقناعی و دقیق و علمی منتشر گردد، اما همان مشکل محدودیت صفحات ما را بر آن داشت که در حد ممکن مطالب و مقالات را به‌صورت خلاصه شده در اختیار شما قرار دهیم.

اگر در این چهار شماره مطلبی آمده بود که مورد استفاده شما و به‌دنبال آن متربیان شما قرار گرفت، به یقین از برکت نور آیات قرآن و روایات اهل بیت‌علیهم‌السلام که در این نشریه منتشر می‌گشت، بوده است و اگر اشکالی وجود داشت تنها دلیل آن، کم‌کاری و نقصان ما در خدمتگزاری به شما عزیزان بوده است. از این‌رو استدعا داریم عذر تقصیر ما را پذیرا بوده و برای توفیق بیشتر ما در ادای تکلیف و خدمت به بسیجیان ـ که سربازان واقعی امام زمان(عج) هستند ـ دعا نمایید.

۲ـ مقام معظم رهبری در عید غدیر امسال نکات مهمی را در جمع بسیجیان بیان فرمودند که به‌نظر می‌رسد توجه و تاکید دائمی به این نکات در جمع‌های مختلف عزیزان بسیجی لازم و ضروری است. به همین دلیل بخشی از این فرمایشات را به‌صورت بسیار خلاصه در زیر آورده‌ایم.

بسیجی بودن ارکانی دارد. همه‌ی ما باید این ارکان را روزبه‌روز در خودمان تقویت کنیم. جوانان عزیز! بارها گفتیم که در درجه‌ی اول، روحیه‌ی اخلاص و روحیه‌ی بصیرت است. این اخلاص و بصیرت روی هم اثر می‌گذارند. هرچه بصیرت شما بیشتر باشد، شما را به اخلاص عمل نزدیک‌تر می‌کند. هرچه مخلصانه‌تر عمل کنید، خدای متعال بصیرت شما را بیشتر می‌کند. «اللّه ولیّ الّذین امنوا یخرجهم من الظّلمات الی النّور».

عزیزان من! بسیجی شدید، مبارک است؛ اما بسیجی بمانید. ایستادگی در راه، مهم است. بسیجی ماندن متوقف به این است که دائم خودمان را مراقبت کنیم، مواظبت کنیم و از راه بیرون نرویم.

باید خودتان را آماده نگه دارید، خودتان را به‌روز نگه دارید، بصیرتتان را به‌روز نگه دارید، اخلاصتان را به‌روز نگه دارید، به‌روز بسیجی باشید و بسیجی بمانید.

برهان هدایت

تلخیص و تدوین: عبدالله صدیق

هدایت و نظم دو مقوله‌اند
فرق اصل نظم و اصل هدایت
۱) آیات سوره طه
۲) آیات سوره اعلی
۳) آیه سوره شعراء
۴) آیات سوره علق
طرح مسأله هدایت به شکل فلسفی
اصل انطباق با محیط
اصل ترمیم ساختمان
هدایت در جمادات
۱) دیدگاه قرآن درباره هدایت در جمادات
۲) نظر علوم درباره هدایت در جمادات
هدایت در حیوان و انسان
علت‌های چهارگانه
علت غایی
مناط وجود علت غایی
ماده ابتکار ندارد
ابتکار و انتخاب در دارای حیات‌ها
اصل تکامل بهترین معرّف اصل هدایت
نمونه‌هایی از هدایت‌های مرموز در حیوانات
الهامات اخلاقی در انسان
حدیثی از امام صادق علیه السلام
علم اشراقی
یک مثال ساده
تعریف فکر
الهام، عاملی دیگر در پیدایش علوم
الهام و اشراق از دیدگاه دانشمندان
علم اشراقی در قرآن و احادیث
رؤیا

برهان هدایت

علامه شهید آیت‌الله مطهری در ضمن سلسله مباحثی تحت عنوان «نبرد حقّ و باطل، فطرت، توحید» به بررسی برهان هدایت پرداخته‌اند که به گفته خود ایشان مبحثی است که مورد غفلت قرار گرفته و پیرامون آن بحث نشده است.

این مباحث در «مجموعه آثار استاد جلد۴ صفحه ۸۵ تا ۱۳۸ (یعنی ۵۴ صفحه) آمده است. ما در این‌جا به لحاظ محدودیت‌های نشریه سعی کرده‌ایم تا حد ممکن این بحث را خلاصه نموده و در اختیار شما خوانندگان گرامی قرار دهیم. بدیهی است در این راه مطالب و مثال‌هایی که جهت روشن‌تر شدن موضوع بیان نموده‌اند حذف گردیده و سعی شده اصل مباحث ارائه گردد.

****

هدایت و نظم دو مقوله‌اند

این‌که ما حساب هدایت و نظم را از یکدیگر جدا کردیم، به نظر من برای اولین‌بار است که این‌کار می‌شود. من تا حالا خودم در هیچ کتابی برخورد نکرده‌ام که این‌ها را دو نوع دلیل و برهان به شمار بیاورد، بلکه به‌طور معمول حساب نظم‌های مخلوقات و حساب هدایت شدن مخلوقات یکی گرفته می‌شود و یک نوع دلیل به‌شمار می‌رود. البته نمی‌خواهم بگویم این کار ابتکار من است؛ این مطلب را من از تفسیر فخر رازی استفاده کرده‌ام و فخر رازی هم از قرآن استنباط کرده است.

چون در کتاب‌های علمی و فلسفی، در اطراف تفکیک این دو راه از یکدیگر زیاد بحث نشده است، ممکن است در بیانی که من می‌کنم نقصان‌هایی وجود داشته باشد، ولی من فکر می‌کنم به‌طور حتم مطلب از همین قرار است و تاکنون هم اشتباه شده است که این‌دو را یکی حساب کرده‌اند؛ خیلی به هم نزدیکند ولی دو راه است.

ممکن است کسی بگوید که هدایت یک امر جدا از نظم نیست، چون هدایت مربوط به کار

اشیاء است، و نوع کاری که اشیاء انجام می‌دهند لازمه جبری ساختمان آن‌هاست؛ یعنی مثل این است که ما درباره اتومبیل نباید در دو قسمت بحث کنیم: یکی این‌که بگوییم این اتومبیل ساختمان و سازمان منظمی دارد، و دوم این‌که کارش را چگونه انجام می‌دهد. کارش چیز جداگانه‌ای نیست؛ این سازمان اگر این‌گونه منظم شد، لازمه قهری و جبری‌اش همین کاری است که انجام می‌دهد.

اصل هدایت نشان می‌دهد که طرز کار اشیاء نتیجه جبری ساختمان مادی آن‌ها نیست، بلکه جاذبه و کششی وجود دارد که همان جاذبه و کشش است که اشیاء را در مسیری که می‌روند هدایت می‌کند.

در جواب می‌گوییم: ما می‌خواهیم بیان کنیم که هدایت زائد بر نظم است. اصل هدایت نشان می‌دهد که طرز کار اشیاء نتیجه جبری ساختمان مادی آن‌ها نیست، بلکه جاذبه و کششی وجود دارد که همان جاذبه و کشش است که اشیاء را در مسیری که می‌روند هدایت می‌کند.

فرق اصل نظم و اصل هدایت

مسأله نظم داشتن مخلوقات مربوط به ساختمان موجودات است. در برهان نظم طرز بیانْ این‌گونه است که وضع ساختمان موجودات حکایت می‌کند که در این ساختمان، شعور و تدبیر و علم و اراده دخالت داشته است و این ساختمان ناشی از تصادف مجموعه‌ای از علل نمی‌تواند باشد. درست مثل کتاب تألیف‌شده‌ای (بلکه یک صفحه از کتاب) که نظم مجموعه حروف و معنی داشتن آن‌ها نشان می‌دهد که روی حساب و نقشه بوده؛ پس حکایت می‌کند که به‌وجود آورنده این نظم و تشکیلات اراده و تدبیر داشته است و عقل و شعور در ایجاد آن به کار رفته است. نظم بیش از این نیست. آیه «صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ»(نمل/۸۸) همین جهت را بیان می‌فرماید؛ «رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ»(طه/۵۰) همین مطلب را بیان می‌کند، و خیلی از آیات دیگر، مثل آیه:«أَ فَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ. وَ إِلَی السَّماءِ کَیْفَ رُفِعَتْ»(غاشیه/۱۷و۱۸)

ولی زائد بر نظام متقن خلقت و ساختمان موجودات، چیز دیگری هم هست و آن این است که:

موجودات عالم نشان می‌دهند که پس از آن‌که کامل آفریده شده‌اند، در کاری هم که انجام می‌دهند به نوعی رهبری می‌شوند.

نقطه مقابل داشتن نظم، تصادف و اتفاق است، یعنی اگر کسی بخواهد نظم را حاکی از عقل و تدبیر نداند، می‌گوید این نظم بر اثر تصادف به‌وجود آمده، ولی نقطه مقابل اصل رهبری و هدایت چیز دیگری است. آیا این‌کاری که موجودات انجام می‌دهند لازمه قهری و جبری

ساختمانشان است با همه نظم‌هایی که در آن به‌کار رفته، یا علاوه بر این، یک نیروی دیگری که بسیار هم مرموز است در کار این‌ها دخالت دارد؟

ممکن است کاری لازمه قهری و جبری یک ساختمان باشد، در این‌جا ما حرف جداگانه‌ای نداریم و هر حرفی داشته باشیم، روی خود ساختمان داریم.

لازمه جبری و قهری ساختمان اتومبیل این است که شما سویچ را که بچرخانید اتومبیل روشن شود، بعد که روشن شد، پایتان را که روی گاز بگذارید نیرو ایجاد شود و نیرو اتومبیل را بکشاند، و بعد وقتی که شما فرمان را به راست یا چپ بچرخانید، اتومبیل به راست یا چپ حرکت کند، ترمز هم که بکنید بایستد؛ این‌ها دیگر چیز جداگانه‌ای نیست.

ما می‌خواهیم ببینیم که آیا تجربیات و مشاهدات علمی‌ای که درباره موجودات شده است، نشان می‌دهد که هرچه هست در ساختمان این‌هاست؟ آیا پس از آن‌که این ساختمان به این شکل به‌وجود آمد، کار کردن آن ماشین‌وار است؟ یک دانه گندم که زیر خاک می‌رود و آن عملیات را شروع می‌کند، شکافته می‌شود و ریشه‌های خیلی ریز پیدا می‌کند و بعد به صورت یک بوته گندم در می‌آید، آیا کارش را مثل یک ماشین انجام می‌دهد و لازمه ساختمان مادی‌اش این است که این‌کار را انجام بدهد؟ یا این‌که لازمه ساختمان مادی آن این نیست، بلکه آن ساختمان مادی به‌عنوان یک سلسله شرایط به‌طور حتم باید باشد و هر جایش نقص پیدا بشود، در کار این دانه گندم نقص واقع می‌شود، ولی در عین حال این ساختمان مادی حکم اتومبیلی را دارد که رهبری و راه بردن آن از ساختمان آن جداگانه است.

غرضم تقریر این مطلب است که این‌جا دو مطلب و دو نوع مطالعه است و ما می‌خواهیم ادعا کنیم که دو نوع مطالعه، ما را به خداشناسی می‌رساند: یکی مطالعه خود ساختمان اشیاء، و دیگر مطالعه طرز کار آن‌ها.

تفکیک نظم و هدایت در قرآن

ما این‌طور فکر می‌کنیم که برای اولین بار تفکیک دلالت نظم از دلالت هدایت در قرآن بیان شده است؛ ما در غیر قرآن ندیدیم، بلکه در کتاب‌های بعد از قرآن هم از قدیم و جدید ندیدیم که این‌ها را دو اصل جداگانه ذکر کرده باشند، جز این‌که فخر رازی در تفسیر سوره اعلی همین حرف را زده؛ پس اول ببینیم آیا در قرآن دو عنایت است یا نه.

۱) آیات سوره طه

یکی آن آیه‌ای است که از قول حضرت موسی در جواب فرعون که پرسید: «**فَمَنْ رَبُّکُما** یا **مُوسی؟**» فرمود: «**قالَ رَبُّنَا الَّذی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی**» (طه/۵۰و۵۱) پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی خلقت خودش را داد؛ یعنی در خلقتش آن‌چه را که می‌بایست به او بدهد داد؛ یعنی او را روی حکمت آفرید؛ یعنی در خلقت موجودات حکمت به‌کار رفته است. این همان اصل انتظام است. ولی بعد با کلمه **ثُمَّ** موضوع هدایت را ذکر می‌فرماید. می‌فرماید: **ثُمَّ هَدی** یعنی

پس از آن‌که آن‌را آفرید، او را رهبری کرد. «او را رهبری کرد» غیر از اصل خلقت است. اگر بنا بود هر چیزی کاری که می‌کند لازمه قطعی ساختمانش باشد، این‌جا ثُمَّ نمی‌فرمود. این مثل این است که کسی بگوید «من مثلث را آفریدم، بعد هم سه زاویه‌اش را مساوی با دو قائمه قرار دادم». این صحیح نیست، چون لازمه‌ی آفرینش مثلث، آن هم هست و آن، چیز جداگانه‌ای نیست.

۲) آیات سوره اعلی

آیه دیگر در سوره اعلی است: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی. الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی. وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی»

در این‌جا هم نظم و هدایت جدا ذکر شده است و حتی خلقت هم جداگانه ذکر شده است و سیاق نشان می‌دهد که این‌ها سه مطلب است. الَّذِی خَلَقَ پروردگار من همان است که آفرید؛ یعنی آفریننده عالم است. فَسَوَّی پس معتدل آفرید؛ یعنی نظم برقرار کرد. وَ الَّذِی قَدَّرَ آن که اندازه‌گیری کرد. تا این‌جا همه راجع به اصل خلقت و ساختمان موجودات بود. فَهَدی آن‌ها را رهبری کرد. این مربوط به کار موجودات است.

۳) آیه سوره شعراء

آیه دیگر از زبان حضرت ابراهیم نقل می‌فرماید که فرمود: «الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ» (شعرا/۷۸) پروردگار من همان است که مرا آفریده است، پس هدایت هم می‌کند. مقصود از «پس هدایت می‌کند» این است که خدا وقتی موجودات را خلق کند آن‌ها را به تعبیر قرآن «سُدی»(قیامت/۳۶) (عبث و سرگردان) نمی‌گذارد، بلکه رهبری می‌کند.

۴) آیات سوره علق

در سوره علق راجع به خصوص انسان، آن نوع هدایتی را که مخصوص انسان است، بعد از خلقت انسان ذکر فرموده است. در این سوره می‌خوانیم:«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» بخوان به نام پروردگارت که آفریده است (آفریده است همه چیز را، جهان را). «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ انسان را از علق» آفرید. «اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ» باز بخوان، پروردگار تو کریمتر است. (آیا کریم‌تر است از هر کریمی، یا کریم‌تر است از این‌که فقط آفریننده باشد و هادی نباشد؟ کریمِ خالقِ هادی است.) «الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ» پروردگار تو همان کسی است که قلم را به انسان تعلیم کرد و به انسان یاد داد که قلم به دست بگیرد. این همان هدایت انسان است. قلم به دست گرفتن، نمونه و سمبلی است از خواندن و نوشتن و علم، و در واقع نمونه‌ای است از تمام آثار تمدنی بشر که ناشی از خواندن و نوشتن و ضبط کردن و باقی گذاشتن است.

البته نمی‌خواهم بگویم آیات هدایت به این چهار آیه منحصر است. در قرآن آیات هدایت زیاد است، ولی آیاتی که خلق و هدایت را به‌عنوان دو دلیل جداگانه از آن‌ها می‌شود فهمید، این چهار آیه است.

پس مسأله اتقان صُنع ـ به تعبیر خود قرآن (نمل/۸۸) ـ مربوط به ساختمان و ارگانیسم موجودات است که این ساختمان با تشکیلات و نظم‌هایی آفریده شده که اگر عالَم در واقع یک ماشین هم می‌بود، باز بر وجود خالق و سازنده این ماشین دلالت می‌کرد. اما مسأله هدایت مربوط به‌کار است که جدا از ساختمان است.

طرح مسأله هدایت به شکل فلسفی

اگر بخواهیم به شکل فلسفی بیان کنیم، به این صورت باید طرح کنیم: مسأله‌ای از قدیم‌الایام در فلسفه مطرح بوده و هست و آن این است که آیا عالم را با مکانیسم می‌شود توجیه و تفسیر کرد یا نه؟ یعنی آیا ساختمان عالم فقط از قبیل ساختمان یک ماشین منظم است؟ و لازمه ساختمانش هم همین کاری است که انجام می‌دهد و بیش از این چیزی نیست؟ یا این‌که ساختمان عالم بیش از ساختمان یک ماشین است و به اصطلاح فلسفی تنها مکانیسم نمی‌تواند پدیده‌های عالم را توجیه و تفسیر کند. در این صورت چه باید بگوییم؟ این‌جا باید اقرار کنیم که فلسفه هم لغتی ندارد که بتواند بیان کند، غیر از این‌که به‌عنوان مثال گاهی فرنگی‌ها تعبیر «دینامیسم» را به‌کار می‌برند و می‌گویند گویا در ساختمان موجودات دستگاه خودکاری هم زائد بر ساختمان ماشینی وجود دارد که آن‌ها را هدایت و رهبری می‌کند و حتی احیاناً کار این هدایت و رهبری به خودساختگی می‌رسد، یعنی خودش خودش را می‌سازد.

اصل انطباق با محیط

به‌عنوان مثال مسأله «انطباق با محیط» در زیست‌شناسی ـ که از عجیب‌ترین مرموزات عالم است ـ از مسلمات است. «انطباق با محیط» یعنی چه؟ فرض کنید موجود زنده‌ای در محیطی قرار می‌گیرد که ساختمان حاضرش چندان با زندگی در این محیط انطباق‌پذیر نیست. به‌عنوان مثال موجود زنده‌ای را که در نقاط سردسیر بزرگ شده و وضع پوست بدنش و خونش و تشکیلات و خصوصیاتش متناسب با آن منطقه بوده، از آن‌جا بر می‌دارند و به یک منطقه گرمسیر می‌برند. محیط، یک تأثیراتی روی این شیء می‌گذارد که خیلی عادی و ماشینی است؛ به‌عنوان مثال در محیط سرد آفتاب گرم روی پوستش نمی‌تابیده است و این‌جا آفتاب گرم روی پوستش می‌تابد و خواه ناخواه روی آن تأثیر می‌گذارد. تا این اندازه عادی است که تغییراتی در بدن موجود زنده، ناشی از تأثیرات محیط پیدا می‌شود؛ این‌ها عکس‌العمل‌های عادی است که این موجود به تبع محیط ایجاد می‌کند ما به این‌ها کار نداریم؛ این‌ها عکس‌العمل ارادی‌ای است که این موجود زنده در مقابل محیط خودش ایجاد می‌کند؛ یعنی بعد از این‌که این موجود زنده دارای هوش و اراده است، این‌ها عادی است. (آن‌چه غیرعادی است همان خودِ اراده‌اش است که ما فعلاً در آن بحث نداریم.)

ولی مطالعات علمی از قدیم‌الایام ـ و امروز خیلی دقیق‌تر ـ نشان داده است که یک تغییرات خود به خودی (یعنی نه ناشی از تأثیر مستقیم محیط و نه ناشی از اراده این حیوان) و متناسب

با محیط و هدفدار هم در درون این شیء به‌وجود می‌آید. یعنی این موجود به‌عنوان مثال اگر یک اسب سردسیری است، در گرمسیر که قرار گرفت، خودِ طبیعت کم‌کم خودش را عوض می‌کند به طوری که بتواند در این محیط زندگی کند و با آن منطبق شود. ممکن است به‌عنوان مثال حتی پشم‌هایش عوض شود و تبدیل به پشمی شود که در مقابل تابش آفتاب بهتر بتواند مقاومت کند؛ خلاصه در اعضا و جوارحش تغییراتی پیدا می‌شود.

اصل ترمیم ساختمان

می‌گویند در بدن انسان این خاصیت هست که اگر هر ماده از مواد کسری پیدا کند، شروع می‌کند به ترمیم کردن آن. این در زخم‌های ظاهری خیلی واضح است؛ وقتی جراحتی بر پوست یا سایر قسمت‌های بدن وارد می‌شود، بدن خودش شروع می‌کند به ساختن. آیا این ساختن و این نوع کار کردن، با این که بدن در واقع فقط حکم ماشین مکملی را داشته باشد و فقط اعضای بدون‌شعوری مرتب و منظم شده باشند، جور در می‌آید؟ یا به‌عنوان مثال خون انسان وقتی از مقدار لازم کسر می‌شود، بدن شروع می‌کند به خون ساختن؛ یا اگر از یک گلبول مخصوصی کم شده باشد، بدن در حدودی که توانایی دارد شروع می‌کند به ساختن آن. (البته این هم حدودی دارد؛ به‌عنوان مثال اگر پا را قطع کنند، دیگر بدن نمی‌تواند پا بسازد؛ این در حدود کار بدن نیست.)

این اصل «انطباق دادن موجود زنده خود را با محیط» یا اصل «ترمیم ساختمان» یک چیز جداگانه است و غیر از نظم مادی ساختمان است؛ نشان می‌دهد که در این ساختمان به نوعی از انواع که حقیقتش هنوز بر ما مجهول است، یک نوع رهبری وجود دارد که این موجود را به سوی هدف خودش رهبری و هدایت می‌کند.

هدایت در جمادات

۱) دیدگاه قرآن درباره هدایت در جمادات

هدایت را در نباتات و حیوانات و انسان خیلی خوب می‌شود ثابت کرد؛ ولی آیا اصل هدایت فقط در نباتات و حیوانات و انسان وجود دارد و در جمادات وجود ندارد؟ در قرآن ذکر شده است که هدایت در همه موجودات وجود دارد، منتها من آن‌طوری که در نباتات می‌توانم اثبات کنم، در جمادات نمی‌توانم اثبات کنم، ولی خلافش را هم نمی‌شود اثبات کرد؛ یعنی این‌گونه نیست که در جمادات ثابت شده باشد که هر کاری که می‌کنند به‌طور حتم لازمه ساختمان ماشینی آن‌هاست.

آن‌چه در قرآن است [نشان می‌دهد] که اصل هدایت در همه‌ی موجودات هست؛ به‌عنوان مثال می‌فرماید: «**وَ أَوْحی فی کُلِّ سَماء أَمْرَها**»(فصلت/۱۲) در هر آسمانی کار او را به او وحی کرده است؛ یعنی کاری که باید انجام بدهد، به او گفته است و راهش را به او نشان داده. به‌علاوه، این‌که می‌فرماید: «**رَبُّنَا الَّذی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی**» [بیانگر آن است که] قرآن [اصل هدایت را] به نباتات و حیوانات و انسان اختصاص نداده است؛ «**أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ**

هَدی»، یعنی هر چیزی را آن‌طوری که باید ساختمانش را ایجاد کند ایجاد کرده و آن‌را هدایت هم کرده است. قرآن عمومیت قائل است.

۲) نظر علوم درباره هدایت در جمادات

حال ببینیم علوم بشر در جمادات چه مقداری [هدایت] کشف کرده. آیا ضد این را کشف کرده یا خودش را کشف کرده؟ یا لااقل بگوییم [هدایت] هنوز از این نظر برای ما مجهول است؟ در جمادات لااقل این است که کسی نمی‌تواند آن طرف را اثبات کند و به‌عنوان مثال بگوید این نظمی که در منظومه ما وجود دارد، این‌که خورشید دور خودش بگردد و زمین دور خودش و دور خورشید بگردد و سیاره‌های دیگر هم هرکدام در مداری به دور خورشید بگردند و خورشید با منظومه خودش حرکت دیگری (دوری یا مستقیم) داشته باشد، این دیگر لازمه ساختمان این‌هاست و خورشید همین‌قدر که خورشید شد نمی‌تواند غیر از این باشد و محال است غیر از این باشد. عرض می‌کنیم لااقل چنین چیزی ثابت نشده است.

ببینید! برای اجسام و اجرام خواصی هست که این‌ها را می‌توان خواص ضروری و لاینفک دانست که محال است غیر از این باشد و آن، همان خواص مقداری و ریاضی اشیاء است. به‌عنوان مثال اگر جِرمی و جسمی دارای فلان حجم است، لازمه‌اش این است که اگر این جسم را نصف کنیم، حجم نصف هم نصف حجم کل باشد؛ یا خواصی که در ریاضیات برای مکعب ذکر می‌کنند. این خواص لازمه شیء و غیرقابل تفکیک است.

ولی ما در حرکات اشیاء یک نظم بالخصوص و یک جریانی را می‌بینیم. به‌عنوان مثال علم قانونی را کشف کرده و اسم آن را «قانون جاذبه» گذاشته. خیلی از افراد خیال می‌کنند قانون جاذبه نیوتن یعنی رمز مادی حرکات اشیاء و در اصل قانون جاذبه نیوتن در بیان بعضی افراد یعنی رمز مادی حرکات موجودات، در صورتی که ارزش قانون نیوتن فقط به مقداری است که خود نیوتن گفته است و آن این است که او همین قدر کشف کرده که یک نوع کشش و جذب و انجذاب میان اجرام عالم وجود دارد و فرمولش را هم به دست داده. اما آیا این را تعریف کرده یا توانسته تعریف کند؟

در تعریف آن می‌گویند: جاذبه (یا کشش)؛ یعنی از روی اثر تعریف کرده‌اند. این، تعریف و بیان حقیقت مطلب نیست. فیزیک همین‌قدر می‌گوید چیزی [وجود دارد.] در اصل خود نیوتن حرفش این است که من «چیزی» می‌بینم در میان اجسام و اجرام که اسمش را می‌گذارم جاذبه. از نیوتن نقل می‌کنند که من نمی‌گویم این چیست و چگونه است، من چیزی می‌بینم که گویی اجسام خودشان همدیگر را جذب می‌کنند و می‌کشانند.

ما یک قدم بالاتر می‌رویم و می‌گوییم «گویی» نه، بلکه در واقع اجسام یکدیگر را به همان تناسب خاصی که در میان جرمشان از یک طرف و فاصله‌شان از طرف دیگر هست، می‌کشانند، اما حقیقت این چیست؟ آیا کلمه‌ای که به حقیقتش نزدیک‌تر باشد از آن‌چه که عرفای خودمان

گفته‌اند، وجود دارد؟ آیا کلمه «جاذبه» از کلمه «عشق» که عرفا گفته‌اند رساتر و نزدیک‌تر است؟

طبایع جز کشش کاری ندارند حکیمان این کشش را عشق خوانند

نوعی عشق، نوعی علاقه، نوعی کشش ـ هرچه می‌خواهید، بگویید ـ در میان اجرام وجود دارد که با برنامه معینی یکدیگر را می‌کشانند و همین، سبب این نظم‌ها در کار خلقت شده است که به‌عنوان مثال زمین در یک مدار معین حرکت کند و ماه در یک مدار معین.

هدایت در حیوان و انسان

ولی درباره هدایت‌هایی که در خصوص حیوان و انسان است باید بحث جداگانه‌ای کرد. در حیوان این چیزی که به نام «غریزه» معروف شده، مثل قانون جاذبه است و فقط اسم است؛ یعنی از فرط این‌که مجهول است، بشر چاره‌ای نداشته الّا این‌که اسم مبهمی رویش بگذارد. این‌که حیوانات تنها ساختمان مادی و مغزی‌شان برای این هدایت‌ها و رهبری‌های عجیب و فوق‌العاده‌ای که در آن‌ها هست (که نام آن را «غریزه» گذاشته‌اند) کافی نیست، خیلی واضح‌تر و روشن‌تر است از باب نباتات.

از حیوان بالاتر انسان است به انواع هدایت‌هایی که در او هست. ما این هدایت‌ها را تقسیم می‌کنیم به یک سلسله الهامات که اسمش را «الهامات اخلاقی» می‌گذاریم و یک سلسله الهامات دیگر که اسمش را از قدیم «اشراق» گذاشته‌اند و امروز هم «اشراق» می‌گویند. (البته ما مطالب اشراقی‌ای را می‌گوییم که علم امروز تا حدودی قبول دارد.)

ما این را قبول داریم که می‌شود ساختمان مادی اشیاء از نظر ماشینی طوری باشد که کارها را به شکلی انجام بدهد که نظیر کار ذی‌شعور باشد؛ به‌عنوان مثال موشک‌های فضاپیما را طوری طراحی می‌کنند که به نقطه معینی که می‌رسد مثل این‌که جلد خودش را خالی می‌کند و دستگاهی از یک دستگاه دیگر خارج می‌شود، چون از آن نقطه به بعد را آن دستگاه باید طی کند. بعد به نقطه دیگری که می‌رسد، دوباره یکی از داخل دیگری خارج می‌شود و باز هم وظیفه خودش را انجام می‌دهد. بعد هم فرض کنید می‌رود در کره ماه می‌نشیند و از آن‌جا مخابره می‌کند. آن چیزی که در این‌جا وجود ندارد نفس شعور است؛ همه این‌ها را شعور آن سازنده اوّلی تنظیم کرده است. دستگاه، خودش نمی‌داند چه‌کار می‌کند؛ او عکس‌برداری می‌کند و عکس‌ها را هم می‌فرستد بدون این‌که در اصل خودش بفهمد که چه‌کار می‌کند و لزومی هم ندارد بفهمد؛ یعنی این مقدار کاری که او می‌کند لزومی ندارد که یک فهم و شعوری هم برای انجام آن داشته باشد.

حالا باید ببینیم آیا این فعالیت‌های حیرت‌انگیزی که در بدن جاندارها می‌بینیم، بدون آن‌که برای این موجودات، شعوری [قائل باشیم، این فعالیت‌ها امکان‌پذیر است؟] آیا لازم است در این کار کردن، شعوری وجود داشته باشد یا لازم نیست؟

اگر ما در جریانی این‌طور دیدیم که «گذشته» شیء را سر دو راهی قرار می‌دهد و این شیء در میان دو راه، یک راه را انتخاب می‌کند، این آینده است که این یک راه را برای او انتخاب می‌کند.می‌کند.

حال، چه قرائنی در طرز کار اشیاء می‌تواند وجود داشته باشد که حکایت کند ساختمان آن‌ها برای این کار کافی نیست؟ این را باید توضیح مختصری بدهیم.

علت‌های چهارگانه

معروف است که می‌گویند «علت‌های چهارگانه»؛ علت مادی، علت صوری، علت فاعلی و علت غایی. شاید در ابتدا که این نظریه اظهار شده است، خیلی دقیق نبوده و چون به‌طور معمول به مصنوعات بشر مثال می‌زنند، مسلّم در مخلوقات طبیعت این مثال‌ها تطبیق نمی‌کند و نباید هم تطبیق کند. به‌عنوان مثال به صندلی مثال می‌زنند که باید ماده‌ای (به‌عنوان مثال چوب یا آهن) باشد که با آن، صندلی را بسازند، و باید به این ماده شکل خاصی بدهند تا صندلی شود؛ آن چوب را می‌گویند علت مادی و این شکل را می‌گویند علت صوری. فاعلی و نیرویی هم باید باشد که این تغییرات را در آن ماده بدهد و آن را به این شکل در بیاورد، این را می‌گویند علت فاعلی. این فاعل از ساختن صندلی هدفی را در نظر دارد، او این را می‌سازد برای این‌که رویش بنشینند، این را می‌گویند علت غایی.

آیا در طبیعت، همه این علت‌های چهارگانه وجود دارد یا نه؟ آن‌که در اصل مورد تردید نیست علت فاعلی است؛ یعنی هیچ مکتب و فلسفه‌ای لزوم علت فاعلی را برای پیدایش اشیاء انکار نمی‌کند و همه می‌گویند نیرویی لازم است که تأثیر کرده باشد تا این تحولات و تغییرات را در اشیاء پدید آورد.

علت غایی

آن‌چه که بیشتر از هر چیز دیگر مورد تردید و ایراد و مورد اختلاف نظر مادّیون و الهیون است اصل علت غایی است. مادّیون می‌گویند اصل علت غایی در کار عالم دخالت ندارد و این اصل مربوط به کارهای انسان (یا انسان و حیوانات) است و بس (آن‌هم نه همه کارهای انسان، بلکه قسمتی از کارهای انسان) و تعمیم دادن آن به همه عالم کار نادرستی است.

الهیون معتقدند که اصل علت غایی در تمام کارهای عالم حتی کارهای طبیعت بی‌جان دخالت دارد. البته اصل علت غایی به مفهومی که حکمای الهی می‌گویند، غیر از مفهوم عرفی و ساده‌ای است که دیگران می‌گویند. دیگران خدا را مثل یک انسان حساب می‌کنند و می‌گویند خدا وقتی می‌خواهد این درخت را بسازد، ماده‌ای می‌آورد و به او صورتی می‌دهد و از این کار هم هدفی دارد، همان‌طور که یک انسان از کار خودش هدف دارد. می‌گوییم هدف در کجاست؟

می‌گویند هدف در علم خدا موجود است، همان‌طور که در مغز آن نجار موجود بود.

اما مفهوم دقیق‌ترش چیز دیگری است که مختصری توضیح می‌دهیم که این مطلب معلوم باشد.

مناط وجود علت غایی

توضیح بیشترش این است: اگر در پیدایش چیزی، موجبات قبلی و آن‌چه در گذشته واقع شده است برای آن‌چه در آینده واقع شده است صد در صد کافی بود، علت غایی موضوع پیدا نمی‌کند. در این‌جا صد در صد «گذشته» است که «حاضر» را به‌وجود آورده و حوادث را گذشته‌ها به سوی جلو می‌رانند و به‌وجود می‌آورند. به عنوان مثال، حرکت خار ساعت صددرصد بستگی دارد به حوادثی که قبل از آن وجود پیدا کرده، از آن کوکی که شما روی فنر کردید و آن را سفت کردید و از نیروی بازگشتی که در فنر وجود دارد که فشار می‌آورد روی سایر چرخ‌ها، که خواه ناخواه این خار باید روی همین حساب حرکت کند؛ آن‌هاست که این را به‌وجود آورده و هیچ چیز دیگری در کار نیست.

ولی اگر گذشته صددرصد دخالت ندارد (به‌عنوان مثال پنجاه درصد دخالت دارد) بلکه آینده هم در این حادثه دخالت دارد، [در این صورت علت غایی موضوع پیدا می‌کند؛] یعنی گویی چیزی هم در جلو قرار گرفته و این شیء را به سوی خودش می‌کشد، هم سائق(سوق دهنده) دارد هم قائد(به جلو کشنده)، هم راننده دارد هم جلوکش، هم از پشت سر آن را می‌رانند و هم از جلوی رو می‌کشند. علت غایی مربوط به آینده است و آینده نسبت به این گذشته همیشه یک جاذبه‌ای دارد. پس حاضر، هم با گذشته خودش مربوط است و هم با آینده خودش، که اگر آن آینده نمی‌بود و بنا نبود به‌وجود بیاید، گذشته نیز به‌وجود نمی‌آمد. پس هر گذشته‌ای، هم به گذشته‌تر از خودش مربوط است، که اگر آن گذشته‌تر نمی‌بود به‌وجود نمی‌آمد، و هم به آینده مربوط است، یعنی اگر آینده نمی‌بود یا نمی‌شد وجود پیدا کند، بازهم این به‌وجود نمی‌آمد.

آن‌گاه می‌گویند اگر ما در جریانی این‌طور دیدیم که «گذشته» شیء را سر دو راهی قرار می‌دهد و این شیء در میان دو راه، یک راه را انتخاب می‌کند، این آینده است که این یک راه را برای او انتخاب می‌کند.

حالا من باز هم برایتان مثال عرض می‌کنم و از همین مثال‌ها هم باید دلیل بیاوریم.

ببینیم ماشین چه‌قدر می‌تواند منظم باشد؛ یعنی حساب کنیم چه کاری و تا چه حدی می‌تواند کار ماشینی باشد. به‌عنوان مثال ماشین‌هایی در دنیا باشد که وقتی شما در مقابل آن‌ها به زبانی فصیح حرف می‌زنید، گفته‌های شما را به زبان دیگری ترجمه کند؛ شما به زبان انگلیسی حرف می‌زنید، آن دستگاه تمام گفته‌های شما را به زبان فرانسه ترجمه می‌کند. این یک حسابگری خاصی است؛ روی تمام حروف و کلمات و جمله‌های انگلیسی حساب شده است و این‌طور تنظیم شده است که اگر شما به‌عنوان مثال «من آب می‌خواهم» را به انگلیسی بگویید یا ماشین کنید، وقتی که این چند حرف پشت سر هم آمد، ماشین حروف دیگری را که به زبان فرانسه مطابق آن است در بیاورد. تمام آن، پیش‌بینی شده در «گذشته» است؛ یعنی این

«گذشته» است که آن‌را به‌وجود می‌آورد؛ این ماشین را این‌طور به‌وجود آورده‌اند که وقتی این حروف به‌طور متوالی به این ترتیب معین زده شود، حروف دیگری به ترکیب دیگری به‌وجود بیاید. رابطه آن که بعد از این به‌وجود می‌آید با این، یک رابطه صددرصد قطعی و تخلف‌ناپذیر است.

ماده ابتکار ندارد

من این‌جا سؤالی می‌کنم و آن سؤال این است: آیا می‌شود ماشینی اختراع بشود که علاوه بر این‌که این‌کار را می‌کند، ابتکار هم داشته باشد به‌طوری که اشتباهات گوینده را هم در اصلاح کند؟ به‌عنوان مثال شما می‌خواستید بگویید «من نان می‌خواهم» ولی در مقابل ماشین گفتید «من آب می‌خواهم»، او بفهمد که شما اشتباه کرده‌اید و «من نان می‌خواهم» ترجمه کند؛ یعنی ماشین از خودش ابتکار و خلاقیت به خرج بدهد و برسد به‌جایی که مردد بشود که آیا باید «آب می‌خواهم» ترجمه کند یا «نان می‌خواهم»؛ بگوید از طرفی گوینده گفته است که «من آب می‌خواهم» اما از طرف دیگر نان می‌خواهد و خودش هم اشتباه کرده است، آیا آن‌طوری که گفته ترجمه کنم یا آن‌طوری که درست است؟ نه، این دیگر کار ماشین نیست؛ ابتکار و انتخاب کار ماشین نیست، این‌که از میان چند چیز متساوی آن‌را که او را به هدف می‌رساند انتخاب کند، کار ماشین نیست؛ چون انتخاب کردن با آینده ارتباط دارد، یعنی حساب می‌کند برای آینده چه مناسب‌تر است و از میان چند چیزی که الآن حاضر است یکی را برای آینده انتخاب می‌کند، و این با ساختمان ماشینی، هر اندازه هم که این ساختمان کامل باشد، جور در نمی‌آید. این‌که ماشین خودش را با محیط منطبق کند [امکان ندارد]، به‌عنوان مثال شما جمله‌ای را می‌خواهید توسط ماشین بیان کنید، به‌صورت اتفاقی کسی وارد می‌شود و شما مجبورید که حرف را جوری بزنید که اسباب سوءتفاهم برای او نشود، ماشین خودش را با این محیط منطبق کند و طوری ترجمه کند که متناسب با حیات این ماشین و صاحبش باشد، خودش را تغییر بدهد، خودش در خودش، در کار خودش و در وضع خودش تغییرات ایجاد کند، اگر خرابی و نقصی در او واقع شد، احساس کند و خودش از نو خودش را بسازد، به مقدار لازم هم که ساخت دست از ساختن بردارد، [چنین چیزهایی با ساختمان ماشینی سازگار نیست.]

ابتکار و انتخاب در دارای حیات‌ها

آن‌چه که در مورد دارای حیات‌ها گفته‌اند، این‌جور چیزهاست؛ یعنی در طرز کار آن‌ها انتخاب وجود دارد، در آن‌ها قدرت تغییر دادن در خود و در مسیر و طرز کار، به تناسب عوامل خارجی و امور اتفاقی وجود دارد.

می‌گویند بعضی حیوانات هستند که قدرت عضوسازی آن‌ها فوق‌العاده است. در هر جانداری قدرت ساختمان در یک حد محدود هست؛ به‌عنوان مثال در ما اگر زخمی پیدا بشود یا پوست جراحت بردارد، ترمیم می‌شود، به اندازه لازم هم که ترمیم شد، دستگاه از کار خودش دست بر

می‌دارد، ولی اگر دست انسان بریده شود، این قدرت که دستی از نو بسازد، در ما نیست. اما می‌گویند بعضی حیوانات مثل خرچنگ این‌گونه هستند که حتی اگر پایش را ببُرید، دو مرتبه از نو یک پای جدید برای خودش می‌سازد؛ آن‌قدر هم می‌سازد که احتیاج ایجاب می‌کند و برای آینده‌اش لازم دارد، همین‌قدر که احتیاج رفع شد، دست از کار خودش بر می‌دارد.

در کار این موجودات ابتکار و انتخاب وجود دارد... پس این موجود باید گذشته از آن‌چه که ساختمانش ایجاب می‌کند، یک راهنما و راه‌بلدی هم در این کارهای انتخابی و اختیاری و کارهای ابتکاری که به خرج می‌دهد داشته باشد.

کار بر طبق احتیاج و متناسب با احتیاجات اتفاقی، قدرت انطباق دادن خود با محیط و با امور خارجی، تمام این‌ها نشان می‌دهد که در کار این موجودات ابتکار و انتخاب وجود دارد. وقتی که در کارش ابتکار و انتخاب وجود داشته باشد، پس این موجود باید گذشته از آن‌چه که ساختمانش ایجاب می‌کند، یک راهنما و راه‌بلدی هم در این کارهای انتخابی و اختیاری و کارهای ابتکاری که به خرج می‌دهد داشته باشد؛ یک قدرتی باید باشد که آن را بکشاند به این طرف اگرچه این‌که به این قدرت بگوییم «شور»، «عشق» (که این‌ها حقیقتش برای بشر مجهول است)، «اراده»، «تسخیر»، «تسخیر ماوراء»، هرچه بگوییم، بالاخره یک چیزی باید باشد که آن موجود را به این سو بکشاند.

اصل تکامل بهترین معرّف اصل هدایت

مطابق آن‌چه که [بعضی در] زیست‌شناسی می‌گویند، تمام سلسله جاندارها منتهی می‌شوند به‌عنوان مثال به یک سلول، و حیوانات و نباتات از یک ریشه به‌وجود آمده‌اند. این، اصل تکامل است و اصل تکامل بهترین معرّف اصل هدایت است. من می‌گویم آیا آن سلول اول و آن ماشین بسیار منظم، به جایی رسیده است که منشعب شده به دو نوع سلول (سلول نباتی و سلول حیوانی) که کارها و احتیاجات آن‌ها هم ضد یکدیگر درآمده‌اند به‌طوری که اگر سلول نباتی را در بدن حیوان قرار بدهند حیوان نمی‌تواند زندگی کند، و اگر سلول حیوانی را در بدن نبات قرار بدهند نبات نمی‌تواند زندگی کند. یا به‌عنوان مثال در خلقت هر فرد انسان جداگانه، اگر آن هسته اوّلی را که یک انسان از آن به‌وجود می‌آید به‌طور کامل یک ماشین در نظر بگیریم، این ماشین بعد به چه شکل در می‌آید؟ کم کم دو نیم می‌شود و هر تکه‌اش چند تکه می‌شود و کم‌کم شروع می‌کند به عضو ساختن، به‌طوری که هر دسته از سلول‌هایی که در یک عضو قرار می‌گیرند وضع ساختمان، کار و احتیاجاتشان با سلول‌های دیگر متفاوت می‌شود. آیا در طرز کارهایی که جنین در رحم انجام می‌دهد، ابتکار و انتخاب وجود ندارد؟ آیا این فقط یک ماشین است که روی قوه‌ای که از پشت سر به آن فشار می‌آورد این کارها را انجام می‌دهد؟ یا ماشینی است که علاوه بر دستگاه خودش، هدایت و راهیابی آن نیز یک اصل جداگانه است.

نمونه‌هایی از هدایت‌های مرموز در حیوانات

راجع به هدایت‌های مرموزی که در حیوانات است کتاب‌های زیادی نوشته‌اند و دیگر احتیاجی نیست که ما بخواهیم بحث کنیم که یکی از عجایب عالم آن چیزهایی است که می‌گویند در حیوانات وجود دارد و اسم آن را «غریزه» می‌گذارند. [غریزه یعنی] راهیابی‌هایی که حیوان دارد و با هیچ اصلی هم قابل توجیه نیست. حیوانات هر مقدار ضعیف‌تر باشند غرایز قوی‌تری دارند. می‌گویند در انسان عقل و شعور و زندگی اجتماعی جانشین غرایز شده؛ یعنی انسان نوع دیگری هدایت دارد که جانشین آن هدایت شده است. هدایت حیوان متناسب با همان مرحله وجود اوست و هدایت انسان که هدایت عقل و علم و زندگی اجتماعی و تعاونی است، مطابق مرحله انسانیت اوست؛ البته انسان هم از هدایت غریزه بی‌بهره نیست. به‌خصوص در حشرات غرایز بسیار حیرت‌آوری وجود دارد؛ زنبور عسل و مورچه و عنکبوت آبی و عنکبوت خاکی و موریانه و...، یکی و دوتا نیست، این‌ها را چون در قرآن اسمشان برده شده نام می‌بریم.

قرآن می‌فرماید: «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ»(نحل/۶۸). راجع به زنبور عسل، فرضیه‌هایی وجود دارد که تأیید نشده، بلکه رد شده است. بعضی احتمال داده‌اند که زنبور عسل، شاید از راه تعلیم و تعلم است که می‌داند کار خودش را چگونه انجام دهد ولی ما هنوز کشف نکرده‌ایم؛ یعنی زنبور عسل‌های چندین هزار سال پیش، از روی تجربه کار خودشان را یاد گرفته‌اند و یک نوع تفهیم و تفاهم و تعلیم و تعلم میان آن‌ها و نسل‌های آینده‌شان هست که ما نمی‌دانیم.

این فرضیه رد شده است به‌وجود غرایز در انواعی از حیوانات که نسل گذشته و نسل آینده یکدیگر را نمی‌بینند. در خیلی از حیوانات، مقارن یا قبل از پیدایش نسل آینده، نسل گذشته از میان می‌رود، مع‌ذلک نسل آینده همان‌کار را با همان نظم و دقت انجام می‌دهد که نسل گذشته انجام می‌داد.

حشره‌ای را نام می‌برند به نام «آموفیل» که می‌گویند هر وقت که موقع تخم‌گذاری این حیوان برسد، کرم خاصی را پیدا می‌کند و روی پشت و مهره کمر آن می‌نشیند و نیش خودش را مثل یک آمپول در نقطه معینی از پشت او می‌زند، اما خیلی دقیق است که زیاد نیش نزند، همان مقدار نیش می‌زند که این حیوان بی‌حس می‌شود و می‌افتد ولی نمی‌میرد، بعد همان‌جا تخم‌گذاری می‌کند و بلافاصله بعد از تخم‌گذاری هم می‌میرد. بعد تخم‌های او به ثمر می‌رسند و از بدن همین کرم تغذیه می‌کنند تا وقتی که بزرگ می‌شوند و پَردار می‌شوند و زندگی عادی پیدا می‌کنند. بعد هر یک از آن‌ها موقع تخم‌گذاری‌اش که می‌رسد، نظیر همان کار مادر را تکرار می‌کند.

این با یاد دادن نسل گذشته قابل توجیه نیست، بلکه باید بگوییم یک نقشه‌ای، طرحی، راهنمایی‌ای [در کار است؛] چون هیچ‌کس قبول نکرده که ساختمان مغزی و عصبی هیچ حیوانی برای چنین کارهایی کافی است، و الّا تکامل یافته‌ترین مغزها مغز انسان است و باید مغز

انسان هم چیزی را که به آن یاد ندهند یاد بگیرد، در حالی که چنین نیست؛ مغز فقط آمادگی دارد برای این‌که اگر چیزی به آن تعلیم کنند یاد بگیرد، اما اگر تعلیم نکردند یاد نمی‌گیرد. پس اگر هم بگویید مغز [حیوان چنین کارهایی را انجام می‌دهد،] می‌گوییم بالاخره مغز هدایت می‌شود.

در حیوانات، موضوع هدایت بسیار عجیب و فوق‌العاده است و کتاب‌های زیادی در این زمینه نوشته‌اند.

الهامات اخلاقی در انسان

در انسان انواعی از هدایت‌ها وجود دارد که ما آن‌ها را طبق آن‌چه که قرآن کریم فرموده است بیان می‌کنیم، بعد ببینید این‌ها با اصول علمی جور در می‌آید یا نه.

یکی از هدایت‌هایی که قرآن کریم نام می‌برد، هدایت‌ها و الهامات اخلاقی است. می‌دانیم که اخلاق، هم به فرد مربوط است و هم به اجتماع؛ اخلاقِ [مربوط به اجتماع] یعنی بهترین نوع کاری که انسان باید در مقابل افراد اجتماع انجام دهد و مصلحت اجتماع در آن است و اگر غیر از این باشد، اجتماع راه کمال را طی نمی‌کند، و [اخلاق مربوط به فرد یعنی] بهترین راهی که انسان برای شخص خودش باید انتخاب کند تا به سوی کمال پیش برود.

اخلاق، به اصطلاح «علم دستوری» است؛ یعنی راجع به آن چیزی است که انسان باید انجام دهد، نه راجع به آن چیزی که هست. در فطرت انسان و مستقل از هر تعلیم و تربیتی، یک سلسله دستورهای اخلاقیِ این‌چنینی وجود دارد که می‌گوید خوب است انسان این‌طور عمل کند، بد است آن‌طور دیگر عمل کند، باید چنین بود، باید چنان بود، همین‌هایی که ما اسمش را «انسانیت» می‌گذاریم. قرآن به‌صورت سؤال می‌گوید: «**هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ**» (الرحمن/۶۰) آیا پاداش نیکی کردن جز نیکی کردن چیز دیگری است؟ یعنی هرکسی به فطرت خودش می‌فهمد که پاداش نیکی، نیکی است.

فرض کنید در مسافرتی، در بیابانی گرفتار شُدید و گرفتاری فوق‌العاده شدیدی پیدا کردید.

بر حسب اتفاق کسی پیدا شد و چون دید شما این گرفتاری‌ها را دارید، انسانیت کرد و به شما کمک کرد. اگر ماشینتان خراب شده بود، کمک کرد و ماشین شما را درست کرد، اگر پول شما را دزد زده بود، به شما پول داد، و کمک‌های دیگر؛ در کشور غریبی این کمک‌ها را کرد و رفت و احتمال این هم که شما یک‌بار دیگر او را ببینید آن‌هم در کشور خودتان، یک درصد بیشتر نیست، به طوری که نمی‌شود گفت او به این خاطر این کار را کرده که یک روزی بیاید از شما پاداش بگیرد؛ صددرصد یقین دارید که او فقط برای این‌که به شما نیکی کند این‌کار را کرده است. بر حسب اتفاق شما این آدم را پنج سال بعد در کشور خودتان می‌بینید و بر حسب اتفاق گرفتاری‌ای پیدا کرده و شما هم اطلاع پیدا کردید. آیا وجدان شما در این‌جا قضاوتی دارد یا ندارد؟ مسلم است که چنین قضاوتی دارد که این آدم در چنان شرایطی به من نیکی کرده

در فطرت انسان و مستقل از هر تعلیم و تربیتی، یک سلسله دستورهای اخلاقیِ این‌چنینی وجود دارد که می‌گوید خوب است انسان این‌طور عمل کند، بد است آن‌طور دیگر عمل کند، باید چنین بود، باید چنان بود، همین‌هایی که ما اسمش را «انسانیت» می‌گذاریم

است و الآن او در شرایطی قرار گرفته است که من در آن شرایط بودم و من در شرایطی هستم که او در آن شرایط بود (یعنی امکانات دارم)، پس باید به او نیکی کنم. این را می‌گوییم قضاوت وجدانی؛ یعنی وجدان بشر حکم می‌کند. این‌جا دلیل دیگری ندارد غیر از این‌که وجدان حکم می‌کند.

ببینید آیا می‌شود انکار کرد؟! هرچیزی که دلیلش فقط این است که می‌گوییم وجدان بشر و انسانیت این‌جور حکم می‌کند، معنایش این است که در وجود من چنین قضاوتی وجود دارد. «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها. فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها»(شمس/۷و۸) قسم به نفس و تعدیل این نفس و این‌که او را معتدل آفریده است، آفرید نفس را و الهام کرد به او (القاء کرد به او) کار زشتش را و کار پاکش را. یعنی نفس بشر که خلق شده است، این الهام هم به او داده شده که زشتی را و پاکی و تقوا را هم خودش می‌فهمد؛ این دیگر دلیل نمی‌خواهد، تجربه نمی‌خواهد و معلم هم نمی‌خواهد؛ بدون معلم و بدون تجربه این را می‌فهمد.

حدیثی از امام صادق علیه السلام

در ذیل آیه «وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلاَّ أَمانِيَ»(بقره/۷۸) که از عوام و امّیّون یهود انتقاد شده است، شخصی از امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد که آخر، این‌ها چه تقصیری دارند؟ این‌ها عوامند و هر تقصیری که هست، به گردن علمای آن‌هاست. چرا قرآن حتی عوام‌الناس آن‌ها را هم مورد عتاب قرار می‌دهد؟ امام بعد از آن‌که شرح مفصلی می‌دهد که تقلید و تبعیت مردم عوام از علما دو نوع است و یک نوع، لازم است و نوع دیگر جایز نیست، می‌فرماید: بله، عوام هم مقصرند؛ برای این‌که عوام می‌دیدند که این علما به آن‌چه خودشان می‌گویند عمل نمی‌کنند؛ می‌دیدند این‌ها از یک طرف می‌گویند در کتاب آسمانی ربا و رشوه حرام است، اما خودشان می‌خورند. بعد فرمود: وَ اضْطُرّوا بِمَعارِفِ قُلوبِهِمْ...(الإحتجاج ج۲ ص۴۵۷) مضمونش این است که از روی اضطرار همه افراد بشر روی معرفتی که در قلبشان قرار داده شده، این‌را می‌فهمند که اگر آدمی به‌کار خوبی دعوت کرد و خودش عمل نکرد، نباید از او پیروی کرد. تقصیر عوام این‌جاست که از آن الهام الهی و از آن قضاوت اوّلیِ وجدانی خودشان پیروی نمی‌کنند.

این‌جا امام به قضاوت‌های اوّلیِ وجدانی و به الهاماتی که هرکسی دارد استناد کرد.

علم اشراقی

آیا مبدأ و منشأ تمام علومی که به بشر رسیده است فقط و فقط تفکر استدلالی و تفکر تجربی است، یا کم و بیش عامل دیگری هم در این علوم دخالت دارد؟

در ابتدا این‌طور به نظر می‌رسد که همه معلوماتی که امروز بشر در رشته‌های مختلف دارد، یا به تدریج از راه تجربه و آزمایش به دستش آمده است و یا از راه فکر و استدلال. (فکر و استدلال یعنی این‌که از مقدمات معلومی که قبلا داشته، نتیجه مجهولی را به دست آورده است؛ مثل طرز استدلالی که به‌طور معمول در ریاضیات به کار می‌برند.)

اگر منشأ معلومات بشر فقط همین دو راه باشد، به اصطلاح فلسفی باید بگوییم در پیدایش علوم جز علت فاعلی چیز دیگری دخالت نداشته است؛ زیرا وقتی ما چیزی را تجربه می‌کنیم، آن تجربه خودش علیت دارد برای این‌که در ذهن ما صورت خاصی منعکس بشود؛ یعنی ما علم خودمان را از موضوع تجربه خودمان فرا گرفته‌ایم و او علت فاعلی است و ذهن ما معلول است. استدلال‌های بشر هم همین‌طور است و یک نظام علت و معلول ساده است.

منطقیین از قدیم حرفی داشته‌اند که حرف خوبی هم بوده است؛ می‌گویند در استدلال‌ها سه عنصر دخالت دارد: اصغر و اکبر و حد وسط. به‌عنوان مثال در این مثال: «سقراط انسان است و هر انسانی فانی شونده است، پس سقراط فانی شونده است» یک «سقراط» داریم، یک «انسان» داریم و یک «فانی شونده». هدف ما این است که بفهمیم آیا سقراط فانی شونده است یا نیست. این‌جا یک حد وسط و واسطه در کار است که تکرار هم می‌شود. این حد وسط (انسان)، رابط میان اصغر و اکبر است. اگر این رابط نمی‌بود، ما نمی‌توانستیم بفهمیم سقراط فانی شونده است، ولی این رابط که پیدا شد، این نتیجه کشف می‌شود و این‌دو با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند.

یک مثال ساده: پرونده‌ای برای شما درست کرده‌اند و دادستان کل آمده روی این پرونده ادعا نامه صادر کرده است. می‌دانید که شما که از نظر او متهم هستید و نمی‌توانید به او راهی پیدا کنید. در این بین به نظرتان می‌رسد آقای الف با این دادستان دوست است و با شما هم دوست است. چون با شما دوست است، پس اگر از او خواهش کنید خواهش شما را می‌پذیرد، و چون با دادستان دوست است، پس اگر از دادستان خواهشی بکند دادستان خواهش او را می‌پذیرد. این را می‌گویند واسطه. این جور کار کردن‌ها برای ذهن انسان، خیلی عادی است.

تعریف فکر

در تعریف «فکر» هم به‌طور معمول این‌طور می‌گویند: ترتیب دادن یک سلسله اموری که برای ذهن معلوم است، برای کشف یک مجهول. [در فکر] انسان دو مقدمه معلوم را به‌کار می‌برد و ترتیب می‌دهد، و تا به آن‌ها ترتیب و نظم ندهد، آن مجهول به دست نمی‌آید. اگر دو مقدمه معلوم از یکدیگر جدا باشند، انتقال ذهن به نتیجه ممکن نیست، ولی وقتی که به شکل مخصوصی با یکدیگر نظم پیدا کردند، انتقال ذهن به نتیجه آسان است. در واقع نتیجه مولود دو مقدمه است.

الهام، عاملی دیگر در پیدایش علوم

حال، آیا تمام علومی که بشر به دست آورده است محصول مستقیم همین تفکرهای قیاسی و تجربیات و استقراءهای بشر است، یا عامل دیگری هم در پیدایش معلومات دخالت داشته است که گاهی وقتی انسان از راه تجارب و مقایسه‌ها عاجز می‌مانده و نمی‌توانسته به مقصود برسد و راه بر او بسته بوده است و یک عشق و شوق و طلب فوق‌العاده‌ای هم داشته است، فکری به صورت یک برق در ذهنش جهیده بدون این‌که مسبوق به تجارب یا قیاس منطقی ارسطویی باشد؟ آیا چنین چیزی وجود دارد یا وجود ندارد؟ اگر چنین چیزی در دنیا وجود داشته باشد، پس باید قبول کنیم عامل دیگری هم در پیدایش معلومات دخالت داشته که آن عامل را «الهام» یا «حدس» یا «اشراق» ـ هرچه می‌خواهید بنامید ـ نامیده‌اند؛ عاملی که به آن عامل‌ها شباهتی هم ندارد، یعنی معلول حوادث گذشته و نتیجه مستقیم جریان قبلی نیست، بلکه فقط ذهن انسان آمادگی‌ای پیدا کرده است برای این‌که القاء و الهامی به نفس او بشود و غیر از این چیزی نیست.

الهام و اشراق از دیدگاه دانشمندان

بوعلی در آخر دانشنامه علایی می‌گوید: *من افرادی را سراغ دارم که از اساس حالتشان این است که بدون این‌که احتیاج به مطالعه زیاد داشته باشند، مطالب در ذهنشان می‌آید به طوری که در هجده سالگی به تمام علوم و فنون عصر خودش آگاه است.* و در جای دیگر گفته است که: *من تا هجده سالگی هرچه می‌خواستم یاد بگیرم یاد گرفتم.*

اینشتین در مقدمه کتاب خلاصه فلسفی، به این مطلب تصریح می‌کند که: *تجارب مولّد فرضیات نیست، بلکه این فرضیات است که تجارب را به دنبال خودش می‌کشاند.* همچنین تصریح می‌کند که: *فرضیه‌های بزرگ دنیا همان‌هایی است که در یک حالتی به ذهن دانشمند القاء و الهام شده است* (حتی تعبیر به الهام و اشراق می‌کند) *و بعد از الهام، روی آن تجربه کرده و دیده درست است.*

در کتاب انسان موجود ناشناخته الکسیس کارل که از دانشمندان طراز اول جهان شناخته شده است، فصل جداگانه‌ای تحت عنوان «اشراق و الهام» دارد که در قسمتی از آن می‌گوید:

به یقین، اکتشافات علمی، تنها محصول و اثر فکر آدمی نیست. نوابغ علاوه بر مطالعه و درک قضایا، از خصائص دیگری چون اشراق و تصور خلّاقه برخوردارند. اشراق، چیزهایی را که بر دیگران پوشیده است می‌یابد و روابط مجهول بین قضایایی را که در ظاهر با هم ارتباطی ندارند می‌بیند و وجود گنجینه‌های مجهول را به فراست در می‌یابد و [نوابغ] بدون دلیل و تحلیل، آن‌چه را که دانستنش اهمیت دارد می‌دانند.

در این‌جا استاد مثال‌ها و سخنان زیادی را از دانشمندان مختلف نقل کرده است.

علم اشراقی در قرآن و احادیث

قرآن در داستان موسی و عبد صالح می‌فرماید: «فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً»(کهف/۶۵) موسی و رفیقش بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که ما از نزد خودمان به او علم آموخته بودیم؛ یعنی علمی که داشت علمی بود که از ما گرفته بود. از این کلمه «لَدُنّا» بعدها اصطلاح «علم لدنّی» پیش آمده است. علم لدنّی یعنی علمی که منشأش تجسسات ظاهری بشری یا قیاسات و استدلالات و آزمایش‌ها نباشد، بلکه فقط خداوند افاضه کرده باشد.

حدیثی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هست که می‌فرماید: «مَنْ اخْلَصَ لِلَّهِ اربَعينَ صَباحاً جَرَتْ يَنابيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلى لِسانِه»(بحارالانوار، ج۷۰ ص۲۴۲)

اگر کسی چهل صبح اخلاص بورزد و مخلص بشود برای خدا ـ یعنی تمام هواهای نفسانی و محرکات و بواعث نفسانی را از خودش دور کند به طوری که چهل شبانه‌روز مصداق قول ابراهیم باشد که فرمود: «إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ»(انعام/۱۶۲)، حرکت کند برای خدا، ساکن شود برای خدا، حرف بزند برای خدا، بخوابد برای خدا، غذا بخورد برای خدا، تمام حرکات و سکناتش جنبه الهی پیدا کند ـ چشمه‌هایی از حکمت از دلش بر زبانش جاری می‌شوند؛ جوششی از باطنش به ظاهرش پیدا می‌شود.

رؤیا

موضوع دیگری که خواستیم طرح کنیم مسأله رؤیا و خواب دیدن است که جزء مسائل مهم دنیاست. در اخبار ما هم وارد شده است که خداوند خواب دیدن را برای این در بشر قرار داده است که آیتی از آیات الهی باشد.

در این‌جا شهید مطهری انواع نظریه‌ها درباره خواب دیدن و نقل‌ها و داستان‌های مختلفی را نقل می‌کند و در نهایت به رویاهایی اشاره می‌فرماید که خبری از آینده می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که این‌گونه رویاها از منبعی به جز ادراکات ما هدایت می‌شوند. البته ما برای رعایت اختصار از انتشار آن بحث خودداری نمودیم.

پرستش خدا

اباحمزه ثمالی گفت:

حضرت باقر علیه‌السّلام فرمود:

ای اباحمزه خدا را کسی پرستیده که او را بشناسد، کسی که خدا را نشناخته باشد گویا دیگری را پرستیده. این چنین گمراه می‌شود.

عرض‌کردم شناخت خدا چیست؟

فرمود تصدیق کند خدا و پیامبرش محمّد مصطفی را درباره ولایت علی و پیروی از او و ائمه بعد از آن جناب و بیزاری از دشمنان آن‌ها شناخت خداوند این طوری است.

عرض‌کردم چه‌کار کنم ایمان واقعی را تکمیل نمایم؟

فرمود: دوست داشتن دوستان خدا و دشمنی با دشمنان او و با صادقین باشی آن‌طور که خدا دستور داده.

عرض‌کردم: اولیای خدا کیانند؟

فرمود: محمّد رسول‌اللّه و علی و حسن و حسین و علی‌بن‌الحسین سپس منتهی به ما شد، بعد پسرم جعفر در این موقع اشاره به فرزندش جعفر کرد که نشسته بود.

ترجمه جلد هفتم بحار الانوار، ج۵، ص ٤٦

دفاع از مبانی نظری ولایت فقیه

قسمت دوم

به کوشش محمدعلی شاه حسینی

نقد ادله آقای سروش

مفاد دین، متعیّن و معلوم و قابل تشخیص و مرزگذاری نیست!!!

دلیل اول: حکومت دینی و غیردینی ندارد!

رابطه ارزش و روش، با یکدیگر و با دین

اشکال دوم: قلمرو فقه

حکومت دینی از منظر آقای سروش

حق و تکلیف

بررسی و نقد اشکالات دکتر حائری

ما چون عاقلیم، نیاز به ولیّ نداریم!!!

انکار یکی از ضروریات شیعه

چیزی که اثبات زعامت سیاسی برای فقیه عادل کند نداریم!!!

حکومت بدون قوه قضائیه!!!

احکام اقتصادی، حقوقی، تربیتی و سیاسی چگونه باید اجرا شود؟

یا جمهوری یا اسلامی؟!

تعریف منحصر به‌فرد از جمهوری

ولایت با رجوع به آرای مردم قابل جمع نیست!!!

دفاع از مبانی نظری ولایت فقیه

قسمت دوم

اشاره:

استاد حسن رحیم‌پور ازغدی طی چند جلسه به اشکالات و شبهات مطرح شده توسط سه تن از مدعیان روشنفکری به شرح زیر:

۱ـ آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء نوشته مهدی بازرگان.

۲ـ «تحلیل مفهوم حکومت دینی»، نشریه کیان، ش ۳۲ نوشته عبدالکریم سروش.

۳ـ حکمت و حکومت نوشته حائری یزدی.

پاسخ دقیقی داد که چکیده آن در سال ۱۳۷۸ در مجله اندیشه حوزه منتشر شد.

پس از جریانات فتنه در سال ۱۳۸۸ مجدداً بحث‌هایی با این موضوع که در اسلام چیزی با عنوان تشکیل حکومت نداریم نقل محافل، سایت‌ها و رسانه‌های مخالف شده است و آن‌چه در گذشته مطرح شده بود مجدداً طرح گردیده است.

از این‌رو در شماره قبل نشریه ابتدا مقدمه استاد و سپس پاسخ‌های ایشان به مرحوم بازرگان را در آن سال‌ها به صورت خلاصه آورده و در این شماره پاسخ به دو مطلب دیگر را منتشر می‌نماییم.

نقد ادله آقای سروش

زیربنای اصلی ادله ایشان بر بحث قبض و بسط شریعت استوار است که قبلاً انجام داده‌اند که آن هم برگرفته از تلفیقی از دیدگاه‌های هرمنوتیکی امثال شلایر ماخر و... در غرب و نظریات بازی‌های زبانی ویتگنشتاین و... و بحث‌هایی است که برخی متکلمان مسیحی در غرب مطرح کرده‌اند. کلّ قبض و بسط، فتوکپی و ترجمه بدون رفرنس از این‌گونه ایده‌هاست که قبل از ایران، در مصر و شبه جزیره هند، ترجمه و وارد جهان اسلام شده بود؛ الهیات لیبرال، پروتستانت و...

مفاد دین، متعیّن و معلوم و قابل تشخیص و مرزگذاری نیست!!!

از جمله چیزهایی که ایشان در همان قبض و بسط نتیجه‌گیری کرد این است که: «*اصولاً مفاد دین، متعیّن و معلوم و قابل تشخیص و مرزگذاری نیست.*» هیچ‌کس نمی‌تواند محکم و با اطمینان بگوید که چه چیزی، اسلامی است و چه چیزی، اسلامی نیست؛ زیرا برداشت‌ها شخصی و نسبی است و ما هیچ معیاری نداریم برای این که داوری کنیم که برداشت چه کسی از اسلام، درست است و برداشت چه کسی نادرست؟ بنابراین منطقاً هر نسبتی را می‌شود به قرآن و روایات داد و باب تفسیربه‌رأی باز است. پس ما خودمان بیاییم انتخاب کنیم که چه نسبتی را به آیات و روایات بدهیم.

به‌عنوان مثال بنده براساس دیدگاه خودم به این نتیجه می‌رسم که دین ربطی به حکومت ندارد، آن‌گاه وارد قرآن و روایات می‌شوم. با دیدن این آیه کریمه که خداوند پیامبر را ولیّ بر شما قرار داد و بعد از او مؤمنان را که مصداق بارزش علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام است، به‌جای این که تابع ظهور این آیه باشم و بگویم باید پیش‌شرط خودم را اصلاح کنم و بگویم با استناد به این آیه دین به حکومت ربط دارد، براساس پیش‌فرض خودم آیه و روایت را معنی می‌کنم؛ زیرا به اعتقاد آقای سروش، عبارت و جمله، معنی ندارد؛ یعنی معنای قطعی یا ظاهری ندارد و این ما هستیم که به آن معنی می‌دهیم. این‌ها عین جملات ایشان است که: «*کلمات را سوراخ نکنید ببینید زیرش چیست، این ما هستیم که به کلمات معنی می‌دهیم، آن‌ها به ما معنی نمی‌دهند.*»

بنابراین، معنی دادن به آیات و روایاتی که ظهور در سیاسی و حکومتی بودن دارند، شروع می‌شود و این، یعنی باز شدن باب تعبیر و تفسیر به رأی، یکی از لوازم اصلی قبض و بسط همین تئوریزه و موجّه کردن تفسیر به رأی است.

به‌عنوان مثال بنده قبلاً مبنایم این بوده که معجزه در دنیا ناممکن است و امکان ندارد عصا مار شود و رودخانه شکافته گردد و جمعیّت از میان آن عبور کنند. آن‌گاه وارد قرآن می‌شوم و می‌بینم در آیات فراوانی از این‌گونه معجزات یاد شده است، همه‌ی این‌ها را همان‌گونه که می‌خواهم معنی می‌کنم و پیش‌فرض خودم را اصل می‌گیرم نه آیات الهی را.

این‌ها سخنانی است که دیگران در غرب و درباره انجیل و عهدین گفته‌اند و اکنون عده‌ای در مورد قرآن و روایت نیز می‌خواهند آن‌ها را تطبیق کنند.

این آقایان همان حرف‌ها را درباره قرآن می‌زنند و نشر می‌دهند و مرجع نیز معرفی نمی‌کنند که بگویند من این‌ها را از فلان کتاب و فلان شخص گرفته‌ام، بلکه این صحبت‌های تکراری کهنه را به‌عنوان یک تشکیلات جدید که یک متفکر جدید آمده و اندیشه‌های نوخاسته آورده و می‌خواهد سنت و اندیشه دینی را نقد کند و ارتجاع نمی‌گذارد و این قبیل کلیشه‌های قدیمی، مطرح می‌کنند.

دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند با دیگری احتجاج کند و بگوید دین، این است که من می‌گویم و آن‌کاری که تو می‌کنی، خلاف دین است. او می‌تواند بگوید آن برداشت تو از دین است و برداشت من خلاف آن است. چنانچه گفته شود آیه قرآن این‌را می‌گوید، پاسخ می‌دهد تو از آیه آن چیز را خواستی بفهمی و من هم می‌خواهم این‌را بفهمم. ما سندی نداریم که براساس آن بگوییم فلان عمل، دینی است و دیگری غیردینی. از لوازم این تفکر است که دایره دین، نامعلوم شود و هر چیز را می‌توان به دین نسبت داد و یا از آن سلب کرد.

همه عبارات، مجمل می‌شود و همه مجملات هم قابل هر تفسیری خواهد بود! این نظریه فقط مخصوص قرآن و روایات و مسائل دینی نیست، بلکه به هر گزاره غیر دینی نیز سرایت می‌کند.

آقای سروش در پاسخ به این سؤال که دین چیست؟ همان دیدگاه متکلّمان مسیحی کالونی و لوتری را مطرح می‌کند. همان دیدگاه آقای جان هیک که در باب پلورالیسم دینی آمده است. خلاصه این دیدگاه این است که در دین، نوع عقاید، اهمیّت ندارد. احکام عملی واجب و حرام فقهی نیز مهم نمی‌باشند و این‌ها اصلاً جزء گوهر دین نیستند. بنابراین، دین یعنی تجربه شخصی و باطنی و حالتی که به انسان دست می‌دهد. بدین‌سان هم عرفان و هم دین، یعنی یک تجربه روانی شخصی، بدون التزام به احکام عملی و عقاید کلامی خاص. از این‌روست که ایشان در مقاله «صراط‌های مستقیم» خویش می‌گوید همه ادیان عالم مساویند و همه صراط مستقیم هستند.

خوب اگر کسی دین را یک تجربه شخصی روانی تعریف کرد، معلوم است که از این دین هیچ‌وقت حکومت و سیاست و ولایت‌فقیه بیرون نمی‌آید. این‌ها به نام عرفان، فقه و شریعت و معارف و عقاید را حذف می‌کنند، ولی بعد معلوم می‌شود که عرفان را نیز قبول ندارند؛ زیرا تجربه روانی که در الهیات غرب آمده نوعی معرفت و آگاهی نیست، بلکه یک حادثه است. حال آن که عرفان اسلامی، نوعی شهود و معرفت است.

اشکالات آقای سروش از سنخ دوم و در حوزه مباحث کلامی است. باید با این‌ها وارد بحث شد که اصلاً دین چیست؟ تجربه باطنی که مفاد معرفتی روشنی ندارد و هرگونه می‌شود به آن باور داشت، به چه معناست؟

دلیل اول: حکومت دینی و غیردینی ندارد!

ایشان می‌گوید حکومت و سیاست که دینی و غیردینی ندارد. حکومت تنها مربوط به دنیای مردم است و در هر جای دنیا و با هر مرام و مسلکی تفاوت نمی کند.

امّا آیا به واقع مناسبات حقوقی و نظام معیشتی و روشهای تعلیم و تربیتی و رسانه‌های مؤثر زیرنظر حکومت‌ها و ماهیت دستگاه قضایی در نحوه مواجهه با حقوق مردم، چگونگی اجرای عدالت و این که اصلاً عدالت چیست و مصادیق آن کدام است که همه مربوط به حکومت می‌شود، دینی و غیردینی آن مساوی است؟

جمله ایشان چنین است:

«*حکومت یک امر سرتاپا دنیوی است و ربطی به دین ندارد و حکومت دینی و غیردینی ندارد؛ زیرا ارزش‌ها ذاتاً غیردینی‌اند.*»

اگر ارزش، دینی و غیردینی ندارد، چرا این اندازه بر سر ارزش‌ها در دنیا دعواست؟ چرا چیزهایی که برای غیرمسلمانان ارزش تلقی می‌شود، نزد ما ضدّ ارزش است؟ البته منظور در مواردی است که اختلاف وجود دارد. چرا این اختلافات هست؟

ما این را قبول داریم که چه دین بگوید و چه نگوید، عدل و ظلم واقعاً وجود دارد، حسن و قبح نیز همین‌طور. البته حسن و قبح عقلی و ذاتی را با یکدیگر نباید اشتباه کرد. تا این‌جا را ما می‌پذیریم. این مطلب درست است که چه دین بگوید و چه نگوید، برخی رفتارها واقعاً درستند و بعضی نادرست. برخی صفات واقعاً رذیله‌اند و بعضی صفات فاضله‌اند. چیزهایی سبب کمال انسان‌ها می‌شوند و چیزهایی موجب انحطاط آنان. به این معنی، ارزش‌های اخلاقی و دست کم امهات و اصول این ارزش‌ها و در برخی از مصادیق مسلم آنها، لزوماً مستفاد از دین و معلول دین نیستند؛ صفاتی چون عدالت خوبند و بدین علت در شرع اسلام واجب شده‌اند و عکس آن صحیح نیست.

اگر در تشخیص ارزش‌ها راهنمایی لازم نیست و همه‌ی انسان‌ها خود، آن‌ها را تشخیص می‌دهند، این همه بحث و مجادله بر سر تشخیص و مصادیق ارزش و ضدارزش در جهان برای چیست؟

امّا سؤال این است که آیا برای دانستن این‌ها به شریعت نیاز نداریم؟ اگر در تشخیص ارزش‌ها راهنمایی لازم نیست و همه‌ی انسان‌ها خود، آن‌ها را تشخیص می‌دهند، این همه بحث و مجادله بر سر تشخیص و مصادیق ارزش و ضدارزش در جهان برای چیست؟

ارزش‌ها قابل تقسیم به دینی و غیردینی هستند، به این معنی که دین مصادیقی را ارزش معرفی می‌کند و مصادیق دیگری را ضدارزش. البته بدان معنی نیست که چون دین گفته فلان امر ارزش است ارزش شده، بلکه منظور این است

که ما بدون کمک وحی نمی‌توانیم همه مصادیق ارزش و ضدارزش را بفهمیم و بشناسیم. نیاز به نبوت نیز برای همین بوده است وگرنه چه نیازی به ارسال رسل و فرستادن دین بوده است؟ اصلاً امر حکومت هم به کنار، فرق دین و کفر چیست؟

به این **معنی ما ارزش‌های دینی و غیردینی داریم**؛ زیرا:

اولاً، توضیح و تبیین همان ارزش‌ها که مورد تأیید عقلا هستند و تأیید و تأکید بر آن‌ها خدمتی بزرگ و لازم است که از سوی خدا و پیامبرانش صورت می‌گیرد.

ثانیاً، همه‌ی ارزش‌ها حتی در حد کلیات کاملاً روشن و مورد اقرار همگانی نیست. حتی گاه مورد ابهام یا انکار کسانی قرار می‌گیرند و بیان الهی لازم است.

ثالثاً، در مورد تزاحم و اصطکاک ارزش‌ها با یکدیگر در مقام تحقق خارجی ـ نه در ذات خود ـ نیاز به داوری صحیح و دقیق است که از خداوند و پیامبرانش برمی‌آید.

رابعاً، مصادیق ارزش‌ها به‌خصوص وقتی از کلیات وارد جزئیات می‌شویم همواره روشن نیست و چه بسا اختلافی است. حسن و قبح ذاتی غیر از حسن و قبح عقلی است و دومی منوط به اولی است، امّا اولی لزوماً مستلزم دومی نیست؛ یعنی اعمال ذاتاً از حسن و قبح برخوردارند و آثار واقعی در عالم و آدم دارند و حسن و قبحشان قراردادی نیست و اصول و کلیات آنها هم با عقل ما درک می‌شود؛ امّا این بدان معنی نیست که همه مصادیق حسن و قبح، روشن و قابل درک عمومی است، بلکه بسیاری از مصادیق حسن و قبح در اخلاق و اعمال باید توسط وحی روشن شود، وگرنه کشف نشده یا به‌سختی و در درازمدت کشف می‌شود و یا در بوته اجمال می‌ماند، در هر حال مورد اجماع قرار نمی‌گیرد.

خامساً، کانون همه ارزش‌ها که به سایر ارزش‌ها معنی می‌دهد، عبودیت است که تفسیر آن کار دین الهی است؛ لذا تمام ارزش‌های اخلاقی را باید دینی دانست، به این معنی که یا منحصراً یا مشترکاً مورد توصیه و تعریف دین قرار گرفته و در متن دینی آمده‌اند و این با حسن و قبح عقلی یا ذاتی اعمال منافات ندارد. هر چه مورد توصیه یا تصویب دین است، دینی است؛ به‌ویژه که درک عمیق و جامع ارزش‌های اخلاقی بدون درک حقایقی چون توحید و معاد ممکن نیست.

سپس ایشان می‌گوید: «*روش‌ها کاملاً غیر دینی‌اند*».

در این صورت، چنانچه منظور از روش، علوم و مدیریت‌های فنی و ابزاری و تخصصی باشد، سخن ایشان درست است که روش، دینی و غیردینی ندارد. عملکرد مهندسان سدسازی در نظام‌های دینی و غیردینی یکسان است. افسر راهنمایی در نظام‌های لائیک همان کاری را انجام می‌دهد که در نظام‌های دینی می‌کند؛ ولی وقتی می‌خواهیم روش‌های حکومتی انتخاب کنیم، دینی و غیردینی مطرح است. آیا فرقی نمی‌کند که راهبردها و احکامی که یک نظام باید تعقیب کند، دینی باشد یا لائیک؟ آیا نظام حقوقی اسلام با غیر اسلام فرقی ندارد؟

از ایشان می‌پرسیم مگر می‌شود که دین نه ارزش داشته باشد و نه روش؟ پس دین بودن دین به چیست و به چه درد می‌خورد؟ اگر ارزش‌ها ذاتاً غیردینی‌اند و روش‌ها کاملاً غیردینی، پس اصلاً چه نیازی است به دین؟!

می‌گوید: «*این‌طور نیست که اگر دین متضمن ارزش‌ها و روش‌ها نبود دیگر دین نیست، خیر بدون این مقولات هم دین، دین باقی می‌ماند، هم جامعه دینی می‌شود و هم حکومت کار خودش را می‌کند.*»

یعنی چه که جامعه دینی می‌شود؟ وقتی ارزش‌ها و روش‌ها دینی و غیردینی ندارد چگونه جامعه دینی می‌شود؟

آن‌گاه ایشان اظهار می‌دارد که این همه انتظارات بیهوده از دین داشتن که دین باید حکومت هم داشته باشد، به سبب این است که مسلمانان عاشق دین خود هستند و خیال می‌کنند باید همه چیزها را از آن بخواهند. به زعم ایشان، چون عاشق هستیم فکر می‌کنیم که دین در مسائل دنیا حرف دارد وگرنه چنانچه عاقل بودیم، می‌فهمیدیم که دین به این چیزها کار ندارد و دین یک تجربه روانی شخصی است. حال اگر کسی قبول کرد که ارزش‌های اسلامی واقعاً موجودیتی دارند، سؤال این است که آیا روش با ارزش هیچ ارتباطی ندارد؟ آیا با هر روشی می‌شود به ارزش خاصی رسید؟ آیا خود روش‌ها به ارزشی و غیرارزشی تقسیم نمی‌شوند؟ این‌ها همه سؤالاتی هستند که در این منطق بی‌پاسخ می‌مانند.

رابطه ارزش و روش، با یکدیگر و با دین

در تفکر اسلامی، همه‌ی ارزش‌ها در سایه یک ارزش مطلق، ارزش می‌شوند. آن ارزش مطلق همان تقرب به خداست که تنها تکامل واقعی و حقیقی در عالم انسانی است. هدفِ اصلی و آنچه بالذات، ارزش است، طبق تعالیم پیامبران همین است. روش تحقق این ارزش‌ها و نیل به آن، همانا عبودیت است. سایر ارزش‌ها بالعرض ارزشند؛ زیرا از فروع یا مقدمات همین ارزش اصیل هستند. روش‌های مشروع نیز روش‌های وصول به ارزش‌ها و تحقق اهداف ارزشی، چه به‌طور مستقیم چه با واسطه، همگی فروع یا مقدمات عبودیتند. هر عنوانی که به دوری از خدا که حق مطلق است بینجامد و موجب سخط او شود، خود ضدارزش است و هر آنچه موجب این کمال شود، به همان میزان که موجب این کمال باشد، ارزشی و ارزشمند است. بنابراین ارزش و ضدارزش به معنای عام کلمه، در سه سطح، قابل بررسی است: عقاید، اخلاق و رفتار.

اشکال دوم: قلمرو فقه

اشکال دیگر آقای سروش از این قرار است:

«*فقه یک علم سرتاپا دنیوی است و در خور دنیاست.*»

«*حکومت دینی نباید مسبوق به حقوق کاملاً دینی باشد.*»

«*(حکومت دینی) نباید مبتنی بر تکلیف شرعی و فقهی باشد.*»

سروش: «اسلام فقهی اسلام واقعی نیست و من اسلام فقاهتی را اسلام واقعی نمی‌دانم

ایشان این را توضیح می‌دهد که فقه یک طرف است و دین هم یک طرف و فقه و دین به هم ربطی ندارند. می‌گوید:

«اسلام فقهی اسلام واقعی نیست و من اسلام فقاهتی را اسلام واقعی نمی‌دانم.»

باید پرسید منظور از اسلام فقاهتی که ایشان می‌گوید، چیست؟

اسلام فقاهتی یعنی اسلامی که علاوه بر رعایت اخلاق، راهبردهای عملی نیز دارد؛ یعنی روش عملی تحقق ارزش‌ها را گفته است. معنای اسلام فقاهتی این نیست که اسلام فقط فقه است. ایشان اصرار می‌کند آنانی که طرفدار ولایت فقیه هستند، در واقع ادعا می‌کنند که اسلام فقط فقه است و خود ایشان نیز اسلام را در برابر فقه قرار می‌دهد.

آقای سروش همچنین در جای دیگری می‌گوید:

«حکومت دینی، به شرطی دموکراتیک می‌شود که مشکل احکام فقهی حل شود.»

امّا به‌راستی کدام یک از نظریه‌پردازان اسلامی و فقهای شیعه حکومت اسلامی را حکومتی یافته‌اند که بی‌توجّه به مسائل عقلی و اعتقادی و اخلاق اسلامی جامعه و نیز حقوق شرعی مردم، تنها در پی اعمال مقررات و احکام فرعی به هر ترتیب و هر قیمتی می‌باشد.

برخلاف تصور آقای سروش ما می‌گوییم اسلام منحصر در فقه نیست، امّا فقه روش عملی در مناسبات سیاسی، اقتصادی، حقوقی و عبادی در عرصه‌های اجتماعی و فردی است. فقه یک ضلع از مثلث سه ضلعی اسلام است. دو ضلع دیگر آن یکی عقاید و دیگری اخلاقیات و ارزش‌هاست.

ولایت فقیه در هیچ نظریه فقهی بدین معنی نبوده که همه مشکلات اجتماع و حکومت، از سنخ امور حقوقی فرض شده است. بسیاری از جوانب حکومت، البته حقوقی نیست؛ امّا جوانب حقوقی را در جامعه اسلامی، براساس حقوق اسلامی باید حل کرد نه حقوق بشر غربی، و مناسبات اجتماعی را در حریم فقه اسلامی باید تنظیم کرد، نه دستگاه‌های حقوقی لیبرال! محل نزاع دقیقاً همین‌جاست که حکومت دینی بدون فقه دینی، چه مقدار معنی دارد؟! از طرف دیگر، فقه اسلامی صرفاً حقوق به معنای اخصّ (حقوق جزایی) نیز نیست، بلکه تنظیمات رفتاری براساس احکام خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بنا به فرض، در راستای اخلاق اسلامی و مبتنی بر عقاید اسلامی تشریع شده‌اند و در این صورت بر کدام بخش از حیات بشری می‌توان انگشت نهاد که بی‌ربط با حق و حقوق و وظیفه باشد؟!

مسأله ما این است که آیا اسلام، احکامی دارد و آیا مسلمانان عزمی برای اجرای این احکام دارند؟! اگر چنین عزمی باشد که احکام اسلامی در جامعه اسلامی اعمال گردد، منطقاً نوبت به

دستگاه فقه، به مثابه ساختاری علمی برای تنظیم رفتار مؤمنان می‌رسد و همه مقتضیات معرفتی آن (از جمله ضرورت رجوع به خبره در فقه اسلام) نیز به ضرورت منطقی، در پی خواهد آمد.

آقای سروش مایل است این وضعیت را نوعی حکومت صنفی و طبقاتی (به عبارت روشن‌تر حکومت فقهاء به‌عنوان یک صنف) بداند، حال آن که ولایت‌فقیه نه حکومت صنفی، بلکه یک ضرورت منطقی در جامعه‌ای ایمانی است که می‌خواهد معطوف به کمال و با رعایت ارزش‌های اسلامی، تنظیم معیشت کند.

به‌راستی اگر قرار نیست که احکام دین، از صحنه جامعه حذف گردد، آیا خارج از حوزه فقه باید به دنبال پرسش‌های فقهی اعم از حقوقی، اقتصادی و سیاسی گشت؟! مگر حکومت مجری قوانین اجتماعی نیست؟ و در جامعه اسلامی مگر نه این که باید این قوانین لزوماً اسلامی و مفاد فقه اسلامی باشد. احکام خدا مگر جز در خدمت نشر اخلاق و تحکیم مبانی ایمانی جامعه و عدالت انسانی است؟ پرسش فقهی مگر جز پاسخ فقهی می‌طلبد؟!

به‌راستی چرا ایشان، در ذیل این مقاله حتی یک‌بار نه از دین و نه از فقه در منظر خود، تعریف روشنی ارائه نمی‌دهد؟ و می‌گوید: «*تعریف دین، پاره‌ای جوانب تیره و مناقشه‌انگیز دارد*»!!

مشکل، منحصر به ضرورت یا عدم ضرورت اجرای احکام فقه توسط حکومت اسلامی نیست، بلکه به ریشه‌های کلامی حکومت اسلامی نیز مرتبط است. ایشان متوجه است که پیروان ولایت فقیه آن‌را در راستای امامت و نبوت می‌بینند. بنابراین، هر ایرادی به مبانی کلامی ولایت‌فقیه منطقاً به مبانی کلامی نبوت و امامت به‌ویژه حکومت معصوم علیه‌السلام نیز وارد خواهد شد و ولایت نبی و ولیّ که منشأ کلامی حقوقی ولایت‌فقیه است دست کم به همان دلایل عرصه مناقشات کلامی حقوقی قرار می‌گیرد!

از جمله در همین مقاله در باب عصمت اظهارنظری شده است که بخشی از دیدگاه ایشان را نسبت به پیامبر و امام (قبل از فقیه) نشان می‌دهد. ولی نظر نهایی خود را در باب خطاناپذیری معصوم علیه‌السلام در تلقی وحی اعلام نمی‌کند، بلکه صرفاً اعتقاد به این خطاناپذیری را لازمه روانی اعتماد به پیامبر می‌خواند! و در مازاد بر این مسأله نیز به‌عنوان مثال در تصمیم‌گیری‌ها و اظهارنظرهای آنان عصمت را نمی‌پذیرد.

از زمان مشروطه تاکنون، هرگاه روشنفکران می‌خواهند رفتار اجتماعی را سکولاریزه کنند، آسان‌ترین راه برایشان نفی شریعت و احکام عملی دین بوده است، زیرا دژ محکم و محسوس دین در جامعه، همانا شاخص‌های رفتاری و واجب و مرام شرعی است. وقتی شرع، کنار گذارده شود، تحریف ایمان و کنار گذاردن اخلاق بسیار میسر خواهد بود.

برخی فکر می‌کنند می‌شود حکومت لائیک باشد، امّا در تلویزیون اعلام کنند که همه متدین

باشند و اخلاق‌هایشان خوب باشد و هر روز موعظه کنند.

هم اکنون در امریکا یک شبکه تلویزیونی وجود دارد که مخصوص کلیساهاست. یک کشیش ساعت‌ها موعظه می‌کند و با این حال، شبکه‌های دیگر زننده‌ترین چیزها را به نمایش می‌گذارند. این دین برای آنان قابل تحمل است. امّا اگر قرار باشد در رأس دین انبیاء باشند و شمشیر بکشند تا نظام طبقاتی جامعه را برهم زنند و فاصله طبقاتی جامعه را برنتابند و با رشوه، اختلاس و پارتی برخورد کنند، این دین دیگر قابل تحمّل نیست. امام راحل قدس سره بارها فرمودند اگر سیدالشهداء در خانه‌اش می‌نشست و دعا می‌خواند و حتی نزد یزید آمده، می‌گفت می‌خواهم مسأله شرعی بگویم، قطعاً یزید برای ایشان یک کرسی ثابت مسأله‌گویی، حتی در کاخ خود قرار می‌داد. یزید آن حسینی را تحمل نمی‌کند که قیام می‌کند تا دین جدش را احیا کند و حاضر نیست در مقابل فساد نظام حاکم سکوت نماید.

حکومت دینی از منظر آقای سروش

آقای سروش پس از آن که فقه را آن‌چنان که ذکر شد مورد حمله قرار می‌دهد، اظهار می‌دارد:

«حکومت دینی خواه به معنای فقهی و خواه به معنای غیرفقهی آن، کاری به آخرت مردم نباید داشته باشد. حکومت دینی حکومتی نیست که به مردم ایمان دهد.»

به پندار ایشان حکومت با ایمان و آخرت مردم نباید سروکار داشته باشد ؛ یعنی حکومت لازم نیست در پی ترویج ارزش‌ها و اخلاق و عقاید اسلامی باشد؛ نتیجه این می‌شود که حکومت دینی نباید به دین ربطی داشته باشد. پس از حکومت دینی، چه چیز آن دینی است؟ اگر این گونه بیندیشیم، که تمامی حکومت‌های لائیک دنیا نیز دینی می‌شوند و فقط ما از همه دیرتر آمده‌ایم.

وی جای دیگر می‌گوید:

«اصلاً مفهوم حکومت دینی در نفس خود متضمن تناقض است.»

توضیح این که حکومت یعنی الزام، قانون، زندان، برخورد خشن، جریمه و غیره، امّا دین یک چیز لطیف است. دین یعنی حبّ، محبت قلبی و لااکراه فی الدین، امّا حکومت همه‌اش اکراه و الزام و قانون و خشونت و برخورد است و اساساً حکومت با دین قابل جمع نیست. پس حکومت دینی امری است پارادوکسیکال!

وی می‌گوید:

«دین از جنس دوست داشتن و عشق ورزیدن است و هیچ‌کس را به زور نمی‌توان دوست‌دار دیگری کرد. (لا اکراه فی الدین). در این صورت حکومت دینی حکومتی خواهد بود منبعث از ایمانِ آزادِ مردم؛ یعنی وظیفه چنین حکومتی این است که فضای جامعه را چنان حفظ کند که ایمان آوردن آزاد برای یکایک مؤمنان میسر باشد.» بر خلاف *«آن رأی که مدّعی است حکومت دینی باید فضای جامعه را چنان حفظ کند که گناهی را مرتکب نشود و به‌ویژه در ملأ عام،*

مرتکب حرام نشود.» و *«مقررات دینی و احکام فقهی را به نحو احسن در جامعه جاری کند و در مواردی هم مردم را برای انجام دادن یا انجام ندادن کاری الزام کند.»* امّا اگر دین را ایمان آزاد بدانیم، *«حکومت دینی، حکومتی است متکی بر شرایطی که منجر به انتخاب آزادانه ایمان می‌شود و نه اکراه آدمیان به دین و انجام اعمال دینی و اگر مردم یک جامعه واقعاً واجد ایمان آزاد نباشند آن جامعه را نمی‌توان دینی خواند و البته چه بسا بتوانیم آن را جامعه‌ای فقهی بخوانیم، امّا این خصیصه ضامن دینی بودن آن جامعه نیست.»*

در پاسخ باید گفت:

اولاً، معنای **«لااکراه فی الدین»** آن چیزی نیست که ایشان استنباط کرده اند. **«لا اکراه فی الدین»** در مورد پذیرش اصل دین است و شأن نزول آن نیز درباره فرزندان تعدادی از اربابان مدینه است که نزد یهودی‌ها درس می‌خواندند و تحت تأثیر آنان بودند. پس از خیانت‌های یهودیان، پیامبر یکی از قبایل آنان را تبعید کرد. هنگامی که آن‌ها می‌رفتند، تعدادی از بچه‌های مسلمانان که به معلمان خویش دلبستگی پیدا کرده بودند، تصمیم داشتند که با آن‌ها بروند. پدران و برادران این بچه‌ها خواستند به‌زور ایشان را در مدینه نگاه دارند و با جبر اسلام اختیار کنند. آن‌جا این آیه نازل شد. البته اگر قوانین حکومتی و اجتماعی را نقض کنند باید با آن‌ها برخورد شود و در جای جای قرآن بر این امر تأکید شده و این فقط مخصوص حکومت‌های دینی نیست، در حکومت‌های لائیک نیز همین‌طور است.

سختگیری‌های حکومتی و قانونی که اکنون در کشورهای غربی اعمال می‌شود، هزاربار شدیدتر از این‌جاست. در اصل، جامعه مدنی یعنی جامعه قانونمند منضبط با یک انضباط فولادین.

اصولاً قانون یعنی آنچه اجباراً و از سر کراهت نیز باید اطاعت شود. اگر حاکمیّت وضع قانون نکند یا قوانینش لازم‌الرّعایه نباشد، حکومت نیست. چگونه است که قوانین لائیک با حقوق بشر و با آزادی عقیده و ایمان سازگار دانسته می‌شود، امّا نوبت به قوانین اسلام که می‌رسد، نقض ایمان آزاد و نوعی اکراه است؟!

آقای سروش دو راه در پیش دارد: یا بگوید که اسلام قوانین اجتماعی و واجب و حرام حکومتی (سیاسی، اقتصادی، قضایی و آموزشی) ندارد، که نقد وارزیابی این ادعا تنها به یک روش ممکن است و آن، رجوع به نصوص اسلامی و بررسی آن‌هاست و از قضا، فقه اسلامی همان علمی است که بخشی از این نصوص را جمع‌آوری کرده و مورد بحث قرار داده است. راه دوم این است که بفرماید چنین نصوصی در اسلام هست، امّا لازم‌الاطاعه نیست. راه سومی ظاهراً نیست مگر آن که ادعا کند از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا امروز معنای واقعی این اوامر و نواهی را درست نفهمیده‌اند و اکنون ایشان آن‌را توضیح می‌دهد و ظاهراً همین باب تأویل بیش از تکذیب، مقرون به صرفه است.

«لا اکراه فی الدین» به مسأله ایمان قلبی مربوط است نه به مسأله حکومت. همان قرآنی که می‌گوید «لااکراه فی الدین» احکام و حدود شرعی نیز دارد و می‌گوید زناکار را صد ضربه شلاق بزنید، دزد را آن‌گونه مجازات کنید و... سؤال این است که این بخش از دستورات خداوند که در قرآن کریم آمده، به چه منظور است.

بُعد اجتماعی و حکومتی ربطی به مسأله ایمان قلبی ندارد... بحث حکومت بحث ایمان قلبی نیست، بحث سازماندهی جامعه است.

بُعد اجتماعی و حکومتی ربطی به مسأله ایمان قلبی ندارد. منطقه دل اصولاً زوربردار نیست. مسلم است که کسی با اکراه و اجبار نمی تواند مؤمنی را کافر و یا کافری را مؤمن گرداند؛ امّا بحث حکومت بحث ایمان قلبی نیست، بحث سازماندهی جامعه است.

ثانیاً، ایمان آزادی که آقای سروش از آن دم می‌زند، یعنی چه؟ ایمان به چه؟ و آزاد از چه؟ آیا حتی آزاد از عواقب منطقی خود ایمان است؟! آیا مؤمن می‌تواند به لوازم عملی ایمان خود بی‌مبالات باشد؟! ایمان آوردن تکویناً آزاد است، امّا اساساً ایمان به سلسله‌ای از اصول و فروع، به معنای سلب آزادی‌های بدوی ماقبل ایمان از خویشتن است. الزامی است که مستند به اختیار است. فقه، چیزی جز مقررات دینی نیست. منطقی نیست که کسی مدعی شود اسلام را پذیرفته، امّا چون ایمان باید آزاد باشد، مقررات اسلام را نمی‌پذیرد! این تناقض دیگری است؛ زیرا همین که فرد یا جامعه‌ای به چیزی ایمان آزاد آورد، در واقع ملتزم به لوازم آن نیز شده است و این‌جا پای یک ضرورت منطقی و نه اجباری قهرآمیز در میان است. یک انسان منطقی که مشاعرش کار می‌کند، با پذیرش اصول عقاید اسلام، منطقاً فروع اخلاقی و فقهی را که بر این اصول متفرع می‌شود نیز آزادانه پذیرفته است، و مگر تسلیم و ایمان، مفهومی جز این دارد؟! در غیر این صورت باید ایمان آزاد آقای سروش را همان تردید بلکه تکذیب دانست؛ زیرا ایمان نمی‌تواند تنها لقلقه زبان و یک اقرار لفظی باشد.

حق و تکلیف

دلیل دیگر ایشان مسأله حق و تکلیف است. می‌گوید: «*در تفکر دینی، دائم از تکلیف سخن گفته می‌شود، در حالی که در تفکر مدرن، دائم سخن از حق است.*»

در پاسخ به ایشان باید گفت: تکلیف و حق دو روی یک سکه‌اند. تکلیف بنده در برابر شما می‌شود حق شما به گردن بنده. اصلاً تکلیف بدون حق و حق بدون تکلیف وجود ندارد و امکان تحقق برای آن متصور نیست.

حضرت امیر علیه‌السلام در این‌باره می‌فرماید:

«هر جا حقی است تکلیفی است و هر جا تکلیفی است حقی است.»

اگر ولی‌فقیه به‌عنوان حاکم حقوق و اختیاراتی دارد، قطعاً به همان اندازه مسؤولیت و تکلیف دارد و باید در دنیا و آخرت پاسخ‌گو باشد. قدرت بدون مسؤولیت و مسؤولیت بدون قدرت، معنی ندارد.

آقای سروش می‌گوید:

«حکومت فقهی یعنی ولایت فقیه بر فرض یک تکلیف بنا شده، فقه اساساً علم به تکالیف است و زبان فقه زبان تکلیف است، دقیقاً به همین علت است که مسأله حقوق بشر برای جوامع دینی ما بیگانه است... من نمی‌گویم که در دین از حقوق آدمی سخنی نمی‌رود، سخن این است که در دین به تبع تکالیف است که از حقوق سخن می‌رود. این امر کاملاً برعکس گرایشی است که در بشر جدید پیدا شده است. در چشم بشر جدید انسان یک موجود محقّ است، امّا در چشم دین انسان موجود مکلف است. انسان جدید و وارسته از دین انسان سکولار در درجه اول دنبال حقوق خود می‌گردد.»

در پاسخ ایشان باید گفت که زبان دین تنها زبان تکلیف نیست، چنان که زبان دین، تنها زبان حق نیز نیست. زبان دین زبان حق و تکلیف با هم است. آری، زبان سکولار، تنها زبان حقوق بشر است، تا بشر هر کار دلش خواست انجام دهد و در آن جا مسؤولیت مطرح نیست.

در مورد این دلیل ایشان باید توجّه شود که تفاوت زبان دین با زبان بشر جدید آقای سروش چیزی جز تفاوت تفکر اسلامی با تفکر معاصر غرب (لیبرال) نیست و این تفاوت، منحصر به آن نیز نیست که در اسلام، از مسؤولیت و تکلیف الهی سخن می‌رود و در لیبرالیسم خبری از تکلیف شرعی و ولایت خدا بر بشر نیست، بلکه حتی تعریف و تفسیر اسلام از حق و حقوق نیز با تعریف لیبرالی و لائیک از حقوق بشر متفاوت است. دایره حقوق بشر و مصادیق آن، در اسلام و لیبرالیسم تفاوت دارد؛ زیرا تعریف بشر در دو مکتب الحادی و الهی فرق می‌کند.

تفاوت زبان دین با زبان بشر جدید آقای سروش چیزی جز تفاوت تفکر اسلامی با تفکر معاصر غرب (لیبرال) نیست ...دایره حقوق بشر و مصادیق آن، در اسلام و لیبرالیسم تفاوت دارد؛ زیرا تعریف بشر در دو مکتب الحادی و الهی فرق می‌کند.

کفر و ایمان، انتخاب آزاد آدمی است و ایمان لزوماً آزاد و غیراجباری است؛ امّا این نخستین حق، منشأ آثار بعدی مهمی است؛ زیرا هر انتخابی مفهومی و لذا تبعات و آثار و احکامی در دنیا و آخرت دارد. آثار دنیوی و اخروی ایمان یا کفر به ضرورت منطقی جزء ملزومات انتخاب ماست.

حقوق بشر لیبرالی ملازم با اباحی‌گری است. اگر خدای خالق را بپذیرند، خدای شارع را هرگز نمی‌پذیرند. مسؤولیت‌پذیری قانونی در جامعه مدنی لیبرال نیز در واقع، نوعی قرارداد صرفاً سودجویانه از سرِ اجبار و به منظور تعادل قوای مادی است.

بررسی و نقد اشکالات دکتر حائری بر ولایت فقیه

آقای دکتر حائری نیز در کتابی با عنوان حکمت و حکومت، که در لندن منتشر شد، چند اشکال صریح راجع به ولایت فقیه مطرح می‌کند. البته بحث‌هایی از کتاب، مباحث فلسفی درباره رابطه نظر و عمل و حکمت نظری و حکمت عملی است که آن‌ها به‌صورت مستقل بحث‌های علمی بسیار خوبی است، ولی هیچ ارتباطی با ادعاهای ایشان ندارد و بحث‌هایی است که همه حکما کرده‌اند و ایشان نیز گاهی نظرات فلسفی خوبی دارند که ربطی به موضع سیاسی و نظری ایشان در باب حکومت ندارد.

ما چون عاقلیم، نیاز به ولیّ نداریم!!!

ایشان می‌گوید:

«ولایت فقیه اساساً به معنای حکومت نیست. ولایت به معنای حکومت اسلامی بدون غایت است و ملاّ احمد نراقی و همه فقهایی که از اول تا عصر حاضر از حکومت اسلامی سخن گفته‌اند، مغالطه لفظی کرده‌اند. آنان متوجه قضاوت میان شیری که آدم آن‌را می‌نوشد و شیری که آدم را می‌درد، نشدند.»

یعنی علمای اسلام یک کلمه «ولایت» را در روایات دیده‌اند و تصور نموده‌اند آن ولایت به معنای حکومت است.

حال ما فرض را بر این می‌گذاریم که آقای دکتر حائری اصلاً تاریخ اسلام را نخوانده و از تاریخ بعثت انبیاء و قرآن و روایات واقعا بی‌خبر است؛ اگر چه چنین چیزی محال است، امّا ما به عنوان تازه مسلمانی که اصلاً نمی‌داند دین درباره مسائل سیاسی و حکومتی و عدالت چیزهایی گفته است، به مباحث مطرح شده از سوی ایشان می‌پردازیم. فرض کنیم که تازه مسلمانی به کتاب‌های فقهی رجوع کرده و دیده است که ولایت در برخی ابواب فقهی در مورد انسان محجور و آدم ورشکسته و مجنون و یتیم بی‌سرپرست و صغار و اموال مجهول‌المالک و از این قبیل آمده است و سپس نتیجه می‌گیرد که ولایت فقط به همین معناست و این اصلاً هیچ ربطی به حکومت ندارد، تا جایی که می‌گوید اگر کسی ولایت‌فقیه را به‌عنوان حکومت مطرح کند، مردم را بی‌شعور و سفیه و مجنون فرض کرده است وگرنه مردم عاقل که نیاز به ولی و ولایت (با معنای مورد نظر ایشان) ندارند!

به‌طور اجمال پاسخ ایشان این است که به غیر از معنایی که استنباط نموده‌اند، معنای دیگری نیز برای ولایت در روایات به‌کار رفته است.

انکار یکی از ضروریات شیعه

آقای دکتر حائری تا جایی پیش می‌رود که حتی تعبیر کلمه «ولی» را در خطبه غدیر که پیامبر اکرم درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌کار برده‌اند، به معنای محبت و دوست داشتن می‌گیرد؛ یعنی یکی از ضروریات شیعه را منکر می‌شود؛ زیرا چنانچه «ولی» را از تشیع بگیرند،

در آن صورت شیعه در مسائل حکومتی صدر اسلام با اهل سنت سخنی برای گفتن ندارد. ایشان می‌گوید: «آن "ولی" که پیامبر گفته است به معنای دوست داشتن است»؛ یعنی هر کس من‌را دوست دارد علی را نیز دوست داشته باشد.

در حجّةالوداع، وحی برای آخرین‌بار بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل می‌شود و به ایشان خطاب می‌شود که یک حرف ناگفته مانده است که باید آن را به امت خویش بگویی، وگرنه همه رسالت و زحمات ۲۳ ساله‌ات بی‌ثمر خواهد شد و مانند این است که در اصل، رسالت خویش را ابلاغ نکرده باشی و مأمور می‌شود که خطبه غدیریه را ایراد کند و پس از اجرای امر، آیه نازل می‌شود که: «الیوم اکملت لکم دینکم»؛ امروز دین شما کامل شد.

آیا این‌ها همه برای این بوده که پیامبر در سخنرانی آخرین حج خویش و در آن گرمای سوزان بیابان‌های عربستان، حدود صد هزار نفر را گرد آورد که به‌عنوان آخرین سخنرانی عمومی خودش که در آن پیام رحلت قریب‌الوقوع خویش را نیز می‌دهد، بگوید که من علی را دوست دارم. پیامبر از خیل مسلمانان می‌پرسد که «**الست اولی منکم بانفسکم**»؛ آیا من از شما نسبت به خودتان ولایت بیشتری ندارم. همه تأیید می‌کنند. پیامبر این پرسش ر ا سه بار تکرار می‌کند و همه پاسخ مثبت می‌دهند. سپس علی علیه‌السلام را به‌عنوان جانشین خویش و ولیّ مردم معرفی می‌کند و آن‌گاه پیامبر خدا روی به آسمان می‌کند و می‌گوید: «خداوندا شهادت بده که آن‌چه را به من فرمودی به این امت گفتم و حجت را تمام کردم.»

آقای دکتر حائری حاضر می‌شود یکی از محکمات و زیربناهای تفکر شیعی را خدشه‌دار سازد و ولایت را به محبت معنی کند نه حکومت، تا ثابت کند که ولایت‌فقیه نیز به معنای حکومت نیست.

باید از ایشان پرسید مگر مردم جوامع غیردینی که برای خودشان حکومت دارند، سفیه و مجنون و محجورند و مگر فقط دیوانگان و صغار نیاز به حکومت دارند و عقلاً از حکومت و قانون بی‌نیاز هستند؟

مجمل صحبت ایشان این است که ولایت فقیه به معنای حکومت است (حکومتی که تابع شریعت اسلام می‌باشد)، احتیاج به حکومت نیز علامت سفیه بودن است و ما چون عاقلیم، نیاز به ولیّ نداریم.

آیا این «ولیّ»، به آن معنایی است که ایشان گرفته است و این ولایت به آن معناست؟!

چیزی که اثبات زعامت سیاسی برای فقیه عادل کند نداریم!!!

دلیل دیگر ایشان این است:

«کلمه حکم و حکومت به معنای قضاء و داوری در دعاوی و فصل خصومات، در روایات به‌کار رفته و به معنای مصطلحِ "حکومت سیاسی" نیست. در متون شیعی چیزی که اثبات زعامت سیاسی در عصر غیبت برای فقیه عادل کند و دلیل شرعی به نفع حکومت اسلامی باشد، نداریم.»

مکانیزم اِعمال ولایت‌فقیه متغیر و اجتهادی است. اگر حضرت امام قدس سره پنجاه سال قبل یا صدوپنجاه سال بعد ظهور می‌کرد، به‌یقین آن جمهوری اسلامی با جمهوری اسلامی کنونی تفاوت‌هایی داشت.

کافی است تنها یک مرور سطحی در آیات و روایات و در سیره‌ی اهل بیت انجام شود. آیا در همه متون اسلامی و شیعی ما هیچ دلیلی وجود ندارد که در عصر غیبت باید حکومت اسلامی باشد؟! آیا هیچ دلیلی نیست که در عصری که امام معصوم غایب است، احکام شرع و اجرای عدالت نباید تعطیل شود؟! حال آن که صدها روایت داریم که در آن‌ها والی، ولایت، متولّی، و ولیّ به معنای حاکم و رئیس و زعیم سیاسی و... به‌کار رفته است.

از این‌ها می‌گذریم، ادّعای معقول این است که در رأس حاکمیّت سیاسی باید کسانی باشند که شریعت اسلام را بشناسند و عادل باشند، نه فاسق و ظالم و حتی در حریم شخصی و خانوادگی خویش نیز باید عادل باشند و اگر مرتکب فساد و گناه شوند و در پیِ دنیا و کسب قدرت باشند، حکومتشان دیگر مشروع نیست. «ولایت فقیه» به این معنی مورد نظر ماست که ظاهراً آقایان در اسلام هیچ دلیلی برای آن پیدا نکرده‌اند و گویا برای تشکیل حکومت‌های لائیک در عصر غیبت، ادله شرعی بسیاری یافته‌اند که از آن دم می‌زنند و ظاهراً در آیات و روایات صدها دلیل وجود دارد که در زمان غیبت معصوم حکومت باید لائیک باشد!

البته باید تأکید کنیم که مراد از «ولایت فقیه» این نیست که صورت اجرایی آن همواره یکسان است، بلکه مکانیزم اِعمال ولایت‌فقیه متغیر و اجتهادی است. اگر حضرت امام قدس سره پنجاه سال قبل یا صدوپنجاه سال بعد ظهور می‌کرد، به‌یقین آن جمهوری اسلامی با جمهوری اسلامی کنونی تفاوت‌هایی داشت. اگر ما همین الآن صدها کارشناس قوی باتقوا در مسائل حکومتی داشتیم، بسیاری از مفاسد و مشکلات کنونی برطرف می‌شد. این‌ها چیزهایی نیست که به اصل مسأله ولایت فقیه مربوط باشد، بلکه این‌گونه مسائل به سبب مکانیزم و ضعف اجرایی حکومت است. این‌ها مسائل بشری است؛ هم از حیث نظری تابع تجربه و عقل است و هم از حیث عملی تابع ضعف‌های بشری.

حکومت بدون قوه قضائیه!!!

حال ما فرض می‌کنیم هر جا تعبیر «حکم» در روایاتی مانند مقبوله‌ی عمربن حنظله و سایر ادله آمده، تنها به معنای قاضی و حَکَم است که البته چنین چیزی نیست؛ زیرا اولاً، ما تنها دنبال لفظ حاکم نیستیم و با صدها تعبیر دیگر و از ده‌ها طریق دیگر مسأله ضرورت حکومت عاقلِ تابع ضوابط اثبات شده است. ثانیاً، کلمه حاکم فقط به معنای قاضی نیامده و در معانی

مختلفی به‌کار رفته است و این که در روایات ما آمده که در عصر غیبت امامان معصوم علیهم‌السلام فرمودند: «ای شیعیان ببینید چه کسانی از شما آگاه‌تر، فقیه‌تر، با تقواتر، و به فکر حقوق مردم هستند، "انی جَعَلْتُهُ حاکما علیکم" ما او را حاکم بر شما قرار دادیم، منظور قاضی است و مسایل حکومتی نیست، اگر این فرض محال را نیز در نظر بگیریم، باید به این آقایان یادآور شویم که مسأله قضا و داوری، برجسته‌ترین مظهر حکومت است؛ یعنی اگر می‌خواهید ببینید حکومت در یک جامعه در دست کیست، باید ببینید مسند قضا از آنِ کیست. می‌گویند منظور روایات حکومت اسلامی نیست، بلکه مراد این است که تنها قوه قضائیه در دست فقها باشد. می‌پرسیم شما به هر کجای دنیا که بروید و بگویید ما از شما حکومت نمی‌خواهیم، امّا فقط قوه قضائیه را به ما بدهید، چه خواهند گفت؟ آیا جدا کردن قوه قضائیه از بقیه حکومت، در واقع به معنای مثله کردن حکومت نیست؟ قوه قضائیه که تنها در مسائل شخصی دخالت نمی‌کند، بلکه در درجه‌ی اول عهده‌دار اجرای حقوقی عدالت اجتماعی در جامعه و مسؤول نقد حکومت است.

احکام اقتصادی، حقوقی، تربیتی و سیاسی چگونه باید اجرا شود؟

افزون بر این، آیا شریعت اسلام تنها در مباحث قضایی سخن گفته، یا این که در خارج از حریم مباحث قضایی نیز حرفی زده است؟ رجوع به متون اسلامی آشکار می‌سازد که احکام شریعت اسلامی منحصر در احکام قضایی نیست، بلکه در باب مناسبات اقتصادی، حقوقی، تربیتی و سیاسی نیز احکام فراوانی وجود دارد.

حال سؤال دیگر این است که آیا احکام یاد شده باید اجرا شوند یا نه؟ آیا چون امام معصوم غایب است، باید آن دسته از احکام تعطیل شود؟ مسلماً پاسخ منفی است.

بنابراین، احکام مزبور چگونه و به دست چه کسی باید اجرا شود؟ به این سؤال هر پاسخی که داده شود، به حکومت اسلامی بازمی‌گردد؛ گرچه نام آن را ولایت‌فقیه نگذارند. بحث برسر لفظ نیست. جامعه قانون می‌خواهد و اجرای قانون نیز بدون حکومت ممکن نیست. تا این‌جا بحث عقلی است.

حال قانونی که باید در جامعه اجرا شود، باید چه قانونی باشد؟ مسلمان می‌گوید قوانین اسلامی و لائیک می‌گوید قوانین لائیک. اگر قرار شد زندگی اجتماعی بدون قانون نشود و اجرای قانون بدون حکومت میسر نباشد و قانون اسلامی باشد، که یک مسلمان عاقل این‌ها را می‌پذیرد، نتیجه منطقی که بلافاصله به دست می‌آید این است که آن حکومتی که اجرای این قانون را به عهده می‌گیرد خود باید پایبند به این قانون باشد، قانون اسلامی موردنظر را بشناسد، و در این میان، شناخت اجتهادی بهتر است، و در اجرای آن قانون به عدالت رفتار کند. معنای ولایت مجتهد عادل همین است و چیز دیگری نیست.

مراد ما از اسلامیت این است که باید نظام تابع احکام و اهداف اسلام باشد، و مراد ما از جمهوریت این است که باید مکانیزم اجرایی آن احکام و شیوه نیل به آن اهداف، با مشارکت مردم باشد.

یا جمهوری یا اسلامی؟!

اشکال دیگری که ایشان می‌گوید از این قرار است:

«جمهوری اسلامی که جمع اسلامیت با جمهوریت است یک تناقض عقلی و یک معمای لاینحل و نامعقولی بیش نیست؛ معمایی که عقل بشریت هرگز از عهده حل آن برنخواهد آمد.»

این سخن را آقای سروش نیز گفته است. آن‌گاه در توضیح می‌گوید:

«جمهوریت یعنی حاکمیّت مردم، یعنی هر چه مردم بخواهند. اسلامیت یعنی هر چه که اسلام می‌گوید. چه‌طور می‌شود که هم جمهوری باشد و هم اسلامی؟»

این سؤال در اوائل انقلاب نیز مطرح بود. آقای مطهری چند ماه قبل از شهادتش یک مصاحبه تلویزیونی انجام داد . از جمله سؤالاتی که مجری طرح کرد، همین بود؛ پرسید: برخی می‌گویند جمهوری اسلامی یک تناقض است، بالاخره یا جمهوری یا اسلامی؟ ایشان فرمود در صورتی تناقض است که ما از جمهوریت همان چیزی را اراده کنیم که از اسلامیت مورد نظرمان است. مراد ما از اسلامیت این است که باید نظام تابع احکام و اهداف اسلام باشد، و مراد ما از جمهوریت این است که باید مکانیزم اجرایی آن احکام و شیوه نیل به آن اهداف، با مشارکت مردم باشد؛ یعنی جمهوریت اشاره به شکل نظام دارد؛ امّا اسلامیت اشاره به محتوای نظام.

تعریف منحصر به‌فرد از جمهوری

اشکال دیگر آقای دکتر حائری مبتنی بر تعریفی از جمهوری است که در هیچ دائره‌المعارف علوم سیاسی وجود ندارد. ایشان می‌گوید اسلامیت با جمهوریت منافات دارد؛ زیرا اسلامیت و ولایت یعنی احکام و ضوابط خاصی باید اجرا شود و همه باید مطیع باشند و هیچ شخص یا نهادی را نشاید که تعدی کند. این، تعریف ایشان از اسلامیت است که به گفته خودشان با جمهوریت منافات دارد. پس جمهوری آن نظامی است که این شرایط را ندارد؛ یعنی همه نباید مطیع آن باشند و اشخاص و نهادها می‌توانند تعدی کنند. این عبارت از دکتر حائری نیست، امّا چون ایشان اسلامیت را در مقابل جمهوریت می‌گذارند و آن را آن گونه معنی می‌کنند؛ پس تعریف جمهوریت این‌گونه می‌شود که قابل جمع با یکدیگر نیستند.

از ایشان می‌پرسیم این تعریف از جمهوری و جمهوریت، در کدام قاموس علوم سیاسی در دنیا از یونان باستان تا امروز وجود دارد؟ این تعریف جمهوریت نیست؛ این تعریف هرج و مرج است. در اصل، نهاد حاکمیّت براساس قانونمندی و سلسله مراتب مدیریتی چیده شده است.

حتی در فلسفه سیاسی غرب که توماس هابز و ماکیاولی بنیانگذاران این تفکر هستند، همه می‌گویند دولت مدرن، دولت مطلقه است. توماس هابز کتابی به نام لویاتان دارد، که ترجمه آن اژدها یا مار بزرگ است و مرادش دولت مطلقه است. او می‌گوید دولت مدرن باید دولت مطلقه باشد؛ زیرا بدون اختیارات مطلقه دولت مدرن، تنظیم مناسبات حقوقی در جامعه مدرن امکان ندارد. مسأله اطاعت‌پذیری و قانونمداری و شهروندی به‌عنوان اصل ثابت جامعه مدنی لیبرال مطرح است. حال همین موضوع وقتی در جمهوری اسلامی می‌آید، خلاف می‌شود و به زعم آقایان با جمهوریت منافات می‌یابد. آیا در نظام جمهوری قانونمندی و سلسله مراتب مدیریتی و التزام به آن مطرح نیست؟ فرق جمهوری اسلامی و حکومت لائیک در این تبعیت از نهادهای حاکمیّت نیست، بلکه فرق در محتوای قوانین آن می‌باشد، وگرنه معنای حاکمیّت همین است که آقایان با آن مخالفت می‌کنند.

آقای دکتر حائری به نام دفاع از جمهوریت، اصل مفهوم حکومت را زیر سؤال می‌برد. این اشکال از سنخ دسته اول است و اساساً فلسفی است و جواب عقلی دارد و اشکالی نیست که بر ولایت فقیه مطرح باشد. اشکال به نهاد حاکمیّت است؛ چه لائیک و چه دینی.

ولایت با رجوع به آرای مردم قابل جمع نیست!!!

از جمله اشکالات دیگری که ایشان مطرح می‌کند، این است که ولایت با رجوع به آرای مردم قابل جمع نیست. باید به ایشان گفت ولایت ضامن رعایت حقوق شرعی مردم و ضوابط شریعت است و مراجعه به آرای مردم در این چارچوب صورت می‌گیرد؛ منتهی ایشان چون سال‌ها در انگلستان و کانادا زندگی کرده، ذهنش با همان جمهوری‌های لائیک خو گرفته است. لذا وقتی می‌گویند جمهوری اسلامی، ایشان نمی‌تواند مفهوم جمهوریت و اسلامیت را تصور کند. امّا اگر برای ایشان توضیح داده شود که آرای عمومی و دیدگاه جمهوریت در چارچوب شریعت اسلام حجیّت پیدا می‌کند، آشکار خواهد شد که در ذیل واجب و حرام الهی، هیچ منافاتی بین ولایت و اسلامیت با جمهوریت وجود ندارد.

موجب امیدواری آینده

یکی از اسناد ساواک که ارتباط مقام معظم رهبری را با نسل جوان مورد تأکید قرار می‌دهد، سند شماره۳۰۰۳/۹ به تاریخ ۱۳۵۳/۸/۱ است که می نویسد:

«**مطهری** از این که نماز جماعت سید علی خامنه‌ای در مشهد (توسط ساواک) تعطیل شده ابراز ناراحتی کرده و گفته است: **سید علی خامنه‌ای از نمونه‌های ارزنده‌ای است که برای آینده موجب امیدواری است** و در این مدت کوتاه در مشهد کارهای پر ثمری انجام داده که یکی از آن‌ها جمع کردن جوانان روشنفکر حوزه و دانشگاه است.»

سلاله الابرار، ص ۸۸

مسیح را دیدم

چند سال پیش پوتین رئیس جمهور وقت روسیه (نخست‌وزیر فعلی) برای نخستین‌بار در طول ۳۰ سال انقلاب به ایران سفر کرد و کسانی که وی را می‌شناسند می‌دانند که بسیار چارچوب‌مند و منضبط بر اصول دیپلماسی است. اما با این حال چندبار پرسیده بود که دیدار با رهبر جمهوری اسلامی آیا انجام می‌شود یا نه.

در دیداری که با رهبر انقلاب داشت ایشان به نکاتی از تاریخ شوروی و قبل از آن اشاره می‌کنند که برای رئیس جمهور وقت روسیه جدید بوده است، پس از دیدار مسئولین دستگاه دیپلماسی می‌گفتند رفتار وی تغییر کرده بود و شخصاً، نه از طریق وزیر خارجه خود به وزیرخارجه وقت کشورمان گفته بود که شما حتماً سفری به روسیه داشته باشید تا با هم گفتگو کنیم.

در برگشت به کشور روسیه خبرنگاری از وی درباره نظرش راجع به رهبری ایران می‌پرسد و وی در پاسخ می‌گوید:

«من مسیح را ندیده‌ام اما تعاریف او را در انجیل شنیده و خوانده‌ام، من مسیح را در رهبری ایران دیدم.»

غفلت

عباس داودی

غفلت کی برطرف می‌شود؟
غفلت پذیرفته نیست
کلید همه‌ی بدبختی‌ها
آثار غفلت
زمینه‌ی کفر
پیروی هوی و افراط
بَلْ هُمْ اَضَلُّ
جایگاهشان آتش است
حسرت بزرگ
انتقام الهی
گرویدن به شیطان
بی اعتنایی خدا
غفلت از خود
آثار غفلت در بیان امیرالمؤمنین:
نشانه غافل
عوامل غفلت
توجه به ظواهر دنیا
دنیاگرایی و برتری دادن آن
آرزوهای دراز
بی‌توجهی به آخرت
تکبر
عجب و غرور
تاخیر توبه
نگاه زیادی
افزون‌طلبی
فریب خوردن به مهلت
نبود خلوص نیت
اموال و اولاد
هنوز بیدار نشده‌ایم
غفلت زدایی
شناخت خدا
یاد خدا
عبرت
انذار
تفکر
چگونگی تفکر
یاد مرگ
حفظ نماز
قرائت قرآن
پناه بردن به خدا

غفلت

غفلت کی برطرف می‌شود؟

خداوند در خصوص حالات قیامت می‌فرماید که به بندگان این‌گونه خطاب می‌شود:

« لَقَدْ کُنْتَ فی غَفْلَة منْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غطاءکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ ـ (به او خطاب می‌شود:) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیزبین است!» (ق/۲۲)

این طور خطاب می‌شود: " لَقَدْ کُنْتَ فی غَفْلَة منْ هذا " تو در دنیا از این‌هایی که فعلاً مشاهده می‌کنی در غفلت بودی، هر چند که در دنیا همً جلو چشمت بود و هرگز از تو غایب نمی‌شد، لیکن تعلق و دل‌بستگی‌ات به اسباب، تو را از درک آن‌ها غافل ساخت و پرده و حائلی بین تو و این حقائق افکند، اینک ما آن پرده را از جلو درک و چشمت کنار زده‌ایم، "فَبَصَرُکَ" در نتیجه بصیرت و چشم دلت "الْیَوْمَ" امروز که روز قیامت است "حَدیدٌ" تیزبین و نافذ شده، می‌بینی آن‌چه را که در دنیا نمی‌دیدی.

از این آیه استفاده می‌شود که در آن روز پرده غفلت از جلو چشم بصیرت انسان کنار می‌رود و در نتیجه حقیقت امر را مشاهده می‌کند، و این نکته در آیاتی بسیار دیگر نیز آمده، مانند آیه"وَ الْأَمْرُ یَوْمَئذ للَّه" (انفطار/۱۹)، و آیه" لمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ للَّه الْواحد الْقَهَّار" (غافر/۱۶) و آیاتی دیگر نظیر این‌ها... دوم این‌که آن‌چه خدا برای فردای قیامت انسان تهیه دیده، از همان روزی تهیه دیده که انسان در دنیا بوده ولی از چشم بصیرت او پنهان بوده است.»(۱)

غفلت پذیرفته نیست

خداوند در وجود همه‌ی انسان‌ها خداخواهی و بصیرت را قرار داده است و این امری است فطری که قبل از ورود انسان به این جهان اتفاق افتاده است.(۲) به همین دلیل از هیچ‌کس غفلت و بی‌خبری یا بی‌توجهی پذیرفته نیست. خداوند در قرآن کریم به این موضوع تصریح فرموده است:

« وَ إذْ أَخَذَ رَبُّکَ منْ بَنی آدَمَ منْ ظُهُورهمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسهمْ أَ لَسْتُ بربِّکُمْ قالُوا بَلی شَهدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقیامَة إنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافلینَ ـ و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از

پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه‌ی آن‌ها را برگرفت و آن‌ها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود:) "آیا من پروردگار شما نیستم؟" گفتند: "آری، گواهی می‌دهیم!" (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویید: "ما از این، غافل بودیم" (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)»! (اعراف/۱۷۲)

امیرالمؤمنین نیز در مناجات شعبانیه به همین موضوع اشاره فرموده است:

« فَشَکَرْتُکَ بِإِدْخَالِی فِی کَرَمِکَ وَ لِتَطْهِیرِ قَلْبِی مِنْ أَوْسَاخِ الْغَفْلَةِ عَنْکَ ـ تو را سپاس گویم که مرا در کرم خویش داخل کرده‌ای و دلم را از چرک‌های بی‌خبری و غفلت خویش پاکیزه ساختی.»

کلید همه‌ی بدبختی‌ها

«وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ ـ آنان را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، در آن هنگام که همه‌چیز پایان می‌یابد! و آن‌ها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند!» (مریم/۳۹)

استاد قرائتی در نکته‌هایی که از این آیه استفاده می‌شود آورده است: « کلید همه‌ی بدبختی‌ها، غفلت است. غفلت از خداوند، غفلت از معاد، غفلت از آثار و پیامدهای گناه، غفلت از توطئه‌ها، غفلت از محرومان، غفلت از تاریخ و سنّت‌های آن و غفلت از جوانی و استعدادها و زمینه‌های رشد.»(۳)

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز فرموده‌اند:

« الْغَفْلَةُ أَضَرُّ الْأَعْدَاءِ ـ غفلت زیان رساننده‌ترین دشمنان است.»(۴)

« الْغَفْلَةُ شِیمَةُ النَّوْکَی ـ غفلت و بی‌خبری خصلت احمقان است.»(۵)

« الغفلة فقد ـ غفلت از دست دادن (فرصت‌ها و چیزها) است.» (۶)

آثار غفلت

در بیان قرآن و روایات غفلت دارای آثار و پی‌آمدهایی بسیار خطرناکی در دنیا و به‌خصوص آخرت است.

زمینه‌ی کفر

استاد قرائتی در پیام‌هایی که از آیه قبل(مریم/۳۹) استفاده می‌شود آورده‌اند:

«غفلت زمینه‌ی کفر است. فِی غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ» (۷)

پیروی هوی و افراط

« وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً ـ و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن‌ها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان‌ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است.» (کهف/۲۸)

« کلمه" فرط" به معنای تجاوز از حق و خروج از آن است و از کلام عرب گفته شده که:"افرط، افراطا" را در مورد اسراف و زیاده‌روی به‌کار می‌برند و پیروی هوی و افراط، از آثار غفلت قلب است، و به همین جهت عطف دو جمله بر جمله"أَغْفَلْنا" به منزله عطف تفسیر است.»(۸)

بَلْ هُمْ أَضَلُّ

« وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ ـ به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم آن‌ها دل‌ها (عقل‌ها) یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند آن‌ها همچون چهارپایانند بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند)!»(۱۷۹اعراف)

«این آیه صفات گروه دوزخی را در سه جمله خلاصه می‌کند:

نخست این‌که" آن‌ها قلب‌هایی دارند که با آن درک و اندیشه نمی‌کنند" (لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها).

دوم این‌که" چشم‌های روشن و حقیقت‌بین دارند اما با آن‌ها چهره‌ی حقایق را نمی‌نگرند و همچون نابینایان از کنار آن‌ها می‌گذرند" (وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها).

سوم این‌که" با داشتن گوش سالم، سخنان حق را نمی‌شنوند" و همچون کران خود را از شنیدن حرف حق محروم می‌سازند (وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها).

" این‌ها در حقیقت همچون چهار پایانند" چرا که امتیاز آدمی از چهار پایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنوا است که متاسفانه آن‌ها همه را از دست داده‌اند (أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ).

" بلکه آن‌ها از چهار پایان گمراه‌تر و پست‌تر می‌باشند" (بَلْ هُمْ أَضَلُّ).

چرا که چهارپایان دارای این استعدادها و امکانات نیستند، ولی آن‌ها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه‌گونه ترقی و تکامل را دارند، اما بر اثر هواپرستی و گرایش به پستی‌ها این استعدادها را بلا استفاده می‌گذارند، و بدبختی بزرگ آنان از همین‌جا آغاز می‌گردد.

" آن‌ها افراد غافل و بی‌خبری هستند" و به همین جهت در بیراهه‌های زندگی سرگردانند (أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ).

چشمه آب حیات کنار دستشان است، ولی از تشنگی فریاد می‌کشند، درهای سعادت در برابر رویشان باز است، اما حتی به آن نگاه نمی‌کنند.» (۹)

«حقیقت غفلت همان است که ایشان دچار آنند، چون غفلتی است که مشیت خدای سبحان مساعد آن است، و مشیت خدا با مهر زدن بر دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌هایشان، ایشان را به آن مبتلا کرده، و معلوم است که غفلت ریشه هر ضلالت و باطلی است.»(۱۰)

«دوزخی شدن بسیاری از انسان‌ها، به خاطر بهره‌نبردن از نعمت‌های الهی در مسیر هدایت و کمال است. زیرا با داشتن چشم، گوش و دل، خود را به غفلت زده‌اند.» (۱۱)

جایگاهشان آتش است

« إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُواْ بِالْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّواْ بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَاتِنَا غَافِلُونَ * أُوْلَئِكَ مَأْوَئهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ ـ آن‌ها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند، و آن‌ها که از آیات ما غافلند، * (همه‌ی) آن‌ها جایگاهشان آتش است، به‌خاطر کارهایی که انجام می‌دادند!»(یونس/۷و۸)

« غفلت از آیات الهی، سرچشمه‌ی بیگانگی از خدا، و بیگانگی از خدا سرچشمه عدم احساس مسئولیت، و آلودگی به ظلم و فساد و گناه است، و سرانجام آن چیزی جز آتش نمی‌تواند باشد.» (۱۲)

« نزدیک به مضمون این آیه است که:" فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىَ عَن ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَوةَ الدُّنْيَا(۲۹) ذَالِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ * ذَالِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ ـ این آخرین حدّ آگاهی آن‌هاست پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده‌اند بهتر می‌شناسد"(نجم/۲۹و۳۰) این آیه نیز دلالت دارد بر این‌که اعراض از ذکر خدا غفلت از آیات او است، و باعث آن می‌شود که دید آدمی کوتاه گشته، علم او تنها در چهار دیواری تنگ زندگی دنیا و شؤون آن دور بزند و این خود ضلالت از راه خدا است، که این ضلالت به فراموشی روز حساب تعریف شده، آن‌جا که می‌فرماید:"إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ ـ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به‌خاطر فراموش کردن روز حساب دارند" (ص/۲۶) »(۱۳)

«اطمینان واقعی تنها با یاد خداست و دنیا، آرام‌بخش کاذب آن هم برای غافلان است. "اطْمَأَنُّوا بِها" ... غافِلُونَ»(۱۴)

حسرت بزرگ

« وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِىَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِى غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا يُؤْمِنُونَ ـــ آنان را از روز حسرت [روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است] بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می‌یابد! و آنها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند!»(مریم/۳۹)

« معنای آیه این می‌شود که: ای پیغمبر! ایشان را بترسان از روزی که امر قضاء می‌شود، یعنی کار یکسره می‌گردد و هلاکت دائمی بر آنان حتمی می‌شود، آن وقت از سعادت همیشگی که روشنی چشم هر کسی است منقطع می‌گردند، پس حسرتی می‌خورند که با هیچ مقیاسی اندازه‌گیریش ممکن نیست، و این بدان جهت است که اینان در دنیا غفلت ورزیدند.»(۱۵)

انتقام الهی

خداوند پس از ذکر پیمان شکنی‌های فرعون و فرعونیان، می‌فرماید که از آن‌ها انتقام گرفتیم و سپس دلیل پیمان شکنی آن‌ها که نجر به انتقام الهی شد را تکذیب آیات الهی و غفلت از آن آیات ذکر می‌فرماید: « فَانتَقَمْنَا مِنهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِى الْيَمِّ بِأَنهُمْ كَذَّبُواْ بِايَاتِنَا وَ كَانُواْ عَنهَا غَافِلِينَ ـ سرانجام از آن‌ها انتقام گرفتیم، و آنان را در دریا غرق کردیم زیرا آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند.»(اعراف/۱۳۶)

گرویدن به شیطان

امام سجاد علیه‌السلام در دعایی می‌فرماید که خدایا ما را از خواب غفلت بیدار کن تا بـه شـیطان نگرویم. از این دعا استفاده می‌شود که اگر در غفلت بمانیم خطر بسیار بزرگی بر سر راه ماست که از شیطان پیروی کنیم و از پیروان او باشیم.

« اَللَّهُمَّ وَ مَا سَوَّلَ لَنَا مِنْ بَاطِلٍ فَعَرِّفْنَاهُ... وَ أَيْقِظْنَا عَنْ سِنَةِ الْغَفْلَةِ بِالرُّكُونِ إِلَيْهِ ـ بار خدایا، حقیقت هر باطل را که شیطان در چشم ما می‌آراید به ما بشناسان... و از خواب غفلت بیدارمان‌سـاز کـه بدو نگرویم.» (۱۶)

« وَ مَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ـ و هر کس از یاد خـدا روی‌گـردان شود شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست!»(زخرف/۳۶)

بی اعتنایی خدا

در حدیث قدسی می‌فرماید: « يَا أَحْمَدُ أَنْتَ لَا تَغْفُلُ أَبَداً مَنْ غَفَلَ عَنِّي لَا أُبَالِي بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ ـ یا احمد هیچ‌گاه از من غافل نشو، زیرا هر کس از من غافل شد نسبت به این‌که در کدام راه هلاک می‌شود اعتنایی نمی‌کنم.»(۱۷)

غفلت از خود

امام صادق(ع) : «از غفلت بپرهیزید، چه هر کس غافل شود، از خود غافل شده است.» (۱۸)
یعنی از سرنوشت خود و آینده خود غافل شده است.

آثار غفلت در بیان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام:

* غفلت زیان‌بخش‌ترین دشمنان است.
* وای بر کسی که غلبه کند بر او غفلت، پس فراموش کند رحلت را و آماده نگردد.
* غفلت و بی‌خبری گمراهی نفس‌ها و عنوان انواع بدبختی‌هاست.
* غفلت سبب فرحناکی است. (این فرحناکی مذموم است زیرا کسی که غافل نباشد و آن‌چه در قیامت در پیش دارد را گاهی به‌خاطر آورد بی‌همّ و اندوه نخواهد بود.)
* غفلت ضدّ دور اندیشی است.
* غفلت باعث فریب خوردن است و هلاکت را نزدیک می‌سازد.
* دایم بودن غفلت بینایی(دل) را از بین می‌برد.
* هر که به دراز کشد غفلت او، تعجیل کند هلاک او.
* غافل خواب آلوده است و غفلت فریب.
* هر که غلبه کند بر او غفلت، بمیرد دل او. (۱۹)

و اگر دل کسی بمیرد خداوند می‌فرماید: « فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ـ وای بر آنان که قلب‌هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند! آن‌ها در گمراهی آشکاری هستند!»(زمر/۲۲)

امام باقر علیه‌السلام به جابر فرمود: « وَ إِيَّاكَ وَ الْغَفْلَةَ فَفِيهَا تَكُونُ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ ـ مبادا دچـار غفلت شوی که در آن سنگ‌دلی باشد.»(۲۰)

نشانه غافل

رسول اکرم فرمود: « عَلَامَةُ الْغَافِلِ فَأَرْبَعَةٌ الْعَمَى وَ السَّهْوُ وَ اللَّهْوُ وَ النِّسْيَان ـ علامت غافل چهار چیز است: کوردلی، اشتباه، سرگرمی و فراموش‌کاری.»(۲۱)

امام صادق علیه‌السلام فرمود: « علامت غفلت سه چیز است: از بین رفتن شیرینی عبادت، تلخ نشدن معصیت و فرق نگذاشتن در میان حلال و حرام.» (۲۲)

امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: « الْغَفْلَةُ تَرْكُكَ الْمَسْجِدَ وَ طَاعَتُكَ الْمُفْسِد ـــ غفلت آن است که مسجد را ترک کنی و از مفسد پیروی نمایی.»(۲۳)

«كَفَى بِالرَّجُلِ غَفْلَةً أَنْ يُضَيِّعَ عُمُرَهُ فِيمَا لَا يُنْجِيه ـ برای غفلت مرد همین کافی است که عمر خود را در چیزی که سبب نجات او نیست ضایع کند.»(۲۴)

عوامل غفلت

در آیات و روایات به مسائلی به عنوان عوامل ایجاد غفلت اشاره شده است که بعضی از آن‌ها زیر مجموعه بعضی دیگر است. اما در این‌جا ما فارغ از این موضوع، آن‌چه از این کلام‌های نورانی به دست آورده‌ایم به صورت فهرست‌وار نقل می‌نماییم.

توجه به ظواهر دنیا

خداوند در آیات ابتدایی سوره روم بعد از این‌که وعده پیروزی رومیان بر ایرانیان را می‌دهد، می‌فرماید: « این وعده‌ای است که خدا کرده و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلّف نمی‌کند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند!»(روم/۶)

سپس دلیل این نادانی و بی توجهی مردم را غفلت آنان بیان می‌کند:

« يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِّنَ الحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الأْخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ـ آن‌ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافلند! »(روم/۷)

«با تکرار ضمیر" هُمْ" به این حقیقت اشاره می‌کند که علت این غفلت و بی‌خبری خود آن‌ها هستند، درست مثل این‌که کسی به ما بگوید: مرا از این امر تو غافل کردی، و در جواب بگوییم: تو خودت غافل شدی، یعنی سبب غفلت خودت بودی.»(۲۵)

« بینش یک انسان مؤمن و الهی با یک فرد مادی یا مشرک تفاوت بسیار دارد. اولی طبق عقیده توحیدی جهان را مخلوق خداوند حکیم و آگاهی می‌داند که تمام افعالش روی حساب و برنامه است. این بینش توحیدی به او می‌گوید: از کنار هیچ حادثه و هیچ موضوعی ساده نگذر زیرا ممکن است ساده‌ترین مسائل پیچیده‌ترین آن‌ها باشد. در حالی که یک فرد مادی و بی‌ایمان دنیا را مجموعه‌ای از حوادث کور و کر و بی‌هدف می‌شمرد، و جز به ظاهر آن نمی‌اندیشد. اصلاً برای آن باطن و عمقی قائل نیست و این اختلاف دیدها در تمام زندگی آن‌ها اثر می‌گذارد: آن" ظاهربین" انفاق را سبب خسران و زیان می‌شمرد، در حالی که این" موحد" تجارتی پر سود می‌داند. آن یکی رباخواری را مایه‌ی افزایش درآمد، و این یکی مایه‌ی وبال و بدبختی و زیان. آن یکی جهاد را مایه دردسر و شهادت را به معنی نابودی و این یکی جهاد را رمز سربلندی و شهادت را حیات جاویدان می‌شمرد.» (۲۶)

دنیاگرایی و برتری دادن آن

« کسانی که بعد از ایمان کافر شوند ـ به‌جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است ـ آری، آن‌ها که سینه‌ی خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آن‌هاست و عذاب عظیمی در انتظارشان! * این به خاطر آن است که زندگی دنیا (و پست را) بر آخرت ترجیح دادند و خداوند افراد بی‌ایمان (لجوج) را هدایت نمی‌کند.* أُوْلَئِکَ الَّذینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلیَ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُوْلَئِکَ هُمُ الْغَفِلُونَ ـ آن‌ها کسانی هستند که (بر اثر فزونی گناه،) خدا بر قلب و گوش و چشمانشان مهر نهاده (به همین دلیل نمی‌فهمند،) و غافلان واقعی همان‌ها هستند! * و ناچار آن‌ها در آخرت زیان‌کارند.» (نحل/۱۰۶تا۱۰۹)

نکته بسیار مهمی که از این آیات استفاده می‌شود این‌است که: « دنیاگرایی و برتری دادن آن، سبب غفلت از آخرت، نفهمیدن، نشنیدن و ندیدن حقایق است.»(۲۷)

آرزوهای دراز

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: « وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّه أَنَّ الْأَمَلَ یُذْهِبُ الْعَقْلَ وَ یُکَذِّبُ الْوَعْدَ وَ یَحُثُّ عَلَی الْغَفْلَة وَ یُورِثُ الْحَسْرَةَ فَاکْذِبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَ إِنَّ صَاحِبَهُ مَأْزُور ـ بندگان خدا! بدانید که آرزو عقل را بر باد دهد، نویدهای دروغین دهد، غفلت آورد، و باعث حسرت گردد، پایبند آرزو نشوید که آرزو فریب است، و آرزومند گنهکار.»(۲۸)

«ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ ـ بگذار آن‌ها بخورند، و بهره گیرند، و آرزوها آنان را غافل سازد ولی بزودی خواهند فهمید!»(حجر/۳)

بی‌توجهی به آخرت

« اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فی غَفْلَة مُعْرِضُونَ ـ حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند!» (انبیا/۱)

«وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِیَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذینَ کَفَرُواْ یَاوَیْلَنَا قَدْ کُنَّا فی غَفْلَة مِّنْ هَاذَا بَلْ کُنَّا ظَالمین ـ و وعده حقّ (قیامت) نزدیک می‌شود در آن هنگام چشم‌های کافران از وحشت از حرکت بازمی‌مانند (می‌گویند:) ای وای بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم بلکه ما ستمکار بودیم!»(انبیا/۹۷)

تکبر

«سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذینَ یَتَکَبَّرُونَ فی الْأَرْض بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَة لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْد لا یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً وَ إِنْ یَرَوْا سَبیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً ذلکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافلینَ ـ بزودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبّر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می‌سازم! آن‌ها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی‌کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می‌کنند! (همه‌ی این‌ها) به‌خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند!» (اعراف/۱۴۶)

«استمرار غفلت و تکذیب آیات الهی، موجب تکبّر و انحراف در دیدگاه و انتخاب است.»(۲۹)

بحثی که در آیه آمده است در حقیقت یک نوع نتیجه‌گیری در زمینه سرنوشت فرعون و فرعونیان و سرکشان بنی‌اسرائیل است که در آیات قبل از این آیه آمده است. خداوند در این آیات این حقیقت را بیان می‌کند که اگر فرعونیان و یا سرکشان بنی‌اسرائیل با مشاهده آن همه معجزات و شنیدن آن همه آیات الهی به راه نیامدند به‌خاطر آن است که ما افراد متکبر و خودخواه را که در برابر حق جبهه‌گیری می‌کنند ـ به جرم اعمالشان ـ از قبول حق باز می‌داریم و به تعبیر دیگر اصرار و ادامه به سرکشی و تکذیب آیات الهی آن چنان در فکر و روح انسان اثر می‌گذارد که به صورت موجودی انعطاف‌ناپذیر و غیر قابل نفوذ در برابر حق درمی‌آید.

سپس به سه قسمت از صفات این گونه افراد"متکبر و سرکش" و چگونگی "سلب توفیق حق‌پذیری" از آن‌ها اشاره کرده می‌فرماید:

آن‌ها اگر تمام آیات و نشانه‌های الهی را ببینند، ایمان نمی‌آورند! (وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ لا یُؤْمِنُوا بِها).

و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد و به عکس اگر راه منحرف و نادرست را ببینند، راه خود انتخاب می‌کنند (وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً).

بعد از ذکر این صفات سه‌گانه که همگی حکایت از انعطاف‌ناپذیریشان در برابر حق می‌باشد، اشاره به دلیل آن کرده، می‌گوید: این‌ها همه به‌خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند (ذلکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتنا وَ کانُوا عَنْها غافلینَ).

آیه بعد کیفر چنین اشخاصی را بیان کرده می‌فرماید: آن‌ها که آیات ما را تکذیب کنند و لقای رستاخیز را منکر شوند اعمالشان به کلی حبط و نابود می‌گردد (و الذین کذبوا بآیاتنا و لقاء الآخرة حبطت اعمالهم.)»(۳۰)

عجب و غرور

حضرت امیر علیه السّلام می‌فرماید: « هر که خاطر خود از فریب دنیا جمع کرد و از او مطمئنّ خاطر شد، فریب دنیا می‌خورد و به غفلت فرو رفته، آهسته آهسته غفلت او زیاد شده به غفلت، از دنیا خواهد رفت.»(۳۱)

یعنی کسانی که دچار عجب شده و خود را مصون از فریب نفس و شیطان دانستند و فکر کردند خیلی انسان‌های خوب و وارسته‌ای می‌باشند، به دلیل این‌که مراقب خود نیستند ، به غفلت فرو می‌روند.

«و بدان که با غرور، مواعظ الهیّه و دعوت‌های انبیاء و موعظت‌های اولیاء اثر نکند، زیرا که غرور ریشه‌ی همه را بنیان کن کند، و این از دام‌های بزرگ و نقشه‌های دقیق ابلیس و نفس است که انسان را از فکر خود و فکر مرض‌های خود ببرد، و موجب نسیان و غفلت شود، و اطبای نفوس از علاج او عاجز شوند، و یک وقت به خود آید که کار از اصلاح گذشته و راه چاره به‌کلی مسدود شده. وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِیَ الأَمْرُ وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ.»(۳۲)

علی علیه السّلام فرمود: « سُکْرُ الْغَفْلَةِ وَ الْغُرُورِ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ سُکْرِ الْخُمُورِ ـ کسانی که مست غفلت و غرور هستند خیلی دیرتر از مست‌شدگان از شراب، به هوش می‌آیند.»(۳۳)

تاخیر توبه

« دست در دامن توبه و انابه زن پیش از آن‌که زهر گناه روح ایمان را تباه سازد. و بعد از آنکه از تو پرهیزکاری نیاید و امر از دست طبیبان دل‌ها به‌در رود که نه نصیحت در تو اثر کند و نه پند تو را سودی بخشد. هر چه از مواعظ و نصایح شنوی فسون و افسانه پنداری و کلمه‌ی عذاب در حقّ تو ثابت شود. و پرده غفلت، چشم و گوش دل تو را فرو گیرد و داخل این آیه گردی که: " وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْديهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ ـ قرار دادیم در پیش روی ایشان سدّی و پرده‌ای و همچنین از پس و پشت ایشان، پس پوشانیدیم ایشان را و کور ساختیم پس دیگر چیزی نمی‌بینند"(یس/۹) و از اهل این آیه شوی که: "خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ ـ خدا پرده بر دل و گوش و چشم ایشان نهاده" (بقره/۷) و غیر این‌ها از آیات.

و لقمان به پسر خود گفت: "ای فرزند توبه را تأخیر مکن که مرگ ناگاه می‌رسد. و هر که تأخیر اندازد توبه را یکی از دو خطر عظیم به او می‌رسد: اگر زنده ماند دل او را زنگ معصیت می‌گیرد و سیاه و تیره می‌شود و دیگر از آن محو نمی‌گردد. و اگر مرگ او را فراگرفت دیگر مهلت تلافی نمی‌یابد."

پس ای که عمر خود را به عصیان پروردگار صرف نموده‌ای از خواب غفلت برخیز و فکری کن از برای روز رستخیز.»(۳۴)

امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام نیز فرموده است: «بنده باید از پروردگارش بترسد، خویشتن را اندرز دهد، توبه را مقدّم دارد، و بر شهوات خود چیره شود، زیرا مرگ او، از نظرش پنهان است و آرزویش او را فریب می‌دهد، شیطان همواره مراقب اوست و گناه را در نظرش جلوه می‌دهد، تا مرتکب شود، و او را در آرزوی توبه نگه می‌دارد، تا آن را به تأخیر اندازد و هنگامی که مرگ بر او هجوم می‌آورد در غافل‌ترین حالت باشد ای وای بر انسان غافلی که عمرش حجتی بر ضدّ اوست.»(۳۵)

نگاه زیادی

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: « وَ إِيَّاكُمْ وَ فُضُولَ النَّظَرِ فَإِنَّهُ يَبْذُرُ الْهَوَى وَ يُوَلِّدُ الْغَفْلَةَ ـ شما را بر حذر می‌دارم از نگاه زیادی، زیرا هوای نفس را در دل می‌کارد و باعث غفلت می‌شود.»(۳۶) منظور در این حدیث ادامه نگاه به نامحرم و نگاه به چیزهایی که احتمال گناه از آن می‌رود یا احتمال این‌که دل انسان آن را طلب کند. مانند نگاه به ماشین خوب یا دارایی دیگران که دنیا طلبی را در دل زیاد کند.

افزون‌طلبی

«أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ ـ افزون‌طلبی (و تفاخر و علاقه‌ی به مال‌اندوزی و به رخ کشیدن آن) شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل نموده) است. (تکاثر/۱)

"الهاکم" یعنی شما را غافل کرد، سرگرمتان کرد.

فریب خوردن به مهلت

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: « إِيَّاکَ وَ الْغَفْلَةَ وَ الاغْتِرَارَ بِالْمُهْلَةِ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ تُفْسِدُ الْأَعْمَالَ وَ الْآجَالَ تَقْطَعُ الْآمَالَ ـ بپرهیز از غفلت و فریب خوردن به‌مهلت، پس به‌درستی که غفلت فاسد می‌کند کردارها را، و اجل‌ها می‌برند امیدها را»(۳۷)

یکی از چیزهایی که انسان را به غفلت و انجام گناه دچار می‌کند این است که امید دارد که مهلت بیشتری برای زندگی و حتی توبه داشته باشد و این یکی از راه‌های فریب شیطان است.

نبود خلوص نیت

«(امام علیه‌السلام) فرمود: " وَ لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سُكُونٍ" یعنی: ناچار است بنده از نیّت خالص در جمیع حرکات و سکنات، در هر طاعت و عبادت، که اگر نیّت در افعال و اعمال خالص نباشد و به اغراض مهلکه مخلوط باشد، از جمله‌ی غافلین خواهد بود، چنان‌که می‌فرماید: "اذ لو لم یکن بهذا المعنی، یکون غافلا" یعنی: اگر نبوده باشد نیّت او موصوف به خلوص و آمیخته باشد به شهوات نفسانی، هر آینه آن کس از جمله غافلان می‌باشد.»(۳۸)

اموال و اولاد

اموال و اولاد به خودی خود غافل کننده انسان نیست ولی می‌تواند عاملی باشد برای این موضوع، لذا خداوند به مؤمنین هشدار می‌دهد که مراقب این مسئله باشند.

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!» (منافقون/۹)

اما از طرفی خداوند از کسانی یاد می‌کند که اموال و اولاد سبب غفلت آن‌ها نمی‌شود:

«رِجالٌ لا تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصار ـ مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند آن‌ها از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها زیر و رو می‌شود.» (نور/۳۷)

هنوز بیدار نشده‌ایم

« تا کی می‌خواهید در خواب غفلت به سر برید، و در فساد و تباهی غوطه‌ور باشید؟ از خدا بترسید از عواقب امور بپرهیزید از خواب غفلت بیدار شوید. شما هنوز بیدار نشده‌اید هنوز قدم اول را برنداشته‌اید. قدم اول در سلوک "یقظه"(بیداری) است. ولی شما در خواب به سر می‌برید چشم‌ها باز و دل‌ها در خواب فرو رفته است. اگر دل‌ها خواب‌آلود و قلب‌ها بر اثر گناه سیاه و زنگ زده نمی‌بود، این‌طور آسوده خاطر و بی‌تفاوت به اعمال و اقوال نادرست ادامه نمی‌دادید. اگر قدری در امور اخروی و عقبات هولناک آن فکر می‌کردید، به تکالیف و مسئولیت‌های سنگینی که بر دوش شماست بیشتر اهمیت می‌دادید.»(۳۹)

غفلت زدایی

بعد از موارد ذکر شده این نکته قابل پرسش است که برای این‌که دچار غفلت نشویم یا اگر دچار شده‌ایم، چه کنیم که غفلت را به هوشیاری تبدیل نماییم؟ پاسخ این‌سؤال در ضمن برخی مطالب گذشته آمده است. به عنوان مثال وقتی یکی از عوامل ایجاد غفلت، کبر است، پرهیز از کبر نیز یکی از راه‌های دوری از غفلت خواهد بود.

شناخت خدا

مشکل اساسی که باعث غفلت می‌گردد، عدم شناخت و درک صحیح از خدا و صفات حضرت حق می‌باشد. خدایی که بعضی از ما می‌شناسیم، خدایی است که قدرتش از دوست و رفیق و پدر و مادر و... کمتر است. زیرا در حضور او گناه می‌کنیم و هیچ هراس و شرمی به دل راه نمی‌دهیم ولی در حضور دیگران گناه نمی‌کنیم.

این که خداوند از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است.

« وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ـ ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم!»(ق/۱۶)

این که خداوند قادر و علیم و خبیر است و بر همه‌چیز ـ حتی بر آن‌چه که در قلب ما می‌گذرد ـ احاطه دارد.

«يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تخْفِي الصُّدُورُ ـ او چشم‌هایی را که به خیانت می‌گردد و آن‌چه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.»(غافر/۱۹)

امیرالمؤمنین در مناجات شعبانیه می‌فرماید:« إِلَهِي إِنْ أَنَامَتْنِي الْغَفْلَةُ عَنِ الاسْتِعْدَادِ لِلقَائِکَ فَقَدْ نَبَّهَتْنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِ آلَائِک ـ خدایا اگر بی‌خبری از آماده شدن برای دیدارت مرا به‌خواب فرو برده، ولی در عوض معرفت به‌بزرگی نعمت‌هایت مرا بیدار کرده.»

اگر تنها به روایتی که در زیر آمده است بتوانیم توجه دائمی داشته باشیم، غفلت از ما دور خواهد شد.

« شخصی نزد امام سجاد علیه‌السلام رسید و عرض کرد:

من مردی گنهکارم و صبر نمی‌توانم کرد از معصیت و گناه پس پند ده مرا به موعظه‌ای.

حضرت فرمود: پنج کار بکن و هر چه خواهی گناه کن.

اوّل این‌که مخور روزی خدا را و هر چه خواهی گناه کن.

دوم طلب کن موضعی که خدا تو را نبیند و هر چه خواهی گناه کن.

سوم از ملک خدا بیرون رو و هر چه خواهی گناه کن.

چهارم چون ملک‌الموت بیاید که روح تو را قبض کند پس دفع کن او را از خود و هر چه خواهی گناه کن.

پنجم چون خواست مالک دوزخ تو را داخل آن کند، تو داخل مشو در دوزخ و هر چه خواهی گناه کن.» (۴۰)

یاد خدا

« وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسکَ تَضَرُّعاً وَ خیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ منَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَکُنْ منَ الْغافلینَ ــ پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن و از غافلان مباش!» (اعراف/۲۰۵)

«آن ذکر مطلوبی که در این آیه به آن امر شده عبارت است از این‌که انسان ساعت به ساعت و دقیقه به دقیقه به یاد پروردگارش باشد، و اگر احیاناً غفلت و نسیانی دست داد، مجدداً مبادرت به ذکر نموده و نگذارد که غفلت در دلش مستقر گردد.»(۴۱)

نکته دیگر آن است که: « آنان که هر صبح و شام، خدا را یاد نمی‌کنند، از غافلانند.»(۴۲)

«إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْاْ إِذَا مَسهُّمْ طَئفٌ مِّنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُون ـ پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.»(اعراف/۲۰۱)

حضرت صادق علیه‌السّلام فرمود: « مَنْ رَعَی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَة وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَة وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فی دیوَانِ الْمُتَنَبِّهینَ ـ کسی که دل خود را از فراموشی و غفلت از یاد حق باز دارد و نفسش را از شهوت و خواسته‌های بی‌جا و عقل و فکرش را از بلای جهل و نادانی، از گروه بیداران و آگاهان است.» (۴۳)

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: « بِدَوَامِ ذِکْرِ اللَّهِ تَنْجَابُ الْغَفْلَةُ ـ با پیوسته به یاد خدا بودن غفلت دل‌ها زائل شود.»(۴۴)

امام سجاد علیه‌السلام نیز در دعای مکارم‌الاخلاق می‌فرماید: « وَ نَبِّهْنی لِذِکْرِکَ فی أَوْقَاتِ الْغَفْلَة ـ و در اوقات غفلتم به یاد خود آگاهی ده.»(۴۵)

عبرت

«(سرانجام) بنی اسرائیل را از دریا (رود عظیم نیل) عبور دادیم و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز، به دنبال آن‌ها رفتند. هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت: "ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از مسلمین هستم!"* (امّا به او خطاب شد:) الآن؟!! در حالی که قبلاً عصیان کردی، و از مفسدان بودی! * فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ ءَایَةً وَ إِنَّ کَثیراً مِّنَ النَّاسِ عَنْ ءَایَاتِنَا لَغَافِلُونَ ــ ولی امروز، بدنت را (از آب) نجات می‌دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی! و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند!» (یونس/۹۰تا۹۲)

خداوند در این آیه می‌فرماید جنازه فرعون را از آب بیرون آورد تا مردم ببینند و از آن عبرت بگیرند تا از غفلت بیرون بیایند. یعنی عبرت از حوادث و اتفاقات عالم و عبرت از حکایت‌های پیشینیان می‌تواند از غفلت جلوگیری کند.

امام سجاد علیه‌السلام در همین خصوص این‌گونه دعا می‌فرماید: « لِمَا طَوَتِ الْغَفْلَةُ عَنَّا مِنْ تَصَفُّحِ الاعْتِبَارِ نَاشراً، حَتَّی تُوصِلَ إِلَی قُلُوبِنَا فَهْمَ عَجَائِبِه، وَ زَوَاجِرَ أَمْثَالِه الَّتی ضَعُفَتِ الْجِبَالُ الرَّوَاسی عَلَی صَلَابَتِهَا عَنِ احْتِمَالِه ـ (بار خدایا... چنان کن که قرآن...) طومار عبرت‌ها را که به دست غفلت

پیچیده شده پیش روی ما بگشاید، تا عجایب قرآن و مثل‌ها و قصه‌های هشدار دهنده آن ـ که کوه‌های سخت از تحمل آن ناتوانند ـ به دل‌های ما راه یابد.»(۴۶)

و امام صادق علیه‌السلام فرمود: « أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغَيُّرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ ـ غافل‌ترین مردم کسی است که از تغییر و دگرگونی دنیا، پند نگرفته باشد.»(۴۷)

انذار

« تَنزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ ءَابَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ـ این قرآنی است که از سوی خداوند عزیز و رحیم نازل شده است * تا قومی را بیم دهی که پدرانشان انذار نشدند، از این رو آنان غافلند!»(یس/۵و۶)

این آیه به صراحت می‌فرماید دلیل غافل بودن پدران آن‌ها این بوده است که انذار کننده‌ای برای آن‌ها نبوده است. البته: « منظور انذار کننده آشکار و پیامبر بزرگی است که آوازه‌ی او همه‌جا بپیچد، وگرنه در هر زمانی حجت الهی برای مشتاقان و طالبان وجود دارد، و اگر می‌بینیم دوران میان حضرت مسیح علیه‌السلام و قیام پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دوران فترت شمرده‌اند نه به این معنی است که مطلقاً حجت الهی برای آن‌ها وجود نداشته، بلکه فترت از نظر قیام پیامبران بزرگ و اولوالعزم است.»(۴۸)

نکته دیگر این‌که « اساس و پایه تبلیغ و انذار باید تعالیم قرآن باشد.»(۴۹)

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز در این خصوص فرموده‌اند:

« بِالْمَوَاعِظِ تَنْجَلِّيَ الْغَفْلَةُ ـ زنگ غفلت با پندها زدوده می‌شود.»(۵۰)

تفکر

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده‌اند: « الْفِكْرُ رُشْدٌ، الْغَفْلَةُ فَقْدٌ ـ فکر و تأمّل کردن در کارها سبب یافتن راه حق است، و غفلت و تأمّل نکردن موجب نیافتن حق.»(۵۱)

درباره‌ی تفکر مطالب زیادی می‌توان عنوان کرد، ولی ذکر آن‌ها کمی از موضوع اصلی ما را دور می‌کند. به همین دلیل تنها به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

خداوند در قرآن دلیل بیان آیات و نشانه‌ها را تفکر در آن‌ها بیان می‌کند.

«يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ـ این‌چنین خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد، شاید اندیشه کنید!»(بقره/۲۱۹و۲۶۶)

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ـ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکّر می‌کنند!» (رعد/۳،نحل/۱۱و۶۹،روم/۲۱،زمر/۴۲،جاثیه/۱۳ و شبیه آن یونس/۲۴)

امام صادق علیه‌السلام نیز با اشاره به این آیات فرمود: « تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ ـ یک ساعت تفکر از یک سال عبادت بهتر است.»(۵۲)

و در روایت دیگری آمده است: « یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است.»(۵۳)

نزول قرآن و دیگر کتب آسمانی(نحل/۴۴)، بیان داستان‌ها در قرآن(اعراف/۱۷۶) و مثال‌هایی که در قرآن آمده(حشر/۲۱) همه برای تفکر است.

چگونگی تفکر

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است. * همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن‌گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند:) بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!» (ال‌عمران ۱۹۰و۱۹۱)

«حسن صیقل گوید: از امام صادق علیه‌السّلام درباره‌ی آن‌چه مردم روایت می‌کنند که: "یک ساعت اندیشیدن بهتر از عبادت یک شب است" پرسیدم و گفتم: چگونه بیندیشد؟ فرمود: از خرابه یا خانه‌ای که می‌گذرد بگوید: ساکنینت کجایند؟ سازندگانت کجایند؟ چرا سخن نمی‌گویی؟»(۵۴)

و همان حضرت فرمود: « بهترین عبادت، همواره اندیشیدن درباره‌ی خدا و قدرت اوست.»(۵۵)

و امام رضا علیه‌السلام می‌فرمود: «عبادت به نماز و روزه‌ی بسیار نیست، همانا عبادت؛ اندیشیدن در امر خدای عز و جل است.»(۵۶)

یاد مرگ

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُواْ بِالحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّواْ بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَاتِنَا غَافِلُونَ * أُوْلَئِكَ مَأْوَئهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ ـ آن‌ها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند، و آن‌ها که از آیات ما غافلند، * آنان به خاطر آن‌چه که عمل می‌کردند، جایگاهشان آتش است.» (یونس۷و۸)

امام صادق علیه‌السّلام فرمود: «هر که کفن او با وی در خانه‌اش باشد از غافلان به‌شمار نمی‌آید، و هر گاه به آن بنگرد اجری دارد»(۵۷)

و فرمود: «یاد مرگ خواهش‌ها و شهوات نفس را بر طرف می‌کند، و گیاه‌های غفلت را می‌کند، و دل را به وعده‌های خداوند قوی و مطمئن می‌کند، و طبع را نرم و نازک می‌سازد، و اسباب و آثار هوی و هوس را درهم می‌شکند، و آتش حرص را فرو می‌نشاند، و دنیا را حقیر و بی‌قدر می‌گرداند، و این است معنای سخن پیغمبر (ص) که فرمود:" یک ساعت تفکر از یک سال عبادت بهتر است "»(۵۸)

برای یاد مرگ اثرات بسیار زیادی در روایات ذکر شده است که مرور آن‌ها فقط یک مقاله مستقل لازم دارد. لذا ما در این‌جا تنها به چهارده مورد آن بر اساس روایات اشاره می‌نماییم.

کسی که به صورت مستمر یاد مرگ کند: ۱ـ شهید از دنیا می‌رود ۲ـ خدا او را دوست دارد ۳ـ زاهد می‌شود ۴ـ (علاقه) به لذت‌ها در او از بین می‌رود ۵ـ بین او و شهوت حائل می‌شود ۶ـ در سایه‌ی خدا در بهشت قرار می‌گیرد ۷ـ قبرش غرفه‌ای از بهشت می‌گردد ۸ـ قلبش اصلاح می‌شود ۹ـ از دنیا به کفاف راضی می‌شود ۱۰ـ رغبتش به دنیا کم می‌گردد ۱۱ـ از فریب‌های دنیا نجات می‌یابد. و یاد مرگ: ۱۲ـ از صفات شیعه است ۱۳ـ با فضیلت‌ترین زهد است ۱۴ـ برترین عبادت و تفکر است.(۵۹)

حفظ نماز

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«أَیُّمَا مُؤْمِنٍ حَافَظَ عَلَی الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَةِ فَصَلَّاهَا لِوَقْتِهَا فَلَیْسَ هَذَا مِنَ الْغَافِلِینَ ـ هر مومنی که بر نمازهای واجبش دقت کند و آن‌ها را در وقت خود بخواند، از غافلین نخواهد بود.»(۶۰)

قرائت قرآن

و فرمود: «هر کس در یک شب ده آیه از قرآن بخواند از غافلین نوشته نشود.» (۶۱)

منظور قطعاً قرائت همراه با تدبر است زیرا: امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: « لَا خَیْرَ فِی قِرَاءَةٍ لَیْسَ فِیهَا تَدَبُّر ـ هیچ خیری نیست در قرائت قرآنی که همراه تدبر نباشد.»(۶۲)

پناه بردن به خدا

امام سجاد علیه‌السلام در دعاهای خود فرموده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَیَجَانِ الْحِرْص... وَ مُتَابَعَةِ الْهَوَی، وَ مُخَالَفَةِ الْهُدَی، وَ سِنَةِ الْغَفْلَةِ ـ بار خدایا، به تو پناه می‌برم از شر و شور آزمندی... و از پیروی از هوای نفس و مخالفت با هدایت و فرو رفتن به خواب غفلت»(۶۳)

« نَبِّهْنِی مِنْ رَقْدَةِ الْغَافِلِین ـ مرا از خواب غافلان، بیدار کن» (۶۴)

پی نوشت‌ها:

۱) ترجمه المیزان ج۱۸ ص۵۲٤
۲) به مقاله «معرفت شهودی و علم حضوری نسبت به خداوند» در شماره قبل همین نشریه مراجعه کنید
۳) تفسیر نور ج۷ ص۲٦۹
٤) غررالحکم ص۲٦۵
۵) همان
٦) همان ص۵۷
۷) تفسیر نور ج۷ ص۲۷۰
۸) ترجمه المیزان ج۱۳ ص٤۲۰
۹) تفسیر نمونه ج۷ ص۲۱
۱۰) ترجمه‌المیزان ج۸ ص٤۳۹
۱۱) تفسیر نور ج٤ ص۲۳۰
۱۲) تفسیر نمونه ج۸ ص۲۳۳
۱۳) ترجمه‌المیزان ج۱۰ ص۱۸
۱٤) تفسیر نور ج۵ ص۱۸۵
۱۵) ترجمه‌المیزان ج۱٤ ص٦٦
۱٦) صحیفه سجادیه دعای هفدهم
۱۷) إرشادالقلوب ج۱ ص۲۰۵
۱۸) بحارالأنوار ج٦۹ ص۲۲۷
۱۹) شرح آقا جمال‌الدین خوانساری بر غررالحکم
۲۰) مستدرک ج۱۲ ص۹۳
۲۱) همان ص۲۲
۲۲) مصباح‌الشریعه، ت مصطفوی ص۱۲
۲۳) بحارالأنوار ج۷۵ ص۱۱٤
۲٤) غررالحکم ص۱٦۰
۲۵) تفسیرنمونه ج۱٦ ص۳٦۵
۲٦) همان ص۳٦۷
۲۷) تفسیر نور ج٦ ص٤٦۱
۲۸) تحف‌العقول ص۱۵۲
۲۹) تفسیر نور ج٤ ص۱۷۸
۳۰) تفسیرنمونه ج٦ ص۳٦۷
۳۱) شرح‌مصباح‌الشریعه ج۱ ص۲۲۳
۳۲) شرح‌حدیث‌جنود عقل‌وجهل،ص۱۳۷
۳۳) غررالحکم ص٤٤۰
۳٤) معراج‌السعاده ج۲ ص٦۸۰
۳۵) نهج‌البلاغه خطبه٦٤
۳٦) عده‌الداعی ص۳۱۳
۳۷) شرح آقا جمال‌الدین خوانساری بر غررالحکم ص۲۲٦
۳۸) مصباح‌الشریعه،ترجمه عبدالرزاق گیلانی ص٤٦
۳۹) جهاداکبر، امام خمینی(ره) ص۵۱
٤۰) جامع‌الأخبار ص۱۳۰
٤۱) ترجمه‌المیزان ج۸ ص۵۰۱
٤۲) تفسیر نور، ج٤، ص: ۲٦۳
٤۳) مصباح‌الشریعه ص۲۲
٤٤) غرر ت‌محلاتی ج۱ ص٤۲۸
٤۵) صحیفه سجادیه دعای بیستم
٤٦) صحیفه سجادیه دعای چهل‌ودوم
٤۷) الأمالی‌للصدوق ص۲۰
٤۸) تفسیرنمونه ج۱۸ ص۳۱۸
٤۹) تفسیرنور ج۹ ص۵۲۲
۵۰) غرر ت‌انصاری ج۱ ص۳۳۰
۵۱) غرر ت‌شیخ‌الاسلامی ج۲ ص۱۱۵۸
۵۲) مستدرک‌الوسائل ج۱۱ ص۱۸۳
۵۳) مصباح‌الشریعه ت مصطفوی ص٤۲۳
۵٤) الکافی ج۲ ص۵٤
۵۵) همان
۵٦) همان
۵۷) علم‌اخلاق‌اسلامی (ترجمه جامع‌السعادات) ج٤ ص۵۲
۵۸) همان
۵۹) مستندات این مطلب در دفتر نشریه موجود است.
٦۰) الکافی ج۳ ص۲۷۰
٦۱) کافی ج۲ ص٦۱۲ (این روایت به‌طور کامل در شماره قبل نشریه آمده است)
٦۲) وسائل‌الشیعه ج٦ ص۱۷۳
٦۳) دعای هشتم صحیفه سجادیه
٦٤) دعای چهل‌وهفتم صحیفه سجادیه

پاسخ به اهمّ

شبهات وهابیت

عبدالله خادم الشریعه

مقدمه
توسل
جایگاه توسل در زندگی
شفاعت
تبرک
بعضی فتاوای وهابیان درباره تبرک
زیارت و بنای بر قبور

پاسخ به اهمّ شبهات وهابیت

مقدمه:

فتنه ابن تیمیه در حال خاموش شدن و اندیشه‌های او و شاگردش ابن قیم جوزی می‌رفت که در لابه‌لای کتاب‌ها مدفون شود، که ناگهان چهار قرن بعد، این افکار مجدداً جان تازه‌ای به خود گرفت و توسط محمدبن‌عبدالوهاب و کمک‌های حمایتی و اقتصادی آل سعود احیاء گردید.

نکته قابل تأمل درباره وهابیت، بستر رشد آن است. همان‌طور که می‌دانیم مکان و فضا و جغرافیای این مکتب عربستان است که یک کشور پهناور صحرایی است که فضای تبادل افکار به‌ویژه در گذشته در آن وجود نداشته است و فضای حس‌گرا و احساس‌گرا بر آن حاکم است. از طرفی رشد وهابیت در نقاطی بود که حالت قبائلی و صحرایی داشت و عموم مردم از سطح آگاهی چندانی برخوردار نبودند؛ مثل پاکستان و افغانستان، چون فقط در این فضاهای سنتی است که قدرت بازسازی و بازتولید خود را دارد و در فضاهای علمی و یا غیر قبائلی رشدی ندارد.

از این رو وهابیون با استفاده از ضعف بینشی این گونه افراد نسبت به اسلام و ضعف قدرت تحلیلی و فکری آنان توانستند افکار باطل خود را به خوردشان داده و آن ها را با خود همراه سازند. اما هرقدر از عمر این گروه متوحش می گذرد و هرچه بیشتر عقایدشان در سطح جوامع شهری و علمی مطرح می‌شود، مورد اقبال کمتری قرار گرفته و حتی مورد طرد قرار می‌گیرند ــ به گونه‌ای که حتی بسیاری از رشدیافتگان این مذهب نیز از باورهای قبلی فاصله گرفته و به سوی حقیقت رهنمون می‌شوند ـ زیرا باطل بودن عقاید آنان روشن‌تر و واضح‌تر می‌شود.

این نوشتار نگاهی است به برخی از اصول مسلّم دینی و روایی که مورد انکار و شبهه‌افکنی وهابیون قرار گرفته است.

توسل

توسّل از نظر لغت یعنی اتّخاذ «وسیله» برای نزدیک شدن به چیزی.

و «وسیله» در لغت به معنای نزدیک شدن(۱) درجه(۲) ، چاره‌جویی برای رسیدن به چیزی با میل و رغبت(۳) و هر چیزی که به وسیله آن، نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد.(۴)

در اصطلاح مقصود از توسل آن است که بنده چیزی یا شخصی را نزد خداوند واسطه قرار دهد تا او وسیله‌ی نزدیکی‌اش گردد.(۵)

جایگاه توسل در زندگی

محور اصلی فکری و اعتقادی هر انسان موحد و مؤمن این است که در جهان هستی، مؤثری جز ذات خداوند وجود ندارد و همه تاثیر و تأثرات با اذن تکوینی خداوند صورت می‌گیرد. و اگر در این اصل اعتقادی ذره‌ای خلل وارد شود، فرد از دایره توحید و ایمان خارج خواهد شد.

اما از سویی دیگر باید توجه داشت که خداوند جهان مادی را بر اساس نظام اسباب و مسببات قرار داده است و فیض خود را تنها از طریق مجاری و اسباب اعطا می‌کند؛(۶) این سخن بدین معناست که انسان برای رسیدن به مقصود خویش، باید به اسباب و وسایط متوسّل شود.

به عنوان مثال اگر بخواهد زمین خشک و بایری را تبدیل به مزرعه‌ای سر سبز و یا باغی آباد کند، باید زمین را شخم بزند، نهال یا دانه و بذر درون زمین بکارد، به موقع کود و آب بدهد، به اندازه لازم سم‌پاشی کند و...

اگر می‌خواهد به طبقه دوم یا سوم یک ساختمان برسد، باید از پله‌های آن بالا رود، یا سوار آسانسور یا پله برقی شود و همین‌طور در سایر کارهای روزمره زندگی، انسان به اسباب و وسایل برای رسیدن به مقصود خود تمسّک و توسّل می‌جوید؛ به عنوان مثال سوار اتومبیل می‌شود تا زودتر به محل کار برسد، با دستان خود کلید را به‌کار می‌گیرد تا در را باز کند، وقتی تشنه می‌شود سراغ آب می‌رود و وقتی مریض می‌شود، از راه طبابت و دارو، مریضی را برطرف می‌کنند، از رایانه برای به‌دست آوردن امور مورد نیاز سود می‌جوید و ده‌ها نمونه دیگر که نشان می‌دهد همه‌ی ما در بر آوردن حاجات خود از اسباب و وسایل بهره می‌جوییم و این به‌طور کامل امری عادی و روزمره است.

بر این اساس، توسّل لازمه زندگی انسان در جهان هستی است؛ جهانی که بر آن قانون اسباب و مسببات حکم‌فرما است. بنابراین، خداوند ـ که هستی عالم از او است و ادامه ی هستی و هر حرکت، نیرو و تغییری وابسته به او و ناشی از فیض او است ــ خود برای اعطای فیض خویش، مجاری و اسبابی را قرار داده است.

این‌ها در امور عالم طبیعت است. در عالم معنا و ملکوت هم انسان از اسباب و وسایلی برای

رسیدن به هدف خود استفاده می‌کند که به اجبار اسباب و وسایل غیر مادی و غیر طبیعی هستند.

ما برای رسیدن به کمال معنوی از اسباب معنوی سود می جوییم و توسل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امامان معصوم علیهم‌السلام و اولیاء و صلحاء و... در این راستا تحقق می‌یابد. ما از آنان می‌خواهیم با توجه به مقام قرب و منزلتی که در نزد خداوند دارند ما را دعا کرده و دستگیری نمایند تا به حاجت‌هایمان دست یابیم. خداوند نیز انسان را در جهت کسب کمالات معنوی و قرب به درگاه خویش، امر به تمسک به وسایل؛ یعنی، امر به توسل کرده و فرموده است: «یّا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ابتَغُوا الَیه الوَسیلَةَ ـ ای مؤمنان! پروای الهی داشته باشید و به سوی او وسیله تحصیل کنید».(مائده/۳۵)

با تمام وضوح و عقلی بودن این بحث، برخی از وهابیون بر اساس جمود فکری خود چنین فتواهایی می‌دهند:

شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی سابق حجاز می‌گوید: «توسل به جاه، و برکت یا حقِ کسی بدعت است، ولی شرک نیست؛ از همین رو هرگاه کسی بگوید: "اللّهمّ إنّی أسألک بجاه أنبیآئک أو بجاه ولیّک فلان أو بعبدک فلان أو بحقّ فلان أو برکة فلان"جایز نیست، بلکه بدعت و شرک‌آلود است».(۷)

شیخ صالح بن فوزان می‌گوید: «هر کس به خالق و رازق بودن خداوند ایمان آورد، ولی در عبادت واسطه‌هایی بین خود و خداوند قرار دهد، در دین خدا بدعت گذارده است... و اگر به وسائط متوسل شود (به جهت جاه و مقام آنان) بدون آن‌که آنان را عبادت کند، این بدعت حرام و وسیله‌ای از وسایل شرک است...». (۸)

و گروه فتوای وهابیان، در جواب سؤالی از توسل می‌گویند: «توسل به ذات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و غیرِ او (از انبیا و صالحان) جایز نیست. همچنین توسل به جاه پیامبر(ص) و غیر او حرام است؛ زیرا این عمل بدعت است و از پیامبر(ص) یا صحابه حکمی در این مورد نرسیده است...». (۹)

در پاسخ به این سخن ضمن یادآوری تأیید قرآنی،(۱۰) روایی و عقلی توسل، به چند نمونه از توسلات صحابه به انبیا و به‌ویژه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اشاره می‌کنیم؛ چرا که آنان مدعی‌اند که این مسئله در سیره وجود نداشته و کاری نوظهور و بدعت است.

مردی نابینا خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و عرض کرد: «از خدا بخواه مرا بهبود بخشد. پیامبر به او فرمود: اگر خواستی دعا می کنم، و اگر بخواهی صبر کنی، برای تو بهتر است.» عرض کرد: «دعا بفرمایید.»

پیامبر به او فرمود: «وضو بگیر، وضوی نیکو و این دعا را بخوان: **اللّهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمه. یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی لتقضی لی. اللّهم شفعه فی**؛ پروردگارا! من به وسیله پیامبرت محمد پیامبر رحمت، به سوی تو می‌آیم و از تو درخواست می کنم. ای محمد! من برای درخواست حاجتم از خداوند نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا خواسته‌ام برآورده گردد. خداوندا! او را شفیع و وسیله من قرار ده.» (۱۱)

طبرانی در معجم‌الکبیر از عثمان‌بن‌حنیف روایت کند که: «مردی برای نیاز خویش نزد عثمان بن عفان آمد و شد می کرد ولی عثمان به او و خواسته او توجهی نشان نمی‌داد. آن مرد ابن حنیف را دید و از وضع موجود شکوه کرد.

عثمان بن حنیف به او گفت: به وضو خانه برو وضو بگیر. سپس به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگزار و بگو: **اللّهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبینا محمد نبی الرحمة. یا محمد انی اتوجه بک الی ربی لتقضی حاجتی و تذکر حاجتک**؛ پروردگارا! من به وسیله پیامبرمان محمد، پیامبر رحمت، به سوی تو می‌آیم و از تو درخواست می‌کنم. ای محمد! من برای رفتن به سوی خدا نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا حاجتم برآورده گردد. سپس خواسته ات را یادآور می‌شوی.

آن مرد رفت و آنچه به او گفته بود انجام داد. سپس به در خانه عثمان بن عفان آمد که ناگهان دربان خانه نزد او آمد و دستش را گرفت و وارد مجلس عثمان کرد. او نیز وی را روی زیرانداز کنار خود نشانید و گفت: خواسته‌ات چیست؟ او خواسته‌اش را بیان کرد و وی آن را برآورده ساخت. سپس به او گفت: تو تا این ساعت نیازت را یادآور نشده بودی. و گفت: هر نیاز و حاجت دیگری که داری بیان کن.» (۱۲)

در صحیح بخاری است که: «عمر بن خطاب هر گاه قحطی می شد عباس‌بن عبدالمطلب را شفیع و وسیله قرار می‌داد و می‌گفت: **اللّهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا، و انا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا قال فیسقون**؛ پروردگارا! ما در گذشته با توسل به پیامبرمان به سوی تو می آمدیم و تو بارانمان می‌دادی و سیرابمان می کردی. و اکنون با توسل به عموی پیامبرمان به سوی تو می‌آییم. پس، بارانمان ده و سیرابمان کن. راوی گوید: پس از آن باران می‌بارید و سیراب می‌شدند.» (۱۳)

در دوران عمربن‌خطاب خشکسالی پدیدار گشت. بلال‌بن‌حرث نزد قبر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و گفت:«**یا رسول الله استسق لامتک فانهم هلکوا**؛ای پیامبر، برای امت خود طلب باران کن که هلاک می‌شوند.» (۱۴)

شفاعت

یکی از اعتقادات عموم مسلمانان و معتقدان به ادیان، مسئله شفاعت است؛ یعنی روز قیامت اولیای الهی در حق گروهی از گناه‌کاران شفاعت کرده و آنان را از عذاب نجات می‌دهند و یا بنا بر تفسیر برخی از شفاعت، اولیای الهی با شفاعتشان از شخصی سبب ترفیع درجه او می‌شوند. در میان مسلمانان، وهابیان معتقدند که تنها می‌توان از خدا طلب شفاعت کرد و اگر کسی از خود شافعان، طلب شفاعت کند مشرک است، ولی عموم مسلمانان قائلند این حقی را که خداوند برا ی شافعان قرار داده می‌توان از آنان طلب نمود، البته با اعتقاد به این که اصل این حق از آن خداست و اولیا بدون اذن او شفاعت نمی‌کنند. یادآوری این نکته ضروری است که محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «شفاعت برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سایر انبیا و ملائکه و اولیا وکودکان، از جمله اموری است که مطابق روایات وارده ثابت است»(۱۵)

اما آن‌چه از نظر وهابیان شرک محسوب می‌شود طلب شفاعت از غیر خداوند متعال است؛ یعنی انسان تنها می‌تواند از خدا در خواست شفاعت کند و درخواست از شافعان خواندن غیر خدا است.

برای توضیح مطلب باید بدانیم که در قرآن، شفاعت به چند دسته تقسیم می‌شود:

الف: آیاتی که شفاعت را نفی می‌کند.(آیه۲۵۴ سوره بقره).

ب: ابطال عقیده یهود در شفاعت. (آیه ۴۷ و ۴۸سوره بقره)

ج: نفی شفاعت از کافران. (آیات ۴۶ ـ ۴۸ سوره مدثر)

د: نفی صلاحیت شفاعت از بت‌ها. (سوره یونس، آیه ۱۸)

ه: اختصاص شفاعت به خداوند (زمر، آیه ۴۴)

و: شفاعت مشروط برای غیر خدا. (یونس، آیه ۳ و سبأ،آیه ۲۳)

مقتضای جمع بین آیات این است که از آن‌جا که طبق عقیده توحید افعالی، و این که هر تأثیری به اذن اوست، برخی از آیات، شفاعت را منحصراً برای خدا قرارداده است، ولی منافات ندارد که این حق اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او، اعمال کند. همان‌گونه که به پیامبر و اولیای خود (ع) چنین اجازه‌ای داده است.

بنابراین باید گفت که قرآن کریم با مسلم گرفتن اصل شفاعت، یادآور می‌شود که شفاعت تنها به اذن الهی انجام می‌پذیرد: « **مَن ذا الذی یَشفَعُ عنده الّا بإذنه** ـ کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد مگر به فرمان او»(بقره/۲۵۵) و « **ما مِن شفیعٍ الّا مِن بعد إذنه**

ـ هیچ شفیعی جز با اجازه او نخواهد بود.»(یونس/۳) و از طرفی دیگر به ابطال عقیده بت‌پرستان و مشرکان در این مورد پرداخته است. زیرا آنان برای شفاعت هیچ‌گونه شرط و قیدی مانند اذن خدا قائل نیستند. قرآن این عقیده را رد می‌کند.

بنابراین اگر کسی با استدلال به چنین آیاتی شفاعت در اسلام را زیر سوال ببرد، مغالطه‌ای آشکار نموده است؛ چرا که در شفاعت اسلامی، نه اعتقاد به الوهیت شافعان مطرح است و نه بی‌قید و شرط بودن شفاعت آنان.

پس هرگاه اصل شفاعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دیگران در قیامت مورد تأیید است، درخواست آن از سوی مؤمنان نیز امری مشروع است.

بخاری در صحیح خود بابی را منعقد کرده تحت عنوان: «هرگاه امام را شفیع خود قرار دهند تا برای آن‌ها طلب باران کند خداوند آنان را رد نخواهد کرد.»

از این عبارت استفاده می‌شود که حقیقت شفاعت همان دعا و خواستن از خداوند است. و طلب شفاعت از ولی‌خدا به معنای طلب خواست و دعا است و طلب دعا از مؤمن نه تنها شرک و حرام نیست، بلکه امری مستحب و راجح می‌باشد و انسان می‌تواند در حال حیات و ممات از کسی بخواهد تا برای او دعا کند و کاری را برای او از خدا بخواهد. همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید:« **وَ إِذا قيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُون** ـ و هرگاه به آنان گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش بطلبد، سرپیچی می‌کنند و می‌بینی که با تکبر و نخوت روی می‌گردانند.»(منافقون/۵)

و برادران یوسف از پدر می‌خواهند که برایشان از خداوند طلب آموزش کند: « **قَالُواْ يَأَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِين** ـ گفتند: ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه، که ما خطا کار بوده‌ایم »(یوسف/۹۷) و نبی خدا آنان را متهم به شرک نمی‌کند.

همچنین قرآن دستور می‌دهد مردم به نزد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفته و از پیامبر درخواست کنند که برایشان استغفار کنند: « **وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا** ـ و اگر نامبردگان بعد از آن خلاف‌کاری‌ها ـ یعنی تحاکم نزد طاغوت و اعراض از رسول و سوگند دروغ ـ از در توبه نزد تو آمده بودند، و از خدا طلب آمرزش کرده بودند، و رسول برایشان طلب مغفرت کرده بود می‌دیدند که خدا توبه‌پذیر و مهربان است» (نساء/۶۴).

در آیات قرآن به وضوح مشخص است طلب کردن از غیر خدا در صورتی که در راستای اذن خدا باشد به هیچ‌وجه اشکالی ندارد بلکه در راستای دستور الهی است.

ترمذی از انس نقل کرده که گفت: « من از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درخواست کردم که برای من در روز قیامت شفاعت کند. حضرت فرمود: من انجام خواهم داد. عرض کردم: کجا به دنبال شما باشم؟ فرمود: در کنار صراط».(۱۶)

نیز هنگامی که رسول خدا از دنیا رحلت نمود ابوبکر از سلع آمد و چون از وفات حضرت مطلع شد، پارچه را از روی حضرت کنار زده و او را بوسید و گفت: «پدر و مادرم به فدای تو، تو در حال حیات و ممات خود خوب بودی، ما را نزد پرودگارت یاد نما.» (۱۷)

بنابراین طلب شفاعت از رسول خدا در حال حیات و ممات روش صحابه بوده و در منابع شیعه و سنی وجود دارد.

تبرک

یکی از شبهاتی که وهابیت بر ضد محبان اهل بیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مطرح و آنرا بهانه و دستاویزی برای توهین و تهمت به آنان قرار داده‌اند، بحث تبرک به صالحین و برگزیدگان، اماکن و مشاهد مقدسه و آثار وابسته به آنان است که از ناحیه وهابیت به شدت انکار و آن را از مصادیق شرک شمرده‌اند و با کسانی که قصد تبرک جستن به آثار انبیا و اولیاء را داشته باشند به شدت مقابله و مبارزه می‌نمایند.

البته تبرک در لغت به معنای طلب برکت و به معنای زیادت و رشد یا سعادت است.(۱۸) تبرک به چیزی؛ یعنی طلب برکت از طریق آن شیء. و در اصطلاح به معنای طلب برکت از طریق چیزها یا حقیقت‌هایی است که خداوند متعال برای آن‌ها امتیازها و مقام‌های خاصی قرار داده است؛ همانند لمس کردن یا بوسیدن دست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا برخی از آثار آن حضرت بعد از وفاتش. اما علمای وهابی معتقدند که این‌کار حرام بوده و چنین فتوا داده‌اند:

بعضی فتاوای وهابیان درباره تبرک

شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گوید: «توجه پیدا کردن مردم به این مساجد و مسح نمودن دیوارها و محراب‌ها و تبرک به آن‌ها بدعت و نوعی شرک و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است.» (۱۹)

ابن عثیمین می‌گوید: «تبرک جستن به پارچه کعبه و مسح آن از بدعت‌هاست؛ زیرا از پیامبر چیزی نرسیده است.» (۲۰) و می‌گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار می‌کشند، تمام این‌ها بدعت است.» (۲۱)

بن‌باز می‌گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت تبرک، اصل و دلیلی بر آن نبوده و غیر مشروع است.(۲۲) صالح بن فوزان از مفتیان وهابیان می‌گوید: «سجده کردن بر تربت اگر به قصد تبرک به این تربت و تقرب به ولی باشد، شرک اکبر است و اگر مقصود از آن تقرب به خدا با اعتقاد به فضیلت این تربت باشد، همانند فضیلت زمین مقدس در مسجدالحرام و مسجد نبوی و مسجدالاقصی، بدعت است.» (۲۳)و می‌گوید: «تبرک به اماکن و آثار و اشخاص ـ از زندگان و مردگان ـ جایز نیست؛ زیرا یا شرک است و...»(۲۴)

این سخنان و شبهه پراکنی آنان در حالی است که با مراجعه به تاریخ و سیره ی انبیا و اولیا و نیز ادله قرآنی(۲۵) و روایی، نادرستی این گفتار وهابیون به وضوح آشکار می‌گردد که به نمونه‌هایی از تبرک صحابه به آثار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اشاره می‌کنیم.

در صحیح بخاری از سهیل بن سعد روایت کند که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جنگ خیبر فرمود: فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند خیبر را به‌دست او می گشاید، او دوست‌دار خدا و رسول خداست و خدا و رسول خدا دوستدار اویند. راوی گوید: مردم آن شب را به سختی سپری کردند تا بدانند پرچم به دست کدامین آن‌ها داده خواهد شد. بامدادان همگی به نزد رسول خدا آمدند و هر یک امید آن داشت که پرچم به او داده شود که رسول خدا فرمود: علی کجاست؟ گفته شد: یا رسول خدا او از درد چشمانش می نالد. پیامبر به دنبال او فرستاد تا حاضر شد، و دو چشم او را با آب دهان شفا بخشید، به گونه‌ای که گویا دردی وجود نداشته است ... تا آخر حدیث»(۲۶)

مسلم در صحیح خود روایت می‌کند که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به منا آمد و پس از رمی جمرات و قربانی کردن، سر خود را تراشید و موی سر را به مردمان داد.»

و در روایت دیگری گوید: «آن حضرت سرتراش را فرا خواند و پس از تراشیدن موها، آن‌ها را به اباطلحه داد. راوی گوید: او نیز آن‌ها را میان مردم تقسیم کرد.» (۲۷)

و نیز از انس‌بن‌مالک روایت کند که گفت: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدم که سر می تراشید و صحابه آن حضرت دور او را گرفته بودند تا هر مویی که فرو افتد در دست یکی از آنان قرار گیرد.» (۲۸)

و در کتاب اسد الغابه در شرح حال خالد بن‌ولید گوید: «خالد بن ولید که در نبرد با ایرانیان و رومیان نقش ویژه و برجسته‌ای داشت به هنگام فتح دمشق در شب کلاهی که با آن می‌جنگید، تار مویی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را قرار داده بود که به برکت آن فتح و ظفر می‌جست و همیشه پیروز بود.»

هم‌چنین در شرح حال او در اصابه و مستدرک حاکم گویند: «خالد بن ولید در نبرد یرموک شب‌کلاه خویش را گم کرد و دستور داد آن را بجویند. ابتدا آن را نیافتند، ولی دوباره جستجو کردند و آن را یافتند و دیدند شب‌کلاهی کهنه و مندرس است. خالد گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سالی عمره به‌جای آورد و سر تراشید. مردمان به جمع‌آوری موهای آن حضرت پرداختند و من در گرفتن موی پیشانی بر آنان سبقت گرفتم و آن را در این شب‌کلاه نهادم و اکنون در هیچ نبردی حاضر نمی‌شوم که این شب‌کلاه با من باشد مگر آن‌که پیروزی نصیب من می‌گردد.» (۲۹)

و در صحیح بخاری روایت کند که: «تارهای از موی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزد ام‌سلمه زوجه رسول خدا بود که هرگاه کسی را چشم زخمی می‌رسید ظرف آبی خدمت ایشان می‌فرستاد تا آن موها را در آن فرو کند و آسیب دیده را شفا بخشد.» (۳۰)

عبداللّه خادم اسماء دختر ابوبکر گوید: «بانوی من اسماء، جبه و روپوش بلندی با نشان‌های سبز به من نشان داد و گفت: این جبه را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌پوشید و ما آن را می‌شوییم و از آن شفا می‌گیریم.» (۳۱)

و در صحیح مسلم گوید: «این جبه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. سپس جبه‌ای بلند بیرون آورد که جادکمه ها و چاک های آن از حریر و دیباج بود و گفت: این جبه نزد عایشه بود تا از دنیا رفت و پس از او به من رسید. پیامبر آن را می‌پوشید و ما آن‌را می‌شوییم تا بیماران به وسیله‌ی آن بهبود یابند.» (۳۲)

صفیه می‌گوید: «هر گاه عمر بر ما وارد می‌شد دستور می‌داد تا کاسه‌ای که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزد ما بود به او دهیم، سپس آن را از آب زمزم پر می‌نمود و از آن می‌آشامید و به قصد تبرک بر صورتش می‌پاشید.» (۳۳)

نیز نقل شده که: «ابن‌عمر را دیدم که دستش را بر جایگاه پیامبر در منبر کشیده و به صورت خود می‌مالید.» (۳۴)

عبداللّه بن احمد بن حنبل می‌گوید:«پدرم را دیدم که تارمویی از موهای رسول خدا را گرفته و بر لب‌های خود می‌گذارد و می‌بوسد، و گمان می‌کنم که آن را بر چشم خود می‌گذاشت و نیز در آبی می‌شست و آن را می‌آشامید و به واسطه ی آن استشفا می‌جست. و نیز دیدم که کاسه ی پیامبر را گرفته و در آب فرو برده و از آن می‌آشامید... وقتی عبداللّه بن احمد از پدرش درباره کسی که برآمدگی منبر رسول الله و نیز حجره حضرت را مسّ می‌کند، سؤال کرد. او در جواب گفت: من به این عمل اشکالی نمی‌بینم.» (۳۵)

این‌ها تنها نمونه‌هایی از مصادیق تبرک در سیره صحابه بود که برای بطلان سخنان سخیف وهابیت کافی است.

زیارت و بنای بر قبور

از جمله موضوعات مورد اختلاف مسلمانان با وهابیان، موضوع بنا و ساختن گنبد و بارگاه و گلدسته بر روی قبور است. مسلمانان در طول تاریخ به این سنّت عمل کرده و بر جواز و استحباب آن، به ادله‌ای از کتاب و سنّت، تمسک کرده‌اند. به خصوص این عمل موافق با منطق عقل و روش عقلا است. ولی از زمان ابن تیمیه مخالفت با این عمل شروع شد و بناها و گنبد و گلدسته‌ها از مظاهر شرک شناخته شد، تا زمان آل سعود که این عقیده به حدی اوج گرفت که آل سعود در عمل به مخالفت با آن پرداختند و با فتوایی که از علمای وهابی صادر شد، امر به تخریب گنبد و بارگاه و گلدسته‌ها و بناهای قبور داده شد. تمام آن‌ها به جز بارگاه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن هم از ترس مسلمین، تخریب گشت.

ابن تیمیه می‌گوید:«مشاهدی که بر روی قبور انبیا و صالحین از عامه و اهل‌بیت بنا شده، همه از بدعت‌های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است»(۳۶) و در جایی دیگر می‌گوید: «شیعه مشاهدی را که روی قبور ساخته‌اند تعظیم می‌کنند، شبیه مشرکین در آن‌ها اعتکاف می‌کنند، برای آن‌ها حج انجام می‌دهند، همان‌گونه که حجاج به سوی بیت عتیق حج انجام می‌دهند»(۳۷)

صنعانی می‌گوید: «مشهد به منزله بت است، این‌ها آن‌چه که مشرکان در عصر جاهلیت بر بت‌های خود انجام می‌دهند، بر قبور اولیای خود انجام می‌دهند...» (۳۸)

در پاسخ می‌گوییم: اگر بنا باشد کسی را به سبب ساختن بنا بر قبور متهم به شرک کنید باید ابتدا ثابت کنید که این عمل شیعیان با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان بوده و نه از روی تعظیم شعائر و خضوع در مقابل مقام بلندشان. زیرا خداوند در قرآن تعظیم شعائر را نشانه ایمان و تقوا دانسته است. ضمن این‌که هیچ شیعه‌ای با نماز خواندن در این بیوت مقدسه، بنای قبور، روشن کردن چراغ و مانند آن اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان، حتی به ذهنش نیز خطور نمی‌کند. بلکه شیعه با هدف تکریم و پاسداشت مقام آنان و عبرت آموزی و دیگر دلایل معقول و مشروع به زیارت قبورشان می‌روند.

این عمل در سیره صحابه و بزرگان وجود داشته و حتی نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز بدان عمل می‌کرده‌اند. از ابن‌عمر نقل شده است که: «پیامبر روزهای شنبه پیاده و سواره به قبا می‌رفت و ابن عمر همین کار را انجام می‌داد.»

و روایت کرده‌اند که: «حضرت فاطمه زهرا(س)، هر جمعه به زیارت قبر عموی خود حضرت حمزه می‌رفت ودر آن‌جا نماز می‌خواند و گریه می‌کرد.» (۳۹)

و از خلیفه دوم و عبدللّه‌بن‌عمر نیز نقل شده که: «به هنگام بازگشت از سفر، ابتداء قبر پیامبر را زیارت می‌کردند.» (۴۰)

در تدوین این نوشتار از مجموع کتاب‌های استاد رضوانی بهره وافر برده شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱) لسان‌العرب ج۱۱ ص۷۲۴ تاج‌العروس ج ۸ ص۱۵۴
۲) همان
۳) المفردات فی غریب القرآن ص ۵۲۴.
٤) لسان العرب، المنجد.
۵) روح المعانی آلوسی، ج۳، ص۱۲۴.
٦) بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۰. در سخن امام صادق(ع) چنین آمده است: خدای سبحان برای هر چیزی سببی قرار داده و امتناع دارد که چیزها را جز به وسیله‌ی اسباب آن‌ها به اجرا در آورد. (سنّتش بر این است که اشیا و افعال را بر اساس اسباب خود و بر محور نظم و قانون علّت و معلول صورت دهد.) کافی، ج۱، ص ۱۸۳
۷) مجموع فتاوی و مقالات متوعه، بن‌باز ج۴، ص ۳۱۱.
۸) المنتقی من فتاوی الشیخ بن فوزان، ج۲، ص ۵۴.
۹) البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ۲۶۵.
۱۰) یوسف۹۷–۹۸. نساء، ۶۴.
۱۱) صابونی، محمدعلی، مختصر تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۴۱۰؛ ثعالبی، ابوزید، تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص۲۵۷.
۱۲) بیضاوی قاضی ناصرالدین، تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ ابی‌مسعود، محمدبن‌المصطفی العمادی، تفسیرابن‌مسعود، ج ۲، ص ۱۵۸؛ صابونی، محمدعلی، صفوة التفاسیر، ج ۱، ص۲۸۶.
۱۳) تفسیر فخررازی، ج ۶ ـ ۱۰، ص ۱۶۶
۱٤) ابن‌حجر. الفتح‌الباری فی‌شرح‌البخاری، ج۲، ص۴۱۲؛ ابن ابی‌شیبه، المصنف، ج۷، ص۴۸۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج۵۶، ص۴۸۹
۱۵) الهدایةالسنیة، ص ۴۲.
۱٦) سنن‌ترمذی ج۴ ص۴۲ باب ما جاء فی شأن الصراط
۱۷) السیرةالحلبیة ، ج۳،ص ۳۹۲.
۱۸) لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ صحاح اللغه، ج ۴، ص ۱۰۷۵ و النهایه، ج ۱، ص ۱۲۰.
۱۹) اللجنة الدائمه للبحوث العلمیه و الافتاء، ح ۳۰۱۹.
۲۰) مجموع الفتاوی لابن اعثیمین، رقم ۳۶۶.
۲۱) دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷.
۲۲) فتاوی الاسلامیه، ج۴، ص ۲۹.
۲۳) المنقی من فتاوی‌الشیخ صالح‌بن‌فوزان ج۲ ص ۸۶
۲٤) البدعه،ص ۲۹.
۲۵) از آیات قرآن استفاده می‌شود که برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها مبارکند و بر زمین‌ها و بقعه‌های دیگر ترجیح دارند و در مقابل، برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها غیر مبارکند و باید از آن‌ها پرهیز نمود خداوند متعال در مورد کعبه و مکّه می‌فرماید: (إِنَّ اَوَّلَ بَیْت وُضِعَ للنّاس لَلَّذی ببَکَّةَ مُبارَکاً وَهُدًی للْعالَمین). و نیز می‌فرماید: (وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَأَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلین).همچنین می‌فرماید: (وَنَجَّیْناهُ وَلُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتی بارَکْنا فیها لِلْعالَمین). خداوند درباره حضرت موسی می‌فرماید: (إِذْ ناداهُ رَبُّهُ بالْواد الْمُقَدَّس طُوًی). و نیز در خطاب به او می‌فرماید: (فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بالْواد الْمُقَدَّس طُوًی). در آیه‌ای درباره سلیمان(ع)آمده است: (وَلِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجْری بِأَمْرِهِ إِلَی الْأَرْضِ الَّتی بارَکْنا فیها).همچنین در مورد پیامبر اسلام می‌فرماید:(سُبْحانَ الَّذی أَسْری بِعَبْدِه لَیْلاً منَ الْمَسْجِد الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِد الْأَقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ).
۲٦) صحیح بخاری، جلد ۲ صفحه ۱۰۷.
۲۷) صحیح مسلم، کتاب الحج حدیث ۳۲۳ و ۳۲۶. سنن ابوداوود، کتاب المناسک حدیث ۱۹۸۱.
۲۸) صحیح مسلم، کتاب‌الفضائل حدیث۷۴ ص۱۸۱۲
۲۹) مستدرک حاکم،جلد ۳ صفحه ۲۹۹.
۳۰) صحیح بخاری، کتاب اللباس جلد ۴ صفحه ۲۷.
۳۱) مسند احمد، جلد ۶ صفحه ۳۴۸. طبقات ابن سعد، جلد ۱ صفحه ۲۲، باب ذکر لباس النبی. تاریخ الاسلام ذهبی السیرة النبویة صفحه ۵۰۳.
۳۲) صحیح مسلم، ج۳ ص۱۶۱، کتاب‌اللباس و الزینة باب تحریم استعمال اناءالذهب و الفضة حدیث ۲۰۶۹
۳۳) الاصابة، ترجمه‌فراس ج۳ ص۲۰۲ اسدالغابة ج۴ ص۳۵۲
۳٤) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۴.
۳۵) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۲.
۳٦) منهاج السنه، ج۲، ص ۴۳۵.
۳۷) همان، ج۱، ۴۷۴.
۳۸) کشف الارتیاب، ص ۲۸۶.
۳۹) نف عبدالرزاق ۳: ۵۷۲ – مستدرک‌حاکم ج۱ ،۳۷۷ – السنن‌الکبری۴، ۱۳۱ – تمهید شرح موطا،۳، ۲۳۴
٤۰) شفاء السقام ، ص۴۴ وفاء الوفاء۴ ،۱۳۴۰.

باورهای خرافی

رضا اخوی

چیستی خرافه
تاریخچه خرافات
خرافات در فرهنگ‌ها
خرافات در ایران
دو شیوه برخورد نادرست با خرافه
چشم زخم
اسپند دود کردن
قربانی برای چشم زخم
فال بد زدن
بدشانسی
نحوست ایام
برخی دیگر از خرافات رایج
راهکار مبارزه با خرافات

باورهای خرافی

اشاره

یکی از معضلات همیشگی جوامع، مخلوط شدن حقایق و باورها با خرافات و کج فهمی‌ها می‌باشد. چه بسا باورهایی که پشتوانه‌ی مشخص و صحیحی نداشته، ولی مرور زمان آن‌را تا مرز یک اعتقاد مقدس پیش برده است.

دنیای امروز چنان در گرداب خرافات گرفتار شده که بخش بزرگی از فضای فرهنگ جهانی را اوهامی بی‌اساس فراگرفته است؛ کتاب‌ها، نشریات و سینما در سطح گسترده‌ای در خدمت نشر خرافات و ترویج توهماتی است که مردم را سرگرم نموده و از اندیشه‌های درست و خردورزی و کوشش و پشتکار دور می‌کند.

چیستی خرافه

خُرافه، واژه‌ای عربی است و ریشه آن «خرف» به معنای «چیدن میوه» یا «پیری و فرتوتی» است. نام پاییز هم در عربی «خریف» است که ممکن است از همین ریشه مشتق شده باشد. «خُرافه» مصدر این فعل است.

مرحوم دهخدا و دکتر معین در معنای خرافه نوشته‌اند: خرافه در عرف لغوی، سخنان پریشان و نامربوط ولی خوشایند یا عادت و عقیدتی بیرون از مبنای عقل و ناسازگار با آموزه‌ها و موازین شرع و حتی عرف را گویند.(۱)

بنابراین خرافات، به معنای عادات و باورهای باطل و بی‌اساسی است که فاقد مبنای عقلی و علمی بوده و با موازین شریعتْ سازگار نباشد، اگرچه با استفاده از نمادهای دینی و ظاهری مقدس به میدان آمده باشد. به عبارت دیگر، هر نوع اندیشه‌ی باطل و خلاف واقع است. به‌طور معمول در خرافه، رویدادها و حوادثی که با هم ارتباط منطقی ندارند، به یکدیگر ربط داده می‌شوند و یا علت و معلول یکدیگر دانسته می‌شوند.

تاریخچه خرافات

خرافه در اصل نام مردی از قبیله عذره (از طوایف عرب) بوده است که مدتی غایب شده و پس از برگشت داستان‌هایی نقل می‌کرد که گمان کردند او دیوانه و جن زده شده است؛ مردم او را به دروغ متهم می‌ساختند و گفته‌های او را باور نداشتند و می‌گفتند: « هذا حدیث خرافة، و هو حدیث مستملح الکذب ـ این از گفته‌های خرافه است و این گفتاری نمکین اما دروغ است.» از آن پس به هر سخن دروغی گفته می‌شد: سخن خرافه. (۲)

صرف‌نظر از خرافاتی که امروزه با مقاصد سوء و اهداف غیرانسانی ازجمله استعمار و استثمار بشر، از سوی برخی افراد بلکه گروه‌ها و قدرت‌های سودجو، ساخته و پرداخته می‌شود، با توجه به ریشه‌ی تاریخی و آثار به‌جای مانده از گذشتگان، خرافات به‌عنوان پدیده‌ای انسانی، همواره و در دوران مختلف با انسان همراه بوده و جزیی از رفتار فرهنگی، اجتماعی و فردی او به‌شمار می‌رفته است. درحال حاضر نیز این پدیده کماکان به‌عنوان بخشی از فرهنگ جوامع محسوب شده و در زندگی آن‌ها حضور دارد.

در هر حال آن‌چه اهمیت دارد اصل وقوع و محقق بودن وجود خرافات است که همواره وجود داشته و بزرگان دین و انبیا و اولیاء الهی، پیوسته سعی در زدودن این‌گونه خرافات داشته و همگان را به واقع‌گرایی و حقیقت‌جویی ترغیب نموده‌اند.

به عنوان مثال وقتی یگانه فرزند پسر پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به نام «ابراهیم» درگذشت، روز مرگ او آفتاب گرفت، ملت خرافی و افسانه‌پسند عرب، گرفتگی خورشید را نشانه عظمت مصیبت پیامبر دانسته و گفتند: «آفتاب برای مرگ فرزند پیامبر گرفته شده است.» پیامبر این جمله را شنید، بالای منبر رفت و فرمود: «آفتاب و ماه، دو نشانه‌ی بزرگ از قدرت بی‌پایان خدا هستند و سر به فرمان او دارند، هرگز برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند. هر موقع ماه و آفتاب گرفت، نماز آیات بخوانید. در این لحظه از منبر پائین آمد، و با مردم نماز آیات خواند.» (۳)

جالب‌تر این‌که هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سه ساله بود، نزد مادر رضاعی خود حلیمه سعدیه در بادیه‌ای دور از مکه به‌سر می‌برد، روزی به مادر رضاعی خود گفت: «ای مادر! چرا دو نفر از برادرانم را ـ منظور پسران حلیمه سعدیه است ـ در روز نمی‌بینم؟» حلیمه گفت: «آن‌ها روزها گوسفندها را به بیابان برای چراندن می‌برند، و اکنون در بیابان

هستند.» پیامبر(ص) فرمود: «دوست دارم من نیز همراه آن‌ها بروم» حلیمه به او قول داد که بامداد فردا، او را نیز همراه برادران به بیابان بفرستد. فردای آن روز فرا رسید، حلیمه روغن بر موی پیامبر(ص) زد، سرمه بر چشمش کشید، و یک مهره یمانی (برای محافظت او) بر گردنش آویخت. پیامبر(ص) (که در همان دوران کودکی با خرافات و امور بیهوده مبارزه می‌کرد) بی‌درنگ همان مهره را از گردن بیرون آورد و به دور انداخت، سپس به حلیمه رو کرد و فرمود: «مادرجان! آرام بگیر این چیست؟ من خدایی دارم که مرا حفظ می‌کند. (نه مهره یمانی).» (۴)

خرافات در فرهنگ‌ها

داستان خرافه‌پرستی در میان ملل و اقوام مختلف امروزی ادامه دارد که از باب مشت نمونه خروار، به چند مورد اشاره می‌کنیم:

در اروپا معتقدند اگر دفعتاً بینی کسی خارش کند علامت آن است که با کسی نزاع خواهد کرد.

در اسکاتلند اهل خرافه معتقدند چنانچه بینی کسی دفعتاً شروع به خارش کند نشانه آن است که کسی عاشق دلخسته او است.

در کانادا نیز معتقدند اگر بینی کسی دفعتاً خارش کند یا دیوانه خواهد شد یا با غریبه‌ای ملاقات می‌کند یا احمقی را می‌بوسد و یا در خطر است.

بنابر یک خرافه انگلیسی و اروپایی، اگر کسی به سکسکه بیفتد حتماً یک نفر دارد به او فکر می‌کند!

در یونان معتقدند سکسکه علامت آن است که شخصی که از سکسکه کننده متنفر است دارد همان لحظه پیش کسی دیگر از او بدگویی و گله می‌کند و تنها راه خلاصی از دست سکسکه آن است که انسان بتواند نام کسی را که پشت سرش غیبت می‌کند حدس بزند! (۵)

عدد ۱۳ به اعتقاد بیشتر مردم جهان یکی از اعداد نحس محسوب می‌شود. شهید مطهری در این‌باره می‌گوید: «ما سابقاً خیال می‌کردیم که این امر (نحس بودن عدد سیزده) اختصاص به ملت ما یا ملت‌های ما دارد؛ بعد اطلاع پیدا کردیم که ملت‌های به اصطلاح پیشرفته ـ یعنی اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها ــ صد درجه بیشتر از ما به این عدد تهاجم کرده‌اند.» (۶)

خرافات در ایران

مشاهده کردیم که وجود خرافه و اعتقاد به آن، منحصر به جامعه ما نیست. در همه کشورها و در همه آیین‌ها و دین‌ها، خرافه، با شدّت و ضعف آن وجود دارد؛ امّا آن‌چه مسلّم است، هر چه بهره‌ی انسان‌ها از دانش و بینش کمتر باشد، به همان نسبت، از واقعیت‌ها دور می‌شوند و دل در گرو امور غیر واقعی و خرافات می‌نهند.

دو شیوه برخورد نادرست با خرافه

متأسّفانه در جامعه‌ی ما دو شیوه برخورد نادرست نسبت به خرافات وجود دارد.

اول، ورود گزاره‌ها و اعتقادات بی‌پایه با عنوان‌های فریبنده و دل‌خوش‌کننده به قلمرو امور حقیقی و دینی است که بسیار خطرناک و آسیب زننده است. همچنین موجب بی‌اعتمادی دین‌گرایان به اصل دین و دیگر گزاره‌های درست دینی می‌شود.

دوم، نحوه برخورد و مبارزه با خرافات است که عدّه‌ای با نام آگاهی نسبت به خرافات و قصد مبارزه با آن‌ها، با بسیاری از اعتقادات و رسوم دینی، تحت این عنوان به مبارزه برمی‌خیزند. در این نوشتار برآنیم تا به برخی از موارد که به صورت افراطی و خرافی در جامعه ما رواج دارند اشاره و به نقد و بررسی و تبیین درستی و نادرستی آن‌ها بپردازیم.

چشم زخم

یکی از اموری که امروزه برای بسیاری از مردم سوال برانگیز و چه بسا هولناک شده و به علل مختلفی همچون شرم و حیا، رعایت حریم مخاطب، حفظ شوون خانوادگی و... تنها به باور قلبی خود اکتفا کرده و کمتر بر زبان جاری می‌سازند، مسئله شور چشمی و چشم زخم، یا همان چشم نظر است که به دغدغه‌ای مهم برای برخی افراد تبدیل شده و بسیاری از مشکلات و گره افتادن‌های زندگی خود را بدان منتسب می‌کنند.

ریشه‌های این تفکر از گذشته‌های بسیار دور در میان مردم رواج داشته است. درگذشته، بیماری، مرگ نابهنگام، بدبختی و حادثه‌های ناگوار را نتیجه چشم زدن دشمنان و حسودان می‌دانستند.

به گمان آنان، در نگاه بعضی اشخاص، نیرویی اهریمنی نهفته است که دانسته و ندانسته موجب بدبختی دیگران می‌شود. به اصطلاح، چشم بعضی شور است و وقتی نگاهشان به کسی بیفتد برای او رنج به بار می‌آورد به خصوص که در نگاه حسرت و کینه نیز موج بزند. به‌طور معمول کسانی که دارای چشم‌های سبزکم رنگ و زاغ بودند، بیشتر به شوری چشم متّهم می‌شدند.

بعضی وقتی کسی بیمار شد و حدس زدند که براثر چشم شور بوده است، برای او تخم مرغ می‌شکنندو معتقدند به این وسیله هم، کسی که چشم زده است شناخته می‌شود و هم اثر آن باطل می‌گردد. به این منظور کسی تخم مرغ را در دست می‌گیرد و درحالی که دیگری نام اطرافیان و همسایگان و مهمانان را بر زبان می‌آورد، با ذغال روی تخم مرغ نشانه می‌گذارد و تخم مرغ را کمی می‌فشارد و این کار آن‌قدر تکرار می‌گردد تا تخم مرغ بشکند. نام هرکس که بر زبان بوده یا دست بر روی نام هرکس قرارگرفته باشد، او چشم زده است.(۷)

اما واقعیت چیست؟ آیا به‌راستی شور چشمی و چشم زخم واقعیت خارجی هم دارد یا تنها در محدوده فکر و ذهن و خیال خلاصه می‌شود؟

آن‌چه باید دانست این‌که در قدرت شگرف چشم تردیدی وجود ندارد، ضمن این‌که، از نظر عقلی نیز چشم زخم امر محالی نیست، چه این که بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند در بعضی از چشم‌ها، نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده، که خواب مغناطیسی نمونه‌ای از همین نیروی مغناطیسی چشم‌ها است.

در دنیائی که «اشعه لیزر» ـ که شعاعی است نامرئی ـ می‌تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست، پذیرش وجود نیروئی در بعضی از چشم‌ها که از طریق امواج مخصوص، در طرف مقابل اثر بگذارد، چیز عجیبی نخواهد بود.

بسیاری نقل می‌کنند با چشم خود افرادی را دیده‌اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده‌اند، و افراد یا حیوانات یا اشیائی را از طریق چشم زدن از کار انداخته‌اند. لذا، نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت، باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.(۸)

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که در مورد «چشم زخم» به آن استناد شده است، از جمله آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی قلم، که می‌فرماید:

«وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ»؛ و مسلماً نزدیک بود کسانی که کفر ورزیدند هنگامی که آگاه کننده (= قرآن) را شنیدند با چشمانشان تو را بلغزانند و می‌گویند: «قطعاً او دیوانه است.»

در مورد شأن نزول این آیه بعضی مفسران نقل کرده‌اند که در قبیله‌ی بنی اسد افرادی بودند که قدرت چشم زخم داشتند و برخی از آن‌ها می‌خواستند پیامبر(ص) را چشم زخم بزنند که آیه‌ی فوق به این مناسبت نازل شد. (۹)

آیه دیگری که در مورد چشم زخم استفاده شده است، آیه‌ی ۶۷ سوره یوسف می‌باشد که می‌فرماید: «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لاَ تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ...».

در آیه شریفه آمده است که حضرت یعقوب(ع) به فرزندان خویش فرمان می‌دهد که هنگام ورود به شهر مصر از دروازه‌های مختلف آن وارد شوند و همگان از یک در و همزمان وارد نشوند؛ گروهی از مفسران گفته‌اند: علت این بوده که برادران یوسف از جمال کافی بهره‌مند بودند (اگر چه یوسف نبودند ولی برادران او بودند) و هم قامت‌های رشید داشتند، و پدر نگران بود که جمعیت یازده نفری که قیافه‌های آنان نشان می‌داد از یک کشور به مصر آمده‌اند، توجه مردم را به خود جلب کنند، او نمی‌خواست از این راه چشم زخمی به آن‌ها برسد. (۱۰)

همچنین گفته شده است که سوره فلق «قُل اَعُوذُ بِرَبِّ الفَلَقِ... وَ مِن شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ ـ بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده صبح... و از شرّ هر حسودی هنگامی که حسد می‌ورزد» دلالت بر چشم زخم دارد؛ زیرا چشم زخم نوعی حسد نفسانی و درونی است که شخص حسود با اظهار تعجب و حسادت از دیدن زیادتر از آن‌چه که می‌پنداشته، باعث چشم زخم می‌شود؛(۱۱) به تعبیر دیگر، حسادت ریشه و عاملی برای چشم زخم است.

در روایات نیز، تعبیرات مختلفی پیرامون چشم زخم دیده می‌شود، که وجود چنین امری را تأئید می‌کند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «چشم زخم، مرد سالم را در قبر و شتر سالم را در دیگ می‌کند.» (۱۲)

کنایه از این که شتر در اثر چشم‌زخم مریض می‌شود و صاحبش از ترس تلف شدنش آن را کشته و گوشت آن را برای طبخ درون دیگ قرار می‌دهد.

در نهج البلاغه، حضرت علی علیه‌السلام به صراحت می‌فرماید: «چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است.» (۱۳)

در نتیجه باید گفت که از نظر دین و از نظر عقل و علم، مانعی جهت پذیرش «چشم زخم» نداریم، اما باید توجه داشت که این مطالب به معنای پذیرفتن همه‌ی خرافاتی که در این زمینه رایج است، نمی‌باشد و نمی‌توان تمام مشکلات و گره‌های زندگی را بدان منتسب نمود و خود را تبرئه کرد.

شهید مطهری می‌فرماید: «چشم زخم اگرهم حقیقت باشد به این معنای رایج امروز در میان ما، بالاخص در میان طبقه نسوان(زنان) که فکر می‌کنند همه مردم چشمشان شور است، قطعاً نیست. همان کفار جاهلیت هم به چنین چیزی قائل نبودند، بلکه معتقد بودند که یک نفر وجود دارد و احیاناً در یک شهر ممکن است یک نفر یا دو نفر وجود داشته باشند که چنین خاصیتی در نگاه و نظر آن‌ها باشد. پس قطعاً به این شکل که همه‌ی مردم دارای چشم شور هستند و همه مردم به اصطلاح نظر می‌کنند، نیست.» (۱۴)

برای پیشگیری و درمان شوری چشم در روایات راهکارهایی همانند گفتن ذکر«مَا شَاءَاللهُ لاقُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظِیم(۱۵) گفتن «تبارک اللّه اَحسَنُ الخَالِقِین»هنگام تعجب از چیزی،(۱۶) خواندن آیه «و ان یکاد...»، (۱۷) خواندن معوذتین،(۱۸) استفاده از انگشتر عقیق، صدقه دادن و... اشاره شده است.

اسپند دود کردن

در باور بسیاری از مردم اسفند (اسپند) دود کردن، برای رفع چشم زخم مفید است. لازم است بدانیم که (اسپند) یا اسفند یکی از داروهای اصلی گیاهی است که به زبان عربی «حَرمل» نامیده می‌شود.

در برخی از این روایات نیز از این گیاه «اسپند» نام برده شده، و برای آن فوائدی ذکر شده است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «در هر درختی از اسپند، ملائکه‌ای (از جانب خداوند مأمور) است که آن را نگهدارد تا به دست کسی برسد، و ریشه آن پناهگاه است برای علاج مجنون و مریض، و شاخه آن درمان هفتاد دو نوع مرض است.» (۱۹)

در این روایت به یک نکته‌ی مهم روانی، که باعث گرایش و اعتقاد مردم به مفید بودن اسپند دود کردن برای دفع چشم زخم است، اشاره شده است و آن این‌که: بسیاری از مردم عوام وقتی پس از دود کردن اسپند مشاهده می‌کنند که فضای خانه و اخلاق افراد آن، دچار دگرگونی شده و از حالت بداخلاقی به خوش اخلاقی و شادی گرایش پیدا کرده است؛ تصور می‌کنند این شادابی و خوش اخلاقی، مرهون معجزه‌وار دود اسپند است که با از بین بردن اثرات چشم زخم، شادی و نشاط را برایشان به ارمغان آورده است!، در حالی‌که واقعیت چیز دیگری است و این شادی، اثر طبیعی دود اسپند است؛ یعنی یکی از فواید دود اسپند، شادی آفرینی و نشاط‌زا بودن است که با از بین بردن آلودگی‌ها، شادی و خوشحالی را سبب

می‌شود، همان‌گونه که در روایت می‌فرماید: وَ فِی اَصلِ الحَرمَلِ نُشرَةٌ(۲۰) یعنی در اصل اسپند، شادابی و نشاط است. بنابراین معنای صحیح روایت این می‌شود که دود کردن اسپند، غیر از فواید طبی که دارد، نشاط و شادی هم به دنبال می‌آورد و این مطلب ربطی به چشم زخم ندارد.

از امام صادق علیه‌السلام نیز درباره اسپند و... سؤال‌شد، حضرت در جواب فرمود: «... در هر خانه‌ای که اسپند باشد از هفتاد خانه اطراف آن شیطان دور می‌گردد، و آن درمان برای هفتاد نوع مرض است، که آسان‌ترین آن جذام می‌باشد.» (۲۱)

بنابراین آن‌چه از روایات بر می‌آید این است که این ماده گیاهی، تنها برای دفع میکروب‌ها و دفع شیاطین مفید است؛ می‌دانیم که در روایات اسلامی از عناصر مُضرّ ـ مانند میکروب ـ گاهی به شیطان تعبیر شده است. بنابراین این روایات هم چیزی فراتر از استفاده بهداشتی از اسپند را نمی‌رسانند و باور به مفید بودن آن در دفع چشم زخم، باوری خرافی و دور از واقعیت است.

قربانی برای چشم زخم

معمول ما این است که وقتی خانه‌مان را عوض می‌کنیم و می‌خواهیم به خانه جدید برویم یک گوسفند می‌کشیم. یا اگر چشمه‌ای جاری می‌کنیم، کار نویی می‌کنیم، یک گوسفند می‌کشیم.

وسائل، از معانی‌الاخبار صدوق نقل می‌کند که پیغمبر اکرم: «نَهَی عَنْ ذَبَائِحِ الْجِن ــ پیغمبر از ذبایح جن نهی کرد.» معلوم می‌شود اسم این‌ها در قدیم «ذبیحةالجن» بوده است. بعد فرمود: «وَ هُوَ أَنْ یَشْتَرِیَ الرَّجُلُ الدَّارَ أَوْ یَسْتَخْرِجَ الْعَیْنَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِک ــ یعنی کسی خانه‌ای می‌خرد یا چشمه‌ای را استخراج و جاری می‌کند یا کاری مثل این‌ها می‌کند ـ فَیَذْبَحَ لَهُ ذَبِیحَةً لِلطِّیَرَةِ ـ بعد گوسفندی را می‌کشند برای این‌که جلو چشم مردم را بگیرند ـ مَخَافَةَ إِنْ لَمْ یَفْعَلْ أَنْ یُصِیبَهُ شَیْءٌ مِنَ الْجِنِّ ـ اگر این‌کار را نکنند جن‌ها به او آسیب می‌رسانند. (ما می‌گوییم چشم‌زخم، معلوم می‌شود عرب‌های جاهلیت می‌گفتند جن می‌آید این‌کار را می‌کند.) فَأَبْطَلَ ذَلِکَ النَّبِیُّ ص وَ نَهَی عَنْهُ ـ پیغمبر اکرم(ص) این سنت رایج جاهلیت را (که دومرتبه در میان ما رایج شده است) باطل کرد.» (۲۲)

فال بد زدن

یکی دیگر از خرافاتی که امروزه برخی از مردم، به‌عنوان یک معضل بزرگ بدان نگاه می‌کنند، روبرو شدن با افرادی است که زبانشان به شومی و بدی می‌چرخد و همیشه قسمت بد ماجرا را فرض و نقل می‌کنند. این تعبیر یعنی همان فال بد زدن معروف، که بین مردم رواج دارد و به برخی افراد، اشیا، روزها و حتی حیوانات، نسبت شومی و نحسی داده و از آن فاصله می‌گیرند، گویا که مواجه شدن با آن‌ها همان و گره افتادن و به بن بست رسیدن کارشان همان.

اما حقیقت این است که فال نوعی خوشبختی و شگون پنداشتن است در مقابل تطیّر که به معنای بدشگونی است؛ امّا در فرهنگ فارسی فال بد یا نیک را با نام فال می‌شناسند.(۲۳)

مرحوم علامه طباطبایی(ره)، درباره فال بد و امکان تأثیرگذاری آن می‌نویسد: «تفأل را که اگر خیر باشد تفأل ، و اگر شر باشد تطیّر می‌خوانند، عبارت است از استدلال به یکی از حوادث به حادثه‌ای دیگر، که بعداً پدید می‌آید، و در بسیاری از مواردش مؤثر هم واقع می‌شود، و آنچه را که انتظارش دارند پیش می‌آید، چه خیر و چه شر، چیزی که هست فال بد زدن، مؤثرتر از فال خیر زدن است (و این تاثیر مربوط به آن چیزی که با آن فال می‌زنند نیست، مثلاً صدای کلاغ و جغد نه اثر خیر دارد و نه اثر شر، بلکه)، این تاثیر مربوط است به نفس فال زننده... اسلام بین فال خوب و فال بد فرق گذاشته، دستور داده مردم همواره فال نیک بزنند، و از تطیر، یعنی فال بد زدن نهی کرده، و خود این دستور شاهد بر همان است که گفتیم اثری که در تفأل و تطیّر می‌بینیم مربوط به نفس صاحب آن است.» (۲۴)

البته فال بد زدن ریشه‌ای تاریخی داشته و در قرآن و روایات به آن اشاره گردیده است. در قرآن کریم از انتساب این نوع برداشت منفی، به برخی پیامبران الهی سخن گفته شده است.

در داستان حضرت صالح پیامبر علیه‌السلام نقل شده است که هنگامی که آن حضرت قومش را به خداپرستی دعوت فرمود، بلایایی چون قحطی، خشکسالی و غیره بین آنان بود. (۲۵) از این‌رو در پاسخ به دعوت پیامبرشان گفتند: «به تو و پیروانت بدبینیم، شما مردم شومی هستید، شومی‌تان به ما نیز رسیده است، از ما دور شوید تا از شرّ شما خلاص شویم.» (۲۶)

قرآن کریم می‌فرماید: « **قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ**

تُفْتَنُونَ»؛ آنان گفتند: «ما تو را و کسانی که با تو هستند به فال بد گرفتیم (صالح) گفت: فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدرات به قدرت او تعیین می‌گردد)؛ بلکه شما گروهی هستید فریب خورده».

این تطیّر و بدبین انگاشتن، درمورد قوم حضرت موسی علیه‌السلام نیز تکرار شد و آنان چنین معتقد بودند: هنگامی که نیکی (و نعمت) به آن‌ها می‌رسید، می‌گفتند «به خاطر خود ماست» ولی موقعی که بدی (و بلا) به آن‌ها می‌رسید، می‌گفتند: «از شومی موسی و همراهان اوست» آگاه باشید سرچشمه همه این‌ها نزد خداست، ولی بیشتر آنان نمی‌دانند. (۲۷)

بر این اساس باید گفت که اصل این مطلب صحیح بوده و دارای اثر می‌باشد، ولی مشرکان و مخالفان انبیای الهی با توجه به بدبینی خاصی که نسبت به آنان داشته، قصد تخریب و ترور شخصیت و بی اثر نمودن سخنان و سست نمودن جایگاه آنان را داشتند، از این موضوع سوء استفاده نموده و علت بدبیاری و شکست‌ها را به آن بزرگواران منتسب کرده، مردم جاهل را تحت تأثیر قرار می‌دادند.

مبارزه با این تفکر انحرافی و اشتباه از همان زمان آغاز شد و خداوند در آیاتی این تفکر را مورد نکوهش قرارداده و بدبیاری‌ها و مشکلات آنان را نشأت گرفته از اعمال و رفتارشان دانسته که باعث کمبودها و مشکلات زندگی شده است. (۲۸) از این رو پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان بزرگوار علیهم‌السلام نیز مردم را از فال بد زدن پرهیز داده، به فال نیک تشویق می‌نمودند.

در حدیثی پیامبر (ص) فرمودند: «فال بد زدن نوعی شرک به خداست.» (۲۹)

در این روایت نبی اکرم (ص) فال بد زدن را با یکتاپرستی واقعی متضاد می‌داند؛ زیرا کسی که به‌عنوان مثال: صدای کلاغ یا عدد سیزده را به فال بد می‌گیرد و آن را در سرنوشت خود مؤثر می‌داند، در واقع برای خداوند شریک در تأثیر قرار داده است.

و فرمود: «از ما نیست کسی که فال بد زند، یا برایش فال بد زده شود (یعنی به فال بد دیگران نسبت به خود اعتقاد داشته باشد).» (۳۰)

امام علی(ع) نیز می‌فرمایند:«فال بد، یک امر حقیقی و واقعی نیست».(۳۱) نقل است که پیامبر اکرم(ص) فال نیک را دوست داشت و از فال بد زدن، بدش می‌آمد. (۳۲)

در روایات راهکارهای رهایی از فال بد را توکّل به خدا،(۳۳)بی‌اعتنایی(۳۴)، خواندن

دعای«اللّهُمَّ لا طَیرَ اِلّا طَیرُکَ وَ لا خَیرَ اِلّا خَیرُکَ وَ لا اِله اِلّا غَیرُکَ ـ خدایا! هیچ فال بدی اثر ندارد مگر آن‌چه را تو بخواهی؛ و هیچ خیری نیست مگر آن‌چه را تو اراده فرمایی؛ و خدایی جز تو نیست.»؛ (۳۵)، فال خوب زدن(۳۶) و... اشاره شده است.

شهید مطهری در این مورد می‌گوید: «مسئله فال نیک گرفتن و فال بد گرفتن، یک سنت خیلی رایج و معمول در میان اعراب بود و بالخصوص «فال بد زدن» به مرغ‌ها، به طوری که فال بد زدن را تطیر می‌نامیدند. تطیر از ماده طیر است. ظاهراً این نامگذاری به این علت بوده که این‌ها در بیشتر مرغ‌ها فال بد می‌زدند؛ یعنی شومی‌هایی که نصیبشان می‌شد و سرنوشت‌های بدی که به آن‌ها می‌رسید، مستند می‌کردند مثلاً به بال زدن یا صفیر زدن فلان مرغ؛ می‌گفتند فلان مرغ آمد بالای خانه ما خواند، این سبب چنین و چنان شد.

از اینجاست که در زبان عربی فال بد گرفتن را «تطیر» می‌گویند، که پیامبر اکرم فرمود: در اسلام فال بد و تطیر وجود ندارد. "وَ اِذَا تَطَیَّرتَ فَامضِ"؛ اگر در قضیه‌ای به چیزی فال بد زدی، این را به دل خودت بد راه نده، برعکس عمل کن، یعنی برعکس این‌که اشخاص وقتی به چیزی فال بد می‌زنند بعد دنبال آن‌کار نمی‌روند و مثلاً می‌گویند این بدشگون است، به هرچه که فال بد زدی عمل کن و دنبالش برو.

همین چیزی که هنوز هم در میان ما مسلمان‌ها معمول است، می‌گوییم فلان‌کس یک آدم بد پیشانی است، فلان کس آدم بدقدمی است، فلان عروس از روزی که در فلان خانه آمده قدم بدی داشته؛ مال این خانواده رفته یا افراد خانواده مریض شده‌اند، یا پدربزرگ خانواده مرده، پس او قدم بدی داشته است. این‌ها مسلّم افکار ضد اسلامی است.» (۳۷)

بدشانسی

از دیگر خرافاتی که امروزه بسیار رواج یافته است، اعتقاد و باور به کلمه‌ای به نام شانس است که نه تنها هیچگونه واقعیت خارجی ندارد، بلکه باعث رکود و ضعف بیشتر انسان شده و دستاویزی برای گناهکاران و افراد سست، بی‌تدبیر و مانند آن‌ها می‌شود تا خود را تبرئه نموده و همه چیز را به گردن شانس و بخت بدشان بیندازند. در جای خود ثابت شده است که این عالم تحت تدبیر و اراده الهی است که هیچ حادثه و اتفاقی بدون دلیل حادث نمی‌شود و اگر چیزی از دید ما پنهان بود، بایدآن‌را به حساب محدود بودن دانسته‌های خود و عدم اطلاع از واقعیات و حکمت‌های پشت پرده‌ای دانست که بر طبق مصلحت الهی اتفاق می‌افتد و صد البته نقش تدبیر، تلاش و دیگر عوامل را نباید نادیده گرفت.

نحوست ایام

در این‌باره شهید مطهری حدیثی را در بحث «دفاع از ۱۳» نقل می‌کند که همین یک حدیث با توضیحات شهید مطهری همه‌چیز را در خود دارد.

در تحف‌العقول(۳۸) نقل می‌کند که مردی به نام حسن‌بن مسعود گفت: من بر امام هادی علیه‌السلام وارد شدم در حالی که انگشتم زخم و مجروح شده بود، یعنی آفت دیده بود. بین راه، در حالی که ناراحتی انگشتم را می‌کشیدم یک سواره‌ای به من تنه زد به‌طوری که کتف من مجروح شد با هزار زحمت داخل شدم. (روز ازدحام بوده است) وقتی وارد شدم جمعیت خیلی زیاد بود، قسمت‌هایی از لباس من هم پاره شد. به این حال من بر امام هادی علیه‌السلام وارد شدم. تا وارد شدم گفتم: چه روز شومی بودی تو امروز! ببین انگشت من این جور شد، شانه من این‌طور شد و لباسم چنین شد؛ امروز برای من چه روز بد یمنی بود! ای روز چه روز بدی بودی تو!

امام هادی(ع) فرمود: «ای حسن‌بن مسعود! تو از این طرف این حرف را می‌زنی از آن طرف به خانه ما می‌آیی؟!»

(ببینید تعبیر چه‌قدر رسا و عالی است! تو به خانه ما می‌آیی و چنین حرفی را می‌زنی؟! مثل این‌که در خانه امام بیاید و مثلاً ـ العیاذباللّه ـ علی‌بن ابی‌طالب را سبّ کند یا انکار نبوت پیغمبر و یا انکار توحید را بکند.)

(گناه خودت را به گردن آن کسی می‌گذاری که گناهی ندارد؟! به گردن روز و یوم می‌گذاری؟!)

حسن‌بن مسعود گفت: با این حرف امام، مثل این‌که عقل من قبلاً از سرم پریده بود باز آمد. فهمیدم اشتباه کرده‌ام. گفتم: «آقایم! من از این گناهی که مرتکب شدم استغفار می‌کنم.»

امام هادی(ع) فرمود: «حسن! پس از آن‌که شما می‌بینید بشر جز نتیجه اعمال خودش نیست پس گناه ایام و روزها چیست؟!»

حسن‌بن مسعود گفت: «آقاجان! استغفار می‌کنم و توبه من همین باشد که در حضور شما توبه کردم.»

امام هادی(ع) فرمود: «به خدا قسم که این حرف‌ها که ایام را گنهکار بدانید و برای آن‌ها شئامت و نحوست قائل شوید، نه تنها فایده‌ای به حالتان ندارد، بلکه خداوند شما را معاقب خواهد کرد.»

(خدا علیه شما اعلام جرم خواهد کرد که چرا مخلوق بی‌گناه مرا مجرم دانستید؟ من این روزگار را بی‌گناه دانستم. ای کسی که می‌گویی «فلک کج رفتار» تو گنهکاری، بنده بی‌گناه خدا را مجرم می‌دانی. ای کسی که می‌گویی «چرخ کج‌مدار» روی این منطق، تو آدم گنهکاری هستی؛ خدا در قیامت می‌آید از تو سؤال می‌کند، می‌گوید: بگو این موجوداتی که در مدارهای خودشان حرکت می‌کردند کدام یک از آن‌ها از مسیر خودشان منحرف شدند که انحراف آن‌ها از مسیرشان سبب نکبت و بدبختی تو شد؟!(۳۹)

برخی دیگر از خرافات رایج

البته محدوده خرافات رایج در کشور بدین‌جا ختم نمی‌شود و خرافات فراوان دیگری همانند ۱۳بدر، چهارشنبه سوری، توقف و صبر هنگام عطسه، قمه‌زدن، بستن بخت دختران، آش بی‌بی‌حور، آش بی‌بی سه‌شنبه، آش بی‌بی نور که نماز و آداب مخصوصی دارد و حلوای این سفره را نامحرم، پسر نابالغ و آسمان نباید ببیند، روشن کردن شمع در زیارتگاه‌ها و قبور امامزادگان، سادات و علما، گره زدن نخ به ضریح‌ها و حرم‌ها، قفل زدن به ضریح برای رسیدن به مقصود و دفع شر دشمنان و بدخواهان، خواب نامه‌های جعلی، فال‌بینی و فال‌گیری ـ در همه اشکال متنوع و مختلف خود نظیر فال قهوه و نخود تا فال تاس و ورق، سرکتاب بازکردن و رمالی و فال حافظ، کف‌بینی، چهره‌بینی، پیشانی‌بینی، خط‌بینی، آب‌بینی، آیینه‌بینی، و امثال آن وجود دارند که پرداختن بدان‌ها مجالی گسترده‌تر می‌طلبد. و البته بسیاری از این‌ها از گناهان کبیره است.

راهکار مبارزه با خرافات

بحث را با فرمایشی از رهبر معظم انقلاب پیرامون راهکارهای مبارزه با خرافات به پایان می‌بریم. ایشان فرمودند:

«در مبارزه‌ی با خرافات شجاع باشید. البته خرافه چیست؟ خود این مهم است. بعضی‌ها هستند که حقایق دینی را هم به‌عنوان خرافه انکار می‌کنند. ما کاری با آنها نداریم. آن‌چه که با کتاب و سنت متقن و معتبر ثابت شده، از دین است؛ چه حالا عقول بپسندند یا نپسندند. از این حمایت و دفاع کنید. آن‌چه که با دلیل معتبر، ثابت نشده است و با مبانی و اصول دینی معارضه ندارد، درباره آن ساکت بمانید. آن‌چه که با یکی از اصول دینی معارضه دارد و مدرک معتبری ندارد، ردش کنید. این می‌شود خرافه، و معیار خرافه این است. امروز، مدعیان ارتباط با امام زمان(عج) و ارتباط با غیب، به شکل‌های مختلف، در جامعه کار

می‌کنند. البته همه این‌ها نشانه این است که گرایش به دین، یک عنصر اصلی در زندگی مردم است. مردم به مسائل دینی علاقه دارند که آدم خرافه‌ساز می‌رود، خرافه درست می‌کند؛ چون آن کالای اصلی در اختیارش نیست، کالای تقلّبی را به میدان می‌آورد تا این‌که مردم را جذب کند. این نشانه گرایش مردم به دین است. اما خوب، این خطرناک است. در مقابله‌ی با خرافات و آن چیزهایی که از دین نیست، شجاع باشید و بگویید. ملاحظه این‌که حالا ممکن است کسی بدش بیاید یا ممکن است چه بکند، نکنید؛ که غالباً در مواردی انسان متأسفانه می‌بیند که این مراعات‌ها هست.» (۴۰)

پی‌نوشت‌ها:

۱) فرهنگ معین، جلد اول و دهخدا ذیل واژه خرافات.
۲) الأعلام زرکلی، ج۲، ص۳۰۳. صحاح جوهری، ج۴، ص۱۳۴۹. مجمع البحرین، ج۱، ص۶۳۸
۳) بحار الانوار،۱۵۵/۲۲.
۴) بحار،۳۹۲/۱۵.
۵) فرهنگ خرافات نوشته فیلیپ وارینگ، ترجمه و گردآوری احمد حجاران. به نقل از مجله پیام زن، شماره ۱۱۹.
۶) پانزده گفتار، ص۱۶۲.
۷) روزنامه آفتاب یزد، شماره ۲۶۲۹،مورخ۸۸/۲/۲۶
۸) تفسیر نمونه، ج۲۴، ص۴۳۱
۹) تفسیر صافی، ج۵ ص۲۱۵
۱۰) تفسیر نمونه ج۶ ص۲۹
۱۱) المیزان ج۲۰ ص۵۵۰
۱۲) بحارالانوار، ج ۶۳، ص۲۶
۱۳) نهج البلاغه، حکمت ۴۰۰
۱۴) مجموعه آثار، ج۲۷، صص ۶۳۱-۶۳۵
۱۵) همان، ج۶۰، ص۲۶
۱۶) بحارالانوار، ج ۶۰ ، ص۲۶.
۱۷) سوره قلم آیه ۵۱ و ۵۲.
۱۸) بحارالانوار، ج۹۲، ص۱۳۳۰
۱۹) مستدرک، ج۱۶،ص۴۶۰
۲۰) نشره؛ یعنی شادی و نشاط
۲۱) بحارالانوار، ج۵۹، ص۲۳۴
۲۲) مجموعه‌آثاراستادشهیدمطهری، ج۲۵، ص۴۰۸
۲۳) العین، ج ۸، ص۳۳۶، لسان العرب، ج ۱۱، ص۵۱۳،مجمع البحرین، ج ۵، ص۴۳۹
۲۴) المیزان، ج۱۹، ص۱۲۶
۲۵) المیزان، ج۱۵، ص۳۷۳
۲۶) سوره نمل، آیه ۴۷.
۲۷) اعراف/۱۳۱
۲۸) یس/۱۸و۱۹. نساء/۷۹. نمل/۴۷
۲۹) بحار ج ۵۵، ص۳۲۲
۳۰) مجمع‌الزوائد، ج۵، ص۱۰۳
۳۱) نهج‌البلاغه، حکمت ۳۹۲
۳۲) مکارم‌الاخلاق، ص ۳۵۰
۳۳) کافی، ۸، ۱۹۸
۳۴) وسائل ح۳۱۰۷۷
۳۵) أمالی صدوق ص۳۱۶
۳۶) المیزان، ج ۱۹، ص۸۴
۳۷) مجموعه‌آثاراستادشهیدمطهری، ج۲۷، ص ۶۵۰
۳۸) تحف‌العقول ص۴۸۲
۳۹) مجموعه‌آثاراستادشهیدمطهری، ج۲۵، ص۴۱۰
۴۰) دیدار با روحانیون استان سمنان ۸۵/۸/۱۷

نتیجه شناخت خدا

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

هر که خدا را شناخت و بزرگ داشت،

زبانش را از سخن بیهوده نگهدارد

و شکمش را از خوراک زائد بر احتیاج باز دارد

و نفس خود را با روزه و قیام ریاضت دهد.

اصحاب گفتند: یا رسول اللّه! پدران و مادران ما به‌فدایت، این‌ها اولیاء خدایند؟

فرمود:

اولیاء خدا خاموشی گزیدند و خاموشی آن‌ها ذکر بود

و نگریستند و نگاهشان عبرت بود

و سخن گفتند و سخنشان حکمت بود

در میان مردم راه رفتند و راه رفتنشان برکت بود

اگر نبود که اجل و مرگشان (در روز معینی) نوشته شده بود، از ترس عذاب و شوق ثواب، روح آن‌ها در پیکرشان قرار نمی‌گرفت.

اصول کافی، ترجمه مصطفوی ج۳ ص۳۳٤

اهمیت و جایگاه

آموزش دینی

سید علی حسینی زاده

ارزش معنوی آموزش دینی

هزار دینار، هزار حلّه و دهانی پر از دُرّ

پاداشی بیش از مرواریدهای انباشته‌ی میان زمین تا عرش

برابری با خون همه‌ی اهل زمین

تقویت و افزایش علم

تزکیه و تقویت عقل

برترین صدقه

کدام آموزش

اهمیت و جایگاه

آموزش دینی

اهمیت علم و تعلیم و تعلّم در اسلام انکارناپذیر است. دربارهٔ اهمیت علم در اسلام، همین بس که قرآن آن را مغروض وجدان‌ها دانسته و می‌فرماید: « **قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُون** ـ آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، یکسانند؟»(۱) هم‌چنین قرآن کریم، عالمان را بر غیر عالمان، برتری داده، و می‌فرماید: « **يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ دَرَجَات** ـ خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده، درجات بزرگی می‌بخشد.» (۲)

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز علم را سرچشمه همه‌ی کارهای نیک، و جهل را سرچشمه‌ی همه‌ی کارهای بد نامید و علی علیه‌السلام نیز آن دو را اصل همه کارهای نیک و بد دانسته است. (۳)

در اهمیت و برتری علم در اسلام سخن فراوان است، ولی از آن‌جا که بحث اصلی ما درباره‌ی آموزش است، از طولانی شدن بحث درباره‌ی اهمیت علم خودداری کرده، به بررسی اهمیت آموزش می‌پردازیم، گرچه اهمیت هرکدام اهمیت دیگری نیز هست، زیرا علم و تعلیم و تعلّم از یکدیگر جداشدنی نیستند.

آموزش، هدف بعثت پیامبران

قرآن کریم، آموزش را یکی از اهداف بعثت پیامبران دانسته، می‌فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلىَ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُواْ عَلَيهِمْ ءَايَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَالٍ مُّبِين ـ خداوند بر مومنان منّت نهاد، هنگامی‌که در میان آنان، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان بخواند، و پاکشان کند و کتاب و حکمت بیاموزد، و البته در پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.» (۴)

در آیه‌ای دیگر افزون بر آموزش کتاب و حکمت، آموزش «آن‌چه را که نمی‌دانستند» نیز آمده است: « مَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُواْ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِنَا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الحْكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُون ـ همان‌گونه که رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما کتاب و حکمت بیاموزد و آن‌چه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد.» (۵)

روزی پیامبر گرامی‌اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد مسجد شد و با دو گروه روبرو گردید؛ گروه اول به تعلیم و تعلّم و بحث و مذاکره علمی و گروه دوّم به نماز، دعا و عبادت خدا مشغول بودند. حضرت فرمود: هر دو گروه بر خیر و ثوابند، ولی من برای تعلیم و آموزش فرستاده شده‌ام، و در جمع کسانی که به بحث و مذاکره‌ی علمی‌مشغول بودند، نشست.(۶)

ارزش آموزش دینی

در اسلام، آموزش هر علمی‌که مفید باشد، ارزشمند است، ولی ارزش همه‌ی علوم یکسان نیست. ارزش علم دین با سایر علوم، قابل مقایسه نیست. آموزش احکام و معارف دینی، مقدمه و شرط لازم رهایی انسان از آتش جهنم و رسیدن به سعادت ابدی است؛ از این رو در سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام نیز به آن ارزش فراوان داده شده است.

هزار دینار، هزار حلّه و دهانی پر از دُرّ

عبدالرحمن سُلَّمی، سوره حمد را به یکی از فرزندان امام‌حسین علیه‌السلام آموخت. وقتی سوره را بر پدر قرائت کرد، امام هزار دینار و هزار حلّه به معلّم داد و دهان او را پر از دُرّ کرد. برخی بر امام خرده گرفتند که چرا این مقدار هدیه می‌دهید! حضرت فرمود: « چگونه این هدیه می‌تواند با آن‌چه او به فرزند من عطا کرده، (یعنی آموزش او) برابری کند.» (۷)

پاداشی بیش از مرواریدهای انباشته‌ی میان زمین تا عرش

امام حسن عسگری علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

زنی نزد حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها آمد و عرض کرد: مادری پیر، ضعیف و ناتوان دارم، مساله‌ای در امر نماز برای او پیش آمده است، مرا نزد شما فرستاده تا پاسخ آن‌را بگیرم. حضرت به سؤال او پاسخ داد. سؤال دوّم را مطرح کرد، حضرت پاسخ داد. تا ده سؤال را مطرح کرد و پاسخ گرفت، سپس عرض کرد: «بیش از این شما را به زحمت نیندازم!» حضرت فرمود: «هرگاه خواستی نزد من بیا و از من بپرس که جواب خواهم داد. به من بگو اگر کسی خود را یک روز اجیر کرده باشد تا بار سنگینی را در برابر صد هزار دینار روی بام ببرد، آیا برای او مشقّت دارد؟» زن عرض کرد: «خیر» حضرت فرمود: «من در برابر هر پرسش پاداشی بیش از مرواریدهای انباشته‌ی میان زمین تا عرش می‌گیرم، پس سزاوار است که [پرسش تو] بر من دشوار نیاید.» (۸)

برابری با خون همه‌ی اهل زمین

در سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام آموزش دینی به قدری با ارزش است که حتی می‌تواند، با ارزش خون همه‌ی اهل زمین ـ جز پیامبران و ائمه ـ برابری کند.

یکی از شیعیان امام زین‌العابدین علیه‌السلام مردی را، به گمان این‌که قاتل پدرش است، نزد امام آورد. او نیز به قتل اعتراف کرد، در نتیجه باید قصاص می‌شد.

امام علیه‌السلام به آن مرد فرمود: «اگر این مرد حقّی بر تو دارد، او را ببخش و از او درگذر.»

آن مرد عرض کرد: «او بر من حقّی دارد، ولی حق او به اندازه‌ای نیست که من از او درگذرم.»

امام فرمود: «پس چه می‌خواهی انجام دهی؟»

مرد گفت: «می‌خواهم قصاص کنم، ولی به خاطر حقّی که بر من دارد، در برابر قصاص او دیّه می‌گیرم.»

امام پرسید: «حق او بر تو چیست؟»

مرد پاسخ داد: «او توحید، رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامت را به من آموخته است.»

امام فرمود: «آیا این با خون پدرت برابری نمی‌کند؟ به خدا قسم این در برابر خون همه‌ی اهل زمین ـ از اول تا آخر ـ به جز پیامبران و امامان، برابری می‌کند»

سپس به قاتل فرمود: «آیا ثواب این آموزش را به من می‌دهی تا من دیه قتل را بپردازم و تو آزاد شوی؟»

مرد قاتل گفت: «ای فرزند رسول خدا، من به این ثواب نیازمندم، چون گناهم بسیار است، ولی شما از آن بی‌نیازید. اضافه بر آن، بر فرض پرداخت دیه، گناه من نسبت به مقتول هنوز باقی است و باید در قیامت پاسخ‌گو باشم.»

امام فرمود: «پس تسلیم مرگ شدن برای تو از دادن ثواب بهتر است؟»

مرد عرض کرد: «آری!»

در این هنگام، امام سجاد علیه‌السلام رو به ولیّ مقتول کرد و فرمود: «ای بنده‌ی خدا! کار ناشایستی را که او نسبت به تو روا داشته، با نیکی‌ای که در حق تو کرده است، مقایسه کن، او با کشتن پدرت، او را از لذّت دنیا و تو را از نعمت پدر، در این دنیا، محروم ساخته است. که اگر صبر کنی و به سلامت از دنیا بروی، در بهشت با پدرت خواهی بود، ولی از سوی دیگر، او ایمان را به تو تلقین کرده است و با این کار تو را از عذاب جاویدان نجات داده و سزاوار بهشت جاویدان ساخته است، پس نیکی او در حق تو چندین برابر کار ناشایستی است که در حق تو روا داشته است؛ بنابراین، یا از او، در برابر نیکی‌ای که به تو کرده، درگذر تا من نیز در برابر آن، حدیثی را از فضایل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای هر دو نفر شما بیان کنم، که برای تو از دنیا بهتر است، و یا از او در نمی‌گذری، تا من دیه را به تو بدهم و حدیث را تنها برای او بیان کنم، که در این صورت، این حدیث که برای تو از دنیا بهتر است، از دستت می‌رود!»

جوان گفت: «ای پسر رسول خدا! او را بدون دیه و تنها برای رضای خدا و برای این‌که شما از من خواستید، بخشیدم، پس آن حدیث را برای ما بیان فرمایید»

آن‌گاه امام زین‌العابدین علیه‌السلام حدیث را برای آن‌ها فرمود. (۹)

حضرت علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام در این روایت، در پاسخ به ولّی مقتول، ارزش آموزش ایمان را که او به اندازه‌ی خون بهای یک شخص نمی‌دانست، با خون همه‌ی انسان‌ها ـ به جز پیامبران و امامان علیه‌السلام برابر می‌داند. در پایان نیز ارزش یک روایت از فضایل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از ارزش دنیا برتر دانسته است.

این سخن امام علیه‌السلام مبالغه‌آمیز نیست، زیرا که قرآن کریم می‌فرماید:
« مَن قَتَلَ نَفْسَا بِغَیرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا وَ مَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا ـ هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین، بکُشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها را کشته، و هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها را زنده کرده است.» (۱۰)

روشن است که مراد از «احیا» در آیه تنها زندگی مادی نیست، بلکه زندگی معنوی و ایمان است. مقصود در حدیث یاد شده نیز همین مضمون است، چنان‌که آن شخص «ایمان» را به صاحب خون آموخته بود.

نتایج آموزش دینی

تقویت و افزایش علم

آموزش دادن، موجب تصحیح و تقویت دانش در ذهن آموزش‌دهنده می‌شود.

حضرت علی علیه‌السلام در وصیّت خود به کمیل بن زیاد، می‌فرماید: « مال با هزینه و خرج کردن از بین می‌رود و تمام می‌شود، در حالی که علم، با انفاق و آموختن به دیگری، پاک و تصفیه می‌شود و ناخالصی‌ها و اشتباهات آن برطرف می‌شود»(۱۱)

این اصلاح از دو جهت می‌تواند انجام پذیرد: اول آن‌که عالم با آموزش علم خود به دیگران، مروری دوباره بر آموزه‌های خود دارد و عیب‌های آن را درمی‌یابد و چه بسا زوایای دیگری از آن برایش کشف و روشن می‌شود؛ دوّم آن که وقتی علم به دیگران منتقل شد، آنان نیز در آن دقت کرده یا با سوال‌هایی که در برابر آن مطرح می‌کنند و کوششی که برای فهم و تدبّر در آن به‌کار می‌گیرند، تصحیح و پیشرفت آن‌را سرعت می‌بخشند، افزون بر آن، زمینه‌ی تامّل بیشتر مربی را فراهم کرده، سبب رشد و ارتقای او و دانشش می‌شوند.

تزکیه و تقویت عقل

آموزش، افزون بر تقویت و پاک‌سازی علم، موجب تزکیه و تقویت عقل نیز می‌شود. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: « یاری کننده‌ترین چیز بر تزکیه عقل، آموزش دادن است.» (۱۲) تزکیه به معنای پاکیزگی و افزایش است و سپس آموزش مؤثرترین عامل در تصفیه و پاکیزگی یا افزایش عقل است.

برترین صدقه

آموزش، در روایات، نوعی صدقه، بلکه برترین صدقه‌هاست. صدقات افزون بر آثار اخروی، آثار مادی و معنوی نیز دارند، مانند محافظت کردن آدمی از آفت‌ها و بلاها.

پیامبر گرامی‌اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: « از انواع صدقه این است که مسلمان، دانش بیاموزد و آن‌را به مردم بیاموزاند.» (۱۳) هم چنین فرمود: « برترین صدقه‌ها این است که انسان علمی را بیاموزد و آن‌را به برادر دینی خود بیاموزاند.» (۱۴) و افزون بر این، می‌توان گفت: «چون هدف از خلقت انسان، تربیت او در راستای معرفت و عبودیت است و تربیت، عبادت و معرفت بدون آموزش، نه معنی دارد و نه ممکن است، پس تأمین هدف خلقت، بر آموزش استوار است و آموزش، در متن و معنای تربیتی، عبادت و معرفت نهفته است و اهمیت آن کمتر از اهمیّت تربیت، عبادت و معرفت نیست.»

کدام آموزش

سؤال این است که آیا اهمیّتی که برای آموزش ذکر شد، ویژه‌ی آموزش دینی است، یا هر نوع آموزشی را، هرچند غیر دینی، شامل می‌شود؟

در پاسخ باید گفت: آن‌چه مسلّم است، این است که آموزش دینی دارای این اهمیت می‌باشد، ولی این، نه گویای بی‌ارزشی آموزش غیر دینی است، و نه بیانگر این که هر نوع آموزش دینی، دارای بالاترین مراتب ارزش است، چنان که در سیره‌ی امام سجاد علیه‌السلام گذشت. علت اینکه امام کار خیر قاتل برای فرزند مقتول را از خون‌بهای تمامی‌انسان‌ها برتر دانست، این بود که قاتل اصول اعتقادی را به او آموخته بود، بنابراین، می‌توان گفت: ارزش آموزش به تبع نقش محتوای آموزشی در تحقق هدف از خلقت، و انگیزه آموزش دهنده، متفاوت است.

پی‌نوشت‌ها

۱) زمر: ۹
۲) مجادله: ۱۱
۳) میزان الحکمه، ج٦، ص ٤٥١
۴) آل عمران: ١٦٤
۵) بقره: ۱۵۱
۶) بحارالانوار، ج۱، ص۲۰٦
۷) بحارالانوار، ج٤٤، ص ۱۹۱
۸) بحارالانوار، ج۲، ص۳
۹) بحارالانوار، ج۲، ص۱۲
۱۰) مائده: ۳۲
۱۱) تحف العقول ص ١٦٣
۱۲) غرر الحکم، حدیث ٣٢٤٦
۱۳) بحارالانوار، ج۲، ص۲٤
۱۴) سنن ابن ماجه، ج۱، ص ۸۹

استفاده صحیح از جوان

امروز کشورهایی هستند که جوان ندارند و از بالا بودن سن نسل‌های موجودشان رنج می‌برند. ما وقتی به کشور خودمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که چهره‌ها جوان، لبخندها جوانانه، سرها برافراخته و بازوان و نیروی بدنی تواناست. هم وقتی فکر جوان بود، می‌درخشد؛ هم وقتی جسم جوان بود، کارایی نشان می‌دهد؛ بنابراین باید قدر جوان را دانست.

بعضی با این پدیده، آن‌چنان که شایسته آن است، برخورد نمی‌کنند. گاهی به‌جای برنامه‌ریزی برای جوان‌ها، تملق آن‌ها گفته می‌شود. من دوست ندارم وقتی با جوان‌ها مواجه می‌شویم، دائم به‌به و چه‌چه کنیم و از محسّنات آن‌ها بگوییم؛ این فقط امواج هوا و لفاظی است؛ به این احتیاجی نیست. متأسفانه جمعی به این اشکال دچارند؛ هرجا کم می‌آورند، اسم جوان‌ها را می‌آورند؛ هرجا درمی‌مانند، عنوان و تابلوی جوان‌ها را بلند می‌کنند. تملق‌گویی و اسطوره‌سازی از جوان، بدون این‌که واقعیت جوان و دغدغه جوان و کیفیت حرکت جوان و برنامه‌ریزی برای جوان به‌درستی مورد توجه باشد، یک اشکال است.

اشکال دیگر این است که گاهی از جوان‌ها به‌عنوان یک کالای مصرفی استفاده شود؛ از آن‌ها صرفاً برای حضور در انتخابات و برای بلند کردن نام زید و عمرو استفاده شود؛ همه این‌ها منفی است. کاری که باید بشود، این‌ها نیست؛ کاری که باید بشود، این است که برنامه‌ریزان فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور بنشینند و این پدیده عظیم را به‌درستی برآورد و برایش برنامه‌ریزی کنند؛ کشور به این نیاز دارد.

گزیده‌ای از سخنان مقام معظم رهبری
در دیدار جوانان و فرهنگیان در مصلای رشت ۱۳۸۰/۲/۱

عفاف در زندگی

قسمت دوم

حمیده عامری

ثمرات و نتایج عفت‌ورزی

۱) استحکام خانواده

۲) آرامش روانی

۳) سلامت اجتماع

۴) حفظ طراوات و زیبایی

۵) تمرکز حواس

۶) بهداشت و سلامت جسمی

۷) پاکی رحم‌ها و نسل انسانی

علل کم توجهی به عفاف و حجاب

۱ـ تبیین نشدن شایسته فرهنگ اسلام

۲ـ بحران سازی‌های متعدد دشمن

۳ـ عدم جذابیت در ارائه برنامه‌های فرهنگی

۴ـ ترویج تساهل و تسامح

۵ـ خلأ الگوهای مناسب فرهنگی

۶ـ بالا رفتن سن ازدواج

۷ـ عقب‌نشینی نیروهای مذهبی

۸ـ وجود مشکلات و تصویر غلطی که...

۹ـ جدایی جوانان از کانون خانواده

۱۰ـ تبلیغات بیگانگان

راهکارهای اجرایی عفاف

۱. تقویت ایمان

۲. دادن آگاهی‌های فرهنگی و اجتماعی

۳. بهبود بخشیدن معیشت مردم

۴. معرفی الگوی مناسب برای جوانان

۵. تسهیل در امر ازدواج و...

۶. ایجاد محیط‌های امن برای بانوان

۷. ایجاد مراکزی با محیط سالم

۸. نظارت و کنترل بر محصولات فرهنگی

۹. برخورد قضایی

عفاف در زندگی

قسمت دوم

در نوشتار پیشین موضوع عفاف و گستره‌ی آن در ابعاد مختلف مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفت و اهمیت ترویج صحیح این فرهنگ در جوامع اسلامی با توجه به آثار آن در رسیدن به آرمان‌های والا و ارزشمند تبیین گردید و از منظر آیات نورانی قرآن و کلمات ائمه معصومین نسبت به موضوعات ذیل مطالبی ارائه شد.

الف) عفت در فکر

ب) عفت در نگاه

ج) عفت در معاشرت

د) عفت در زینت

ه) عفت در کلام

ی) عفت در ستر(حجاب)

در ادامه برآنیم که ثمرات و نتایج عفت‌ورزی را در جامعه مورد بررسی قرار داده و با نگاهی به عوامل سیر نزولی توجه به فرهنگ عفاف و حجاب، راه‌کارهای اجرایی که باعث رشد و ترویج این فرهنگ در جامعه می‌شود را ارائه دهیم.

ثمرات و نتایج عفت‌ورزی

۱) استحکام خانواده:

یکی از کوچک‌ترین و با اهمیت‌ترین نهادهای اجتماعی یک جامعه، خانواده است.

خانواده مرکز عشق، امید و تحقق آرزوهای زیبا و شیرین دختران و پسران است. هر چه پیوند زن و شوهر صمیمی‌تر و قوی‌تر باشد، استحکام خانواده نیز بیشتر خواهد بود.

اگر عفاف و حجاب در جامعه‌ای به‌طور کامل رعایت گردد، روابط جنسی به محیط خانواده محدود شود و حریم زن و مرد در محیط بیرون از منزل حفظ شود، در نتیجه جوانان به ازدواج تمایل بیشتری پیدا کرده و خانواده‌های تشکیل شده نیز ثبات بیشتری خواهند داشت. برعکس اگر خودنمایی، آرایش و تبرّج در اجتماع رواج یابد، حریم روابط زن و مرد در اجتماع شکسته شود، و آزادی‌های منفی و افکار انحرافی در جامعه گسترش یابد در نتیجه کانون گرم خانواده به سردی می‌گراید و عشق و محبت در خانواده جای خود را به تنفر می‌دهد و نخستین کانون تربیت، مهر و عاطفه‌ی کودکان ویران می‌گردد و در نهایت آمار طلاق و فحشا به فزونی می‌گراید. بی‌تردید نهاد خانواده در پرتو پاسداری از حریم حجاب و عفاف است که درخشش و بالندگی لازم را پیدا خواهد کرد. چنان‌چه، چراغ وقتی نور افشانی می‌کند که سیم‌های متصل به آن سالم باشند و اگر پوشش این سیم‌ها از بین رفته و یا زدگی داشته باشند، نه تنها نیروی برق را به خوبی منتقل نمی‌کنند بلکه اتصال آن‌ها به یکدیگر موجب حریق و آتش سوزی می‌گردد.

زن و مرد نیز که همانند جریان مثبت و منفی دست به دست هم داده و چراغ خانواده را روشن کرده‌اند؛ می‌بایست عفاف و اعتماد متقابل را رکن اصلی این پیوند قرار دهند؛ و الّا این چراغ با آتش هوس به خاموشی خواهد گرایید.

۲) آرامش روانی:

عفاف بازدارنده‌ی بسیاری از التهابات و هیجانات روحی است. نبودن حریم میان زن و مرد، ترویج معاشرت‌های بی‌بندوبار و دیدن صحنه‌های تحریک‌آمیز، مستهجن و رکیک، هیجان‌ها و التهابات جنسی را فزونی می‌بخشد و جاذبه‌ی جنسی و تقاضای سکس را به صورت یک عطش روحی اشباع نشدنی در می‌آورد، و چون ارضای این غریزه در تمامی موارد و به صورت دل‌خواه ممکن نیست و همیشه مقرون به نوعی احساس محرومیت است باعث برهم خوردن تعادل روحی و اختلالات روانی فرد می‌شود.

اسلام با تعدیل و رام کردن این التهابات از طریق محدود کردن نگاه، خضوع در کلام،

پوشش و بالاخره رعایت عفاف در همه‌ی زمینه‌ها برای فرد، آرامش روحی و روانی به ارمغان می‌آورد.

۳) سلامت اجتماع:

حضور زنان و مردان در جامعه به صورتی که هیچ‌گونه تحریک و شائبه‌ی جنسی با آن همراه نباشد، آن جامعه را استوار و مستحکم می‌کند و عفت‌ورزی آنان در محیط تحصیل، کار، اداره، بازار و... زمینه‌ساز سلامت، پیشرفت و تعالی آن جامعه خواهد شد. لکن اگر این اصل (عفاف) مورد توجه قرار نگیرد، حریم‌ها حفظ نشود و فساد در جامعه رواج یابد، عامل تباهی و سقوط آن جامعه نیز فراهم می‌شود. به گفته منتسکیو « در حرکت دموکراسی از دست رفتن عفت، بزرگ‌ترین بدبختی‌ها و مفاسد را باعث می‌شود تا جایی‌که اساس حکومت را از بین می‌برد.» (۱)

تاریخ بشری چه در جوامع اسلامی و چه در جوامع غیر اسلامی این مطلب را به وضوح ثابت کرده است. مارشال پتن سردار نظامی فرانسه در سخنرانی خویش اعتراف کرده است که: «بزرگ‌ترین علت شکست فرانسه در جنگ با آلمان فرو رفتن در گرداب‌های شهوت و ابتلا به تن‌پروری و عیاشی بوده است.» (۲)

و یا دکتر گوستاولوبون دانشمند معروف فرانسوی درباره‌ی شکست مسلمانان در اندلس می‌نویسد: «مسلمانان حدود ۸۰۰ سال در اسپانیا قدرت را در دست داشتند و اسپانیا در این مدت مهد علم و تمدن گردیده بود تا آن‌که دشمنان با انتشار فساد و رواج مشروبات الکلی و بی‌بندوباری و بالاخره در اثر اختلاف بین زمامداران حکومت بر مسلمانان چیره شدند و مسلمانان را به زور وادار به قبول دین مسیح کردند و سپس محکمه‌های تفتیش عقاید، دستور سوزاندن این تازه مسیحیان را به بهانه این‌که به واقع به دین مسیح در نیامده‌اند، صادر کرد و بقیه را وادار به مهاجرت از آن سرزمین نمود.» (۳)

قرآن کریم سرگذشت امت‌های بسیاری را که به فساد دست زده و سرانجام هلاک و نابود گشته‌اند را نقل می‌کند. در سوره عنکبوت هلاکت قوم لوط، قوم عاد، ثمود، فرعون، سامان و قارون را بیان نموده، و می‌فرماید:

« فَكُلاًّ أَخَذْنا بِذَنْبِه فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَيْه حاصباً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِه الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا وَ ما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ »(۴)

«پس هر یک (از آنان) را به (جرم) گناهش گرفتار (عذاب) کردیم، پس بر بعضی از آنان باد شدید ریگ افشان فرستادیم، و بعضی از آنان را صیحه‌ی آسمانی (و بانگ مرگ‌بار) فرا

گرفت، و برخی را در زمین فرو بردیم، و بعضی دیگر را غرق کردیم و چنان نبود که خداوند بر آنان ستم کند، بلکه خودشان بر خود ستم کردند.»

این است نتیجه کار جوامعی بود که منحرف گشته و در گرداب فساد غوطه‌ور شدند.

۴) حفظ طراوات و زیبایی:

با توجه به آرامش روانی که زنان با مراعات عفت و حجاب به‌دست می‌آورند طراوت و زیبایی آنان پایدارتر خواهد بود. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

امیرالمؤمنین (ع)

نگهبانی کردن از زن (در خانه و در حجاب) برای حال او شایسته‌تر و برای زیباییش پاینده‌تر است

« صِيَانَةُ الْمَرْأَةِ أَنْعَمُ لِحَالِهَا وَ أَدْوَمُ لِجَمَالِهَا ـ نگهبانی کردن از زن (در خانه و در حجاب) برای حال او شایسته‌تر و برای زیباییش پاینده‌تر است.»(۵)

نفس به‌کارگیری انواع لوازم آرایش با توجه به عدم اطلاع از نوع، کیفیت و مواد ترکیبی آن در بسیاری از موارد مضر به سلامت و شادابی پوست، مو و سایر اعضاست و مشکلات متعددی را برای بانوان ایجاد می‌کند.

۵) تمرکز حواس:

با رعایت عفاف و حجاب امتیازها، آراستگی‌ها و زیبایی‌های ظاهری جهتی صحیح می‌یابد، از انحراف فکر و ذهن که همیشه مورد وسوسه‌ی شیطان است کاسته می‌گردد. حواس، فکر و ذهن متوجه ارزش‌های واقعی و کمال‌جویی می‌شود. فرد راه علم، دانش، هنر، ادب و اخلاق را در پیش می‌گیرد، استعدادها و خلاقیت‌های او شکوفا می‌شود. انسان فراغتی می‌یابد تا صحیح بیندیشد و برای ساختن سرنوشت خود، خانواده و اجتماع‌اش طراحی کند. در نتیجه جامعه‌ای که این افراد در آن زندگی می‌کنند، راه ترقی و پیشرفت را به سرعت می‌پیماید.

۶) بهداشت و سلامت جسمی:

عفت‌ورزی زمینه‌ی فساد و انحراف، که باعث ایجاد، رشد و ترویج بسیاری از آلودگی‌های جسمی است را از بین می‌برد و از این طریق نقش خود را در سلامت جسمی افراد جامعه ایفا می‌کند.

انحرافات جنسی سبب ایجاد و افزایش بسیاری از بیماری‌های پوستی و مقاربتی از قبیل:

در سمینار بین‌المللی پزشکی تهران یکی از حضار پرسیده بود: برای مصون ماندن از بیماری مقاربتی چه باید کرد؟ خانم دکتر M. O D-uncan فریاد زد «اطاعت از قوانین اسلام»

سفلیس، سوزاک، ایدز و... می‌شود. بیماری ایدز که مهلک‌ترین بیماری عصر حاضر است ابتدا در سال ۱۹۸۱ در افراد همجنس‌باز شناخته شد، ۱۳ سال بعد به‌عنوان یک اپیدمی جهانی که هر لحظه رو به گسترش است اعلام شد.

سازمان بهداشت جهانی در دسامبر۲۰۰۰ گزارش داد که تا پایان سال ۲۰۰۰ در جهان ۳۶/۱ میلیون مرد و زن و کودک حامل ویروس ایدز یا مبتلا به آن بوده‌اند. و تاکنون ۲۱/۸ میلیون نفر نیز بر اثر این بیماری جان خود را از دست داده‌اند. (۶)

از راه‌های اصلی انتقال این بیماری فساد و روابط جنسی ناسالم است و بهترین راه کنترل این بیماری رعایت عفت جنسی و مراعات دستورات و احکام اسلام است.

و جالب آنست که در سمینار بین‌المللی پزشکی تهران که با شرکت ۲ هزار متخصص از ۶۰ کشور جهان تشکیل گردید، در پاسخ یکی از حضار که پرسیده بود: برای مصون ماندن از بیماری مقاربتی چه باید کرد؟ خانم دکتر M. O D-uncan در حالی‌که منقلب گردیده بود، فریاد زد در یک جمله: «اطاعت از قوانین اسلام» (۷)

۷) پاکی رحم‌ها و نسل انسانی:

حفظ عفاف باعث می‌شود رحم‌ها پاک و نسل‌ها شناخته شده باشند. کودک باید احساس کند دارای سرپرست، پشتیبان، عزت و شخصیت است، نه موجودی وانهاده و بی‌صاحب که از عشقی آلوده و لحظه‌ای به‌وجود آمده است. در فرهنگ غنی اسلام مسأله‌ی پاکی رحم و نقش آن در سلامت فرد، خانواده و جامعه بسیار مهم قلمداد شده به گونه‌ای که «اصلاب پاک و ارحام مطهر» عاملی اساسی برای مسیر هدایت انسان و اجتماع معرفی گردیده و ارزشمندترین انسان‌ها کسانی بوده‌اند که در دامن‌های عفیف رشد کرده‌اند.

« اشْهَدُ انَّکَ کُنْتَ نُورا فِی الاصْلابِ الشَّامِخَةِ وَ الارْحامَ الْمُطَهَّرَةَ» (۸)

به وجود آمدن نسل از طرق نامشروع مفاسد زیادی را در بردارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها عدم پذیرش مسئولیت در مقابل تربیت فرزند به‌وجود آمده است، و بر فرض پذیرش، احساس طبیعی تعلق آن فرزند به خود را ندارد. به‌عبارت دیگر، حب ذات در انسان سبب می‌شود که او به متعلقات و مسائل مربوط به ذات خود علاقه‌ی بیشتری نشان دهد و

چنانچه مشخص باشد که به‌عنوان مثال این کودک، فرزند اوست، به‌طور کامل به صورت طبیعی احساس، علاقه و عاطفه‌ی او به‌سوی آن فرزند برانگیخته می‌شود و پدر را در جهت حفظ و تربیت او مصمم و استوار می‌گرداند. اما چنانچه تولید از طرق نامشروع باشد، با عدم پذیرش احساس مسئولیت، عشق، علاقه و عاطفه در قبال فرزند مواجه خواهیم بود، و این امر باعث ناهنجاری‌ها و مفاسد اجتماعی بسیار خواهد شد.

به جز موارد ذکر شده فواید و ثمرات دیگری است که در سایه عفت‌ورزی برای انسان حاصل می‌شود. از قبیل: حفظ امنیت، جلوگیری از استثمار زن، حفظ رشد عزت نفس، بالا رفتن کرامت و شخصیت زن، حفظ حریم‌ها، رشد و پیشرفت در کارها و...

علل کم توجهی به عفاف و حجاب در جامعه اسلامی

ارزش آثار و نتایج عفاف و حجاب را زمانی به خوبی می‌توان دریافت که با فقدان آن در جامعه‌ای مواجه باشیم. برای آگاهی از عوارض بی‌عفتی و بی‌حجابی باید به جوامعی مراجعه کرد که در این زمینه پیشگام بوده‌اند. در چنین صورتی خواهیم دید که به اسم تمدن و آزادی چه بسیاری عوارض فرهنگی، بهداشتی، روانی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی گریبانگیر آن جامعه شده است. کم اهمیت دادن به عفاف، حجاب و اجرای آن در جامعه خود زمینه‌های انحطاط و آثار زیان‌بار فردی و اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. شناخت عوامل مؤثر در سیر نزولی توجه به عفاف و حجاب می‌تواند ما را در تبیین هر چه بهتر راهکارهای اجرایی عفاف و حجاب یاری دهد. آن‌چه در ادامه از آن سخن به میان می‌آید، اشاره به این عوامل می باشد:

۱ـ تبیین نشدن شایسته فرهنگ اسلام:

پس از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، گرایش به دین و دیانت و انجام دستورات دینی در جامعه به نحو خوبی رشد و بالندگی داشته است. سیاستمداران کشور وضعیت اجتماعی را پاک و سالم دانسته و به تصور این‌که این روند و این فضا ادامه خواهد داشت، از برنامه‌ریزی برای تبیین و استمرار فرهنگ دینی که حجاب و عفاف نیز جزو آن است، غافل شدند و به مسائل دیگری که گمان می‌کردند از اهمیت بیشتری برخوردار است، پرداختند.

۲ـ بحران سازی‌های متعدد دشمن:

این بحران‌ها سیاستمداران حکومت دینی را به خود مشغول کرده و فرصت برنامه‌ریزی را از آنها سلب کرده است. بحران‌هایی از قبیل جنگ، بحران‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی و تنش‌های اجتماعی که همه‌ی ما مصادیق بسیاری را از اول انقلاب تا حال، شاهد بوده‌ایم.

۳ـ عدم جذابیت در ارائه برنامه‌های فرهنگی

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر سیر نزولی توجه به عفاف و حجاب در جامعه، سیاست‌های فرهنگی است. عرصه‌های فرهنگی به افراد خوش ذوق، متعهد، متدین و متخصص نیازمند است که به صورت دقیق و عمیق بتواند مسائل اسلامی را از منابع غنی اسلامی فهمیده و به شیوه‌ی صحیح ارائه دهند. با کمال تأسف، سال‌های متمادی است که تحول چندانی در کتاب‌های معارف اسلامی دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها صورت نگرفته و مطالب نیز از ذوق مناسب و جذابیت برخوردار نیست و با طبع جوان امروزی تناسب کافی ندارد. به همین علت مطالب این کتاب‌ها جوانان را جذب و اغنا نمی‌کند.

۴ـ ترویج تساهل و تسامح:

افرادی که حجاب را قید و بندی برای خود احساس کرده و مراعات آن را با آزادی مادی و جسمی خود سازگار نمی‌دانند و به دنبال راحتی و آسان بودن زندگی می‌باشند، خیلی زود به افکار و عقاید دشمن که در این زمینه القاء می‌شود، گرایش پیدا می‌کنند.

۵ـ خلأ الگوهای مناسب فرهنگی:

دشمن از این خلأ فرهنگی سود جسته و با ترویج الگوهای مصرفی، بی‌بندوباری در میان جوانان و نوجوانان کوشیده است، قبح بسیاری از مسائل غیر اخلاقی را از بین ببرد.

۶ـ بالا رفتن سن ازدواج:

بالا رفتن سن ازدواج، رعایت حجاب و عفاف را مشکل می‌کند، مشکلاتی از قبیل بالا رفتن خواسته‌های خانواده‌ی طرفین، نبودن درآمد، شغل و مسکن مناسب، سبب شده است که جوانان از ازدواج دوری گزیده و با هزینه‌های کمتری به ارضای غریزه خود بپردازند. از طرف دیگر طبع زن که طبیعتی جلوه‌گر و خودنما در برابر جنس مخالف دارد، اگر از راه‌های خدادادی و مشروع ارضا نشود به سراغ راه‌های دیگر و ناصحیح می‌رود و این مسلم است که بالا رفتن سن ازدواج بر پایین آمدن سطح حجاب و عفاف و برعکس بی‌بندوباری و بی‌عفتی بر بالا رفتن سن ازدواج اثر متقابل می‌گذارد.

۷ـ عقب‌نشینی نیروهای مذهبی:

افراط و تفریط‌هایی که به دلیل عدم به‌کارگیری روش‌های صحیح و منطقی در اجرای احکام و عمل به امر به معروف و نهی از منکر انجام گرفت، دستاویزی برای دشمن علیه نیروهای متدین شده و باعث گردیده است که آن‌ها را نیروهای خشونت‌طلب معرفی کنند. این امر باعث عقب‌نشینی نیروهای متدین گردید.

۸ــ وجود مشکلات و تصویر غلطی که زنان در جامعه از خود دارند:

تصویری که برخی زنان در جامعه از خود دارند، تصویر صحیحی نیست و از آن ناراضی‌اند. متأسفانه زن به‌عنوان جنس ضعیف، موجودی انفعالی و عامل ارضای غرایز جنسی، ناکارآمد و حاشیه‌ای معرفی می‌شود و این خلاف تصویری است که مذهب و دین از او ترسیم می‌کند. زن از ۹ سالگی به‌عنوان عضو رسمی جامعه وارد نظام عقیدتی می‌شود و به بلوغ می‌رسد ولی از آن‌جا که تربیت ما با احکام الهی فاصله دارد، تصویری که از زن ارائه می‌کنیم و آن‌را به دختران خود القا می‌نمائیم، تصویر ضعیفی است. همچنین گاه شخصیت‌های فرهنگی نگرش صحیحی نسبت به زنان ندارند. کسی که به زن نگاه ابزاری داشته باشد نمی‌تواند برای تعالی او برنامه‌ریزی کند. با این دیدگاه اشتغال زنان اصل می‌شود و گویا همه‌ی نیازهای زن به نیازهای مادی منحصر می‌گردد. (۹)

۹ــ جدایی جوانان از کانون خانواده

یکی دیگر از حربه‌های دشمن تلاش برای جدایی جوانان از کانون خانواده است. خصوصاً دختران، زیرا با جدایی آنان از خانواده ارضای عاطفی صورت نمی‌گیرد و آسیب‌پذیری و آمادگی برای القائات بیگانه دو چندان می‌شود.

۱۰ــ تبلیغات بیگانگان

بیگانگان با تبلیغ عدم کارآیی فرهنگ دینی و با شعارهای فریبنده اقدام به سست کردن اعتقادات مردم و دین‌زدایی کرده‌اند. حجاب و عفاف را سدی در برابر آزادی زن معرفی کرده و اظهار می‌دارند که اسلام مانع آزادی‌های خدادادی زن است یا مانع رسیدن به مدارج عالیه تحصیلی و فعالیت‌های اجتماعی است. سهمگین‌ترین بخشی که دشمن ابزارش را قوی‌تر کرده، وارد شدن به تحلیل فکری جوانان و والدین است. بسیاری از تحلیل‌های افراد با ارزش‌های دینی همخوان نیست. و این نشان دهنده‌ی آن است که بسیاری از حساسیت‌ها و ارزش‌ها و اعتقادات دینی در سایه‌ی تبلیغات گسترده‌ی بیگانه، سست و کمرنگ شده و گاهی هم ارزش‌ها به ضد ارزش‌ها تبدیل شده است. و والدین نیز نسبت به تربیت دینی فرزندانشان حساسیت لازم و کافی را ندارند.

شکل‌گیری انواع گروه‌های ضد اخلاقی و وارد شدن جوانان به گروه‌هایی از قبیل رپ، هوی متال و... آرایش کردن دختران به انواع طرح‌ها و مدل‌های زننده، شاهد مثال‌هایی بر این مدعاست.

راهکارهای اجرایی عفاف

هر چه بر میزان پیشرفت و توسعه‌ی علمی بشر امروز افزوده می‌گردد، نیاز او به اخلاق، معنویت و ارزش‌های انسانی بیشتر می‌شود. علت این‌که چرا هر روز گرایش‌های دینی در سطح جهان بیشتر خودنمایی می‌کند، آیا جز این است که پیشرفت و توسعه‌ی تکنولوژی بدون لحاظ نیازهای حقیقی انسان به امور دیگر، هرگز نتوانسته پاسخ‌گوی خواست‌های درونی انسان‌ها باشد؟

حال چه باید کرد؟ چگونه می‌توان برای بهبود وضعیت انسان‌ها و به‌ویژه قشر جوان که نقش بیشتری در آینده‌سازی فردای جامعه دارند راهبرد عملی ارائه داد؟ آن‌چه در ذیل آمده است بخشی از راه‌کارهایی است که با سرمایه‌گذاری در جهت اجرای آن‌ها می‌توان شاهد جامعه‌ای با هویت و بالنده بود.

۱. تقویت ایمان:

یکی از راه‌های مبارزه با فساد و گناه (بلکه مهم‌ترین آن‌ها) ، تقویت ایمان است. تلاش برای بیداری وجدان‌ها، توجه دادن به خدا و حسابرسی روز جزا، مسأله‌ی عمل و عکس‌العمل در نظام جهان، سبب تقویت ایمان در انسان است. ایمان بازدارنده‌ی از گناه، موجب روشن‌بینی، یافتن راه صحیح، حفظ و حراست وجود و مایه‌ی تقواست. باید این باور و یقین در انسان به‌وجود آید که جهان بی‌حساب و بیهوده آفریده نشده، آدمی کیفر و پاداش عمل خود را می‌بیند. کسانی‌که معتقد به خدای متعال نیستند و تقوا و ایمان در دلشان استقرار ندارد، دست به هر عمل خلافی می‌زنند.

۲. دادن آگاهی‌های فرهنگی و اجتماعی:

تلاش برای هشیار کردن بی‌خبران در مورد زندگی، ضرورت‌های آن، بیان مفاسد بی‌بندوباری‌ها، عواقب بد امور، عوارض بی‌عفتی و بی‌حجابی در جامعه از راه‌های اصلاح جامعه است.

باید افراد آگاهی یابند که ترویج بی‌عفتی و بی‌حجابی در جامعه از توطئه‌ها و دسیسه‌های اجانب و استعمارگران است.

«مستر همفر»، جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی، در خاطرات خود می‌نویسد:

«در مسئله بی‌حجابی زنان باید کوشش فوق‌العاده‌ای به‌عمل آوریم تا زنان مسلمان به بی‌حجابی و رها کردن چادر مشتاق شوند، پس از آن‌که حجاب زن با تبلیغات وسیعی از میان رفت وظیفه‌ی مأموران ما آن است که جوانان را به عشق‌بازی و روابط نامشروع با زنان

تشویق کنند و بدین وسیله فساد را در جوامع اسلامی گسترش دهند. لازم است زنان غیرمسلمان به‌طور کامل بدون حجاب ظاهر شوند، تا زنان مسلمان از آن‌ها تقلید کنند.»(۱۰)

و یا «فرانتس فانون» در کتاب «انقلاب الجزایر» می‌نویسد:

«اگر بخواهیم به تار و پود جامعه‌ی الجزایری، هجوم بریم و استعداد مقاومت آنان را از میان برداریم، باید در ابتداً زنها را تحت سلطه قرار دهیم.» آن‌ها با صراحت می‌گفتند: «زنها را در دست بگیریم، همه چیز به‌دنبال آن خواهد آمد.»

فرانتس فانون می‌گوید: «هر چادری که دور انداخته شود، افق جدیدی را که بر استعمارگر ممنوع بود، در برابر او می‌گشاید، و بدن الجزایری را که عریان شده است، به‌صورت کامل به او نشان می‌دهد. و پس از دیدن هر چهره‌ی بی‌حجابی، امیدهای حمله‌ور شدن اشغالگر، ده برابر می‌شود. هر چادری که می‌افتد و هر چهره‌ای که به نگاه جسور و ناآرام اشغالگر عرضه می‌گردد، برگردان این معنی است که الجزایر، به انکار وجود خویشتن آغاز کرده و هتک ناموس را از جانب اشغالگر پذیرفته است.» (۱۱)

فرانتس فانون:

هر چادری که می‌افتد و هر چهره‌ای که به نگاه جسور و ناآرام اشغالگر عرضه می‌گردد، برگردان این معنی است که الجزایر، به انکار وجود خویشتن آغاز کرده و هتک ناموس را از جانب اشغالگر پذیرفته است

خداوند متعال درباره‌ی توطئه و برنامه‌ریزی منافقان در زمینه‌ی نفی عفت عمومی، می‌فرماید: « إِنَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشیعَ الْفاحِشَةُ فِی الَّذینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ... » (۱۲)

یعنی: منافقان کسانی هستند که به اشاعه فساد و فتنه‌گری تمایل دارند و مرحله‌ی اول کارشان گسترش وسوسه و هوس است، سعی می‌کنند به هیجانات عاطفی جوان‌ها دامن بزنند تا فساد در بین ایمان آورندگان علنی شود.

۳. بهبود بخشیدن معیشت مردم:

علامه طباطبایی(ره) در این‌باره می‌نویسد: « مهم‌ترین چیزی که جامعه انسانی را بر اساس خود پایدار می‌دارد، اقتصادیات جامعه است که خدا آن را مایه قوام اجتماعی قرار داده، و ما اگر انواع گناهان و جرائم و جنایات و تعدیات و مظالم را دقیقاً آمارگیری کنیم و به جستجوی علت آن بپردازیم خواهیم دید که علت بروز تمامی آن‌ها یکی از دو چیز است:

یا فقر مفرطی است که انسان را به اختلاس اموال مردم از راه سرقت، راهزنی، آدم‌کشی، گران‌فروشی، کم‌فروشی، غصب و سایر تعدیات وادار می‌کند، و یا ثروت بی‌حساب است که انسان را به اسراف و ول‌خرجی در خوردن، نوشیدن، پوشیدن، تهیه سکنی و همسر، و بی‌بندوباری در شهوات، هتک حرمت‌ها، شکستن قرق‌ها و تجاوز در جان، مال و ناموس دیگران وامی‌دارد. و همه‌ی این مفاسد که از این دو ناحیه ناشی می‌شود هر یک به اندازه‌ی خود تاثیر مستقیمی در اختلال نظام بشری دارد... وقتی این نظام مختل گردد و هر کس به خود حق دهد که هر چه به‌دستش می‌رسد تصاحب کند، و از هر راهی که برایش ممکن باشد ثروت جمع نماید قهراً سنخ فکرش چنین می‌شود که از هر راهی که ممکن شد باید مال جمع‌آوری کرد چه مشروع و چه نامشروع، و به‌هر وسیله شده باید غریزه‌ی جنسی را اقناع و اشباع کرد چه مشروع و چه نامشروع، و هر چند به جاهای باریک هم بکشد. و پر واضح است که وقتی کار بدین‌جا بکشد شیوع فساد و انحطاط‌های اخلاقی چه بلایی بر سر اجتماع بشری درمی‌آورد، محیط انسانی را به صورت یک محیط حیوانی پستی در می‌آورد که جز شکم و شهوت هیچ همی در آن یافت نمی‌شود، و به هیچ سیاست و تربیتی و با هیچ کلمه حکمت‌آمیز و موعظه‌ای نمی‌شود افراد را کنترل نمود.» (۱۳)

اگر در مقابل این فقر و غنای مذموم، قناعت را پیشه‌ی خود کنیم، آسایش و راحتی فراهم می‌شود. در چنین وضعی عفت‌ورزی معنا می‌یابد و راه تعالی گشوده می‌شود.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده است: « **مَنِ اقْتَنَعَ بِالْكَفَافِ أَدَّاهُ إِلَى الْعَفَاف** » (۱۴) هر که به کفاف قناعت کند به پاکدامنی کشانده می‌شود.

بنابراین این کوشش در وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم و تقسیم عادلانه‌ی ثروت در جامعه می‌تواند عاملی برای رسیدن جامعه به سعادت و صلاح (حیات طیبه) باشد.

۴. معرفی الگوی مناسب برای جوانان:

جوانان که آینده‌ساز فردای جامعه‌اند، نیازمند مدل و الگو می‌باشند. فرزندان ما در مدت کوتاهی رشد کرده و وارد جامعه می‌شوند. ازدواج کرده و در نقش مادری و یا پدری به انجام وظیفه می‌پردازند. طبعاً باید موضعی را در زندگی انتخاب و به اتخاذ راه و روشی بپردازند این برایشان مهم است که بدانند بر اساس چه الگو و چه روشی باید به پیش روند و چه کسانی حق دارند پیشوا و قائدشان در جریان زندگی باشند. جستجوی الگو و مدل برای زندگیشان یک اصل و یک قاعده است و طبیعی است که هر قدر مدل‌ها کامل‌تر و سالم‌تر و جامع‌تر باشند امکان رشد و موفقیت برایشان بیشتر است. وجود زمینه‌ی تقلید در انسان و

میل به قهرمان‌جویی سبب می‌شود که بسیاری از افراد ناخودآگاه به دنبال الگویی روان شوند. و همه حرکات و روش‌ها و پوشش‌ها و آرایش‌های خود را بر آن اساس استوار سازند. در نظام تربیتی اسلام به ارائه مدل توجه بسیاری شده است. خداوند در قرآن به معرفی انسان‌های نمونه اعم از زن و مرد پرداخته و مؤمنان را به انتخاب راه و روش آن‌ها رهنمون می‌دارد. در نقش کلی و اساسی تربیتی، پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای مردم اسوه است.

« لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَة»(۱۵) و به دنبال ایشان حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها اسوه است که سیدة نساء العالمین، پیشوای عظیم‌الشأن زنان و پاسدار حریم عفاف است.

حضرت یوسف(ع)، حضرت مریم(س) که دو مظهر عفاف‌اند، اسوه‌اند. «اگر انسانی وارسته شد، الگوی دیگر انسان‌ها است، اگر مرد است، الگوی مردم است نه مردان و اگر زن است، الگوی مردم است نه زنان.» (۱۶)

بنابراین سیاستمداران حکومت دینی باید به این اصل توجه بیشتری کرده و با معرفی و تبلیغ الگوهای مناسب و موفق این خلأ را در جامعه پر کنند تا جوانان راه را به اشتباه نرفته و فلان خواننده و هنرپیشه و یا بازیگر غربی را الگوی خود قرار ندهند.

۵. تسهیل در امر ازدواج و ارائه آگاهی‌های لازم در این خصوص:

ازدواج یکی از مراحل معقول زندگی هر انسانی به‌شمار می‌رود و اجتناب از آن به‌طور حتم صدمات جبران ناپذیری را به حیات انسانی وارد می‌سازد. از اهم وظایف برنامه‌ریزان، مسئولین، خانواده‌ها و... این است که زمینه‌ی ازدواج جوانان را فراهم و ساده‌تر نموده و آن‌ها را به این امر مهم تشویق کرده و سعی نمایند موانع و مشکلاتی از قبیل: شغل، مسکن و نداشتن استقلال اقتصادی که جوانان بر سر راه ازدواج خود احساس می‌کنند را مرتفع سازند. وسائل ارتباط جمعی در جهت نزدیک کردن ملاک‌های متضاد والدین و جوانان که در واقع ناشی از اختلاف نگرش و دیدگاه دو نسل متفاوت است بکوشند، و تلاش نمایند تا فرزندان جوان بتوانند از تجربیات والدین خویش بیشتر استفاده نمایند و والدین نیز در الگوهای همسر گزینی به نگرش و عقیده‌ی جوانان اهمیت بیشتری دهند. و برای آگاهی بهتر جوانان در خصوص ازدواج به ایجاد مراکز مشاوره‌ی ازدواج، مراکز آگاهی‌بخش در خصوص انتخاب همسر، برگزاری سمینارهایی با موضوع ازدواج پرداخته شود تا بدینوسیله زمینه‌ی ازدواج‌های موفق فراهم شود و زمینه‌ی بروز انحرافات، هر چه بیشتر از بین برود.

نکته‌ای که خیلی کم‌تر به آن توجه می‌شود این است که بزرگ‌ترین مشکل ازدواج جوانان قبل از آن که مسائل اقتصادی باشد؛ مسائل فرهنگی و عقیدتی است.

۶. ایجاد محیط‌های امن برای بانوان:

اگر محیط‌های شغلی زنان امن باشد و تماس آن‌ها در محیط کار با نامحرم کمتر شود، فشاری که از ناحیه‌ی حفظ حجاب برای عده‌ای ممکن است ایجاد شود، کاهش می‌یابد.

۷. ایجاد مراکزی با محیط سالم

ایجاد مراکز تفریحی، ورزشی و هنری که ضمن ایجاد محیطی سالم برای اوقات فراغت جوانان از جاذبه‌های خوبی نیز برخوردار باشد.

۸. نظارت و کنترل بر واردات محصولات فرهنگی

۹. برخورد قضایی

شناسایی، تعزیر، تهدید و برخورد با مفاسد اجتماعی توسط دستگاه قضایی و نیروهای انتظامی.

پی‌نوشت‌ها

۱) روح‌القوانین، منتسکیو، ص۱۰۷
۲) چرا فرانسه شکست خورد، آندره موروا
۳) تمدن اسلام و غرب، ص ۳۳۵-۳۳۳
٤) عنکبوت/٤٠
٥) ترجمه غررالحکم محلاتی ج۲ ص٤٦٦
٦) روزنامه آفتاب، شماره ٤٠٤، مورخه۸۰/٤/۷
۷) روزنامه جمهوری اسلامی ۸۰/٤/۲۱
۸) زیارت وارث
۹) اقتباس از کتاب فرهنگ حجاب بیم‌ها و امیدها ص٤۹-٤٦
۱۰) خاطرات همفر، ص۸٤
۱۱) انقلاب الجزایرص۱٤
۱۲) نور/۱۹
۱۳) ترجمه‌المیزان، ج۹ ص۳۳۰
۱٤) غررالحکم ص۳۹۳
۱٥) احزاب/۲۱
۱٦) زن در آیینه جلال و جمال، آیت‌الله جوادی آملی ص۱٥۳

یک سبد بوی بهشت

تعالیم خانواده در کلام حضرت رضا علیه السلام

قربانعلی محمدی مقدم

مقدمه:

۱ـ اهمیت، ضرورت و زمان ازدواج

الف) رسیدن به کمال با ازدواج

ب) عبادت انسان متأهل ارزشمندتر است

ج) گسترش روابط اجتماعی با ازدواج

د) سن ازدواج نباید به تأخیر بیفتد

۲ـ انتخاب همسر

الف) ترجیح ویژگی‌های معنوی بر مسائل مادی

ب) اخلاق خوب از مهم‌ترین معیارها

ج) در انتخاب از خداوند راهنمایی بخواهیم

۳ـ شروط و مراسم ازدواج

الف) مهریه‌ی بالا خوشبختی نمی‌آورد

ب) دیگران را در شادی ازدواجمان سهیم کنیم

ج) ازدواج را در آرامش شب جشن بگیریم

٤ـ روابط همسران

الف) در زندگی از قرآن یاد بگیریم

ب) با همسر خود نیک رفتار باشیم

ج) شادی بخش یکدیگر باشیم

د) در زندگی زناشویی کارگزاران خداوند باشیم

۵ـ اقتصاد خانواده

الف) در زندگی تدبیر داشته باشیم

ب) در برآوردن نیازهای خانواده‌مان بکوشیم

یک سبد بوی بهشت

تعالیم خانواده در کلام حضرت رضا علیه السلام

مقدمه:

پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود: هیچ بنیانی گذاشته نشده است که در نزد خداوند گرامی‌تر از ازدواج باشد.

از این حدیث نورانی می‌توان به اهمیت نهاد خانواده در دین اسلام پی برد. خانواده به عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماعی، سنگ بنای اولیه‌ی اجتماع انسانی است. سلامت و سعادت جامعه بشری به سلامت و سعادت نهاد خانواده وابسته است. در برخی جوامع امروزی که در آن‌ها خانواده ارزش و جایگاه والای خود را از دست داده، شاهد روند رو به رشد آسیب‌های فردی و اجتماعی، ناامنی روانی، تشویش و اضطراب و... هستیم.

استحکام خانواده، ضامن حفظ حرمت و کرامت انسان است و برای زیستن آدمی، هیچ محیطی دلپذیرتر از کانون گرم خانواده نیست.

متأسفانه در روزگار ما این نهاد مقدس، در معرض بسیاری از تهدیدها قرار دارد. به همین دلیل، ضرورت تشکیل خانواده و دانستن وظایف و حقوق افراد آن به یادآوری و بازآموزی نیاز

دارد و آموزش مهارت‌های زندگیِ خانوادگی به یکی از ضروری‌ترین نیازهای انسان امروز تبدیل شده است. اگر خود را از این‌گونه آموزش‌ها بی‌نیاز بدانیم، چه بسا دیر یا زود خانواده‌ی خود ما نیز به این‌گونه آفت‌ها و آسیب‌ها دچار شود.

در میان تمامی تعالیمی که به‌عنوان آموزش خانواده مطرح می‌شود، بی‌تردید با اعتمادترین و ارزشمندترین آموزه‌ها، توصیه‌های گران‌سنگ پیشوایان دینی است.

نوشته‌ای که پیش‌رو دارید، به طور اجمال و تیتروار شامل نکات لازم و اساسی پیرامون اهمیت و ضرورت این پیوند خجسته و مهارت‌های ارتباطی همسران و... است که در بیان نورانی عالم آل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضرت امام‌رضا علیه‌السلام جلوه‌گر شده است. امید است تمام خانواده‌های مسلمان، با پیروی از رهنمودهای ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام آرامش و سعادت دنیا و آخرت را قرین زندگی خود سازند.

۱ـ اهمیت، ضرورت و زمان ازدواج

الف) رسیدن به کمال با ازدواج

نیازهای عاطفی و جسمی انسان تنها در کنار همسر تأمین می‌شود و این تأمین نیاز، آرامشی فراهم می‌کند که در سایه‌ی آن انسان می‌تواند به سوی خواسته‌های عالی‌تر خود گام بردارد. به همین دلیل پیشوایان دینی ما گفته‌اند که با ازدواج، نیمی از دین انسان از شر شیطان حفظ می‌شود و انسان با بهره‌مندی از این امنیت می‌تواند به حفظ نیم دیگر خود بیندیشد.

مسئولیت‌پذیری، پرهیز از خودکامگی و بسیاری از فضایل دیگر را می‌توان برشمرد که با ازدواج به‌دست می‌آیند.

برای سیر انسان به سوی کمال، هیچ بستری مساعدتر و مناسب‌تر از خانواده نیست.

امام‌رضا علیه‌السلام فرمود:

زنی نزد امام باقر علیه‌السلام رسید و عرض کرد: « می‌خواهم برای رسیدن به فضل و کمال هرگز ازدواج نکنم.»

حضرت فرمود: « این کار را نکن. اگر خودداری از ازدواج، فضیلت و کمالی در برداشت، فاطمه سلام‌الله‌علیها به درک این فضیلت از تو شایسته‌تر بود، در حالی که هیچ کس در فضیلت و کمال بر او پیشی ندارد.»(۱)

ب) عبادت انسان متأهل در نزد خداوند ارزشمندتر است

خانواده همچون دژی محکم است که آدمی در آن از تیررس بسیاری از لغزش‌ها مصون می‌ماند و زمینی حاصل‌خیز است که در آن استعدادهای معنوی انسان رشد می‌کند.

انسان متأهل با احترام به قانون طبیعت، آسایش روانی را برای خود به ارمغان می‌آورد و با اطاعت از دستور الهی به او تقرب می‌جوید و بر حرمت و کرامت خود در نزد خداوند می‌افزاید.

ازدواج، بهانه نزول رحمت الهی است. با داشتن شریک زندگی این رحمت را از آن خود خواهیم ساخت.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

مردی نزد امام باقر علیه‌السلام رسید. حضرت فرمود: «ازدواج کرده‌ای؟»

مرد گفت: «نه»

حضرت فرمود: «دنیا و هر آن‌چه در آن است را دوست ندارم اگر شبی بی‌همسر به سر کنم. دو رکعت نمازی که فرد متأهل می‌گزارد برتر از عمل مجردی است که شب زنده‌داری کند و روزها روزه‌دار باشد.» (۲)

ج) گسترش روابط اجتماعی با ازدواج

در زندگی خود با افراد گوناگونی در ارتباط هستیم. رشد اجتماعی انسان در گسترش روابط انسانی اوست. وقتی تشکیل خانواده می‌دهیم این ارتباطات ناگهان بسیار گسترده‌تر می‌شوند. مرد با خانواده و خویشاوندان همسرش آشنا می‌شود و زن نیز با خانواده و خویشاوندان مرد زندگی‌اش. ارمغان این‌گونه روابط، همنشینی و آشنایی با افراد مختلف و بالطبع تجربه‌اندوزی و ایجاد دوستی‌هایی ارزشمند است.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

«اگر درباره‌ی ازدواج دستوری از خداوند و پیامبر هم صادر نشده بود، فایده‌هایی همچون نزدیکی خویشان و پیوند با بیگانگان کافی بود که خردمند موفق و هدفمند را به ازدواج ترغیب کند.» (۳)

د) سن ازدواج نباید به تأخیر بیفتد

همان‌گونه که طبیعت جهان، چهار فصل گوناگون دارد طبیعت وجود انسان نیز دست‌خوش تغییرات و بهار و تابستان و پاییز و زمستان دارد. نخستین سال‌های پس از بلوغ،

بهار جوانی است و مناسب‌ترین زمان برای ازدواج انسان است. بنابراین اگرچه برای ازدواج، باید شرایط و لوازم دیگر آن نیز مهیا باشد، باید کوشید که تدارک و تحصیل در این شرایط، سن طبیعی ازدواج را به تأخیر نیندازد.

بی‌توجهی به سن مناسب ازدواج، پیامدهای اجتماعی و فردی بسیاری به همراه دارد. هنگامی که در جامعه‌ای سن ازدواج بالا می‌رود تغییرات اخلاقی فراوانی در آن جامعه رخ می‌دهد که شوم‌ترین آن‌ها بی بندوباری‌های اخلاقی است.

با ازدواج به موقع، دست شیطان از پشت بسته می‌شود.

امام رضا علیه‌السلام [با ذکر حدیثی قدسی] فرمود:

«دختران شما همانند میوه‌ی درخت می‌باشند. هرگاه میوه‌ی درخت رسید، چاره‌ای جز چیدن آن نیست و اگر چیده نشود، تابش خورشید آن را تباه می‌سازد و وزش باد مزه‌ی آن را از بین می‌برد.» (۴)

۲ـ انتخاب همسر

الف) ترجیح ویژگی‌های معنوی بر مسائل مادی

آغاز زندگی همسران آغاز یک عشق زیباست و هرگز نمی‌توان با مادیات، دل کسی را تصاحب کرد. اگر چه رفاه اقتصادی در زندگی از اهمیت برخوردار است اما آنچه به فرد، آسایش و امنیت خاطر می‌دهد و احساسات عاطفی او را سیراب می‌سازد و در او احساس کامیابی و خوشبختی به‌وجود می‌آورد، زندگی در کنار فردی است که به صفات اخلاقی والا آراسته باشد. تنگناها و مشکلات مالی همیشه وجود دارند. اگر معنویات را در زندگی اصل قرار دهیم، در رویارویی با این‌گونه مسائل توانمند خواهیم بود. بسیاری از همسران را می‌توانیم پیدا کنیم که با وجود مشکلات اقتصادی، کانون خانواده‌شان را شکل داده و با یاری هم دشواری‌ها را پشت سر نهاده‌اند. اگر باور کنیم که آن «پیوند دهنده‌ی قلب‌ها» ما را یاری می‌کند دیگر از این بابت دغدغه‌ای نخواهیم داشت. او تمام همسران را ضمانت کرده است. باید به او خوشبین بود.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

«هرگاه خواستگاری آمد که دیندار و با اخلاق بود، خواسته‌اش را بپذیر و از تنگدستی‌اش هراسی به دل راه نده. خداوند خود فرموده است: (نور/۳۲) اگر مردان مجرد ازدواج کنند و فقیر باشند خداوند از فضل خود بی‌نیازشان می‌سازد.» (۵)

ب) اخلاق خوب از مهم‌ترین معیارهای انتخاب همسر

در انتخاب شریک زندگی به قواعد و معیارهایی نیاز داریم. مرد و زن باید همتا و مناسب هم باشند تا در عین استقلال شخصیتی، توانایی اداره‌ی خانواده و روابط زناشویی را داشته باشند. تمکن مالی، تناسب فرهنگی و اجتماعی، سطح تحصیلات، شکل ظاهری و... همه از معیارهای انتخاب همسر است. برخورداری از بلوغ فکری، داشتن حس مسؤولیت‌پذیری، آمادگی جسمی و روانی و... همه از نکاتی است که در هنگام انتخاب همسر باید مورد توجه قرار گیرد. اما در این میان آنچه از همه مهم‌تر است داشتن اخلاق خوب است، چرا که محال است در کنار فرد بداخلاق خوشبختی را تجربه کنیم.

شخصی در نامه‌ای به حضرت رضا علیه‌السلام نوشت: یکی از بستگانم درخواست وصلت با من را دارد ولی بداخلاق است.

حضرت در جواب او نوشت:

«اگر اخلاقش بد است با او ازدواج نکن.» (۶)

ج) در انتخاب شریک زندگی از خداوند راهنمایی بخواهیم

گاه اتفاق می‌افتد در مواجهه با بسیاری از مسائل و از جمله انتخاب همسر به تردید و سردرگمی دچار می‌شویم.

در این‌گونه موارد اگر پس از مشاوره و اندیشه راهی پیدا نکردیم بهتر است از خداوند کمک بخواهیم و از او طلب خیر کنیم؛ زیرا آن‌کس که با خدا مشورت کند از سرگردانی رهایی می‌یابد و پشیمان نخواهد شد. باور داشته باشیم که با توکل بر خداوند به بهترین انتخاب خواهیم رسید.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

« هرگاه خواستی پیوند ازدواج ببندی، از خداوند طلب خیر (استخاره) کن و آن‌گاه اقدام نما. پس نمازی بگزار و دست‌هایت را رو به آسمان بلند کن و بگو: خدایا می‌خواهم ازدواج کنم. بهترین، خوش‌ترین، و پارساترین بانو را نصیبم‌ساز تا حافظ من و زندگی‌ام باشد.» (۷)

توجه داشته باشید آن‌چه در این روایت آمده است طلب خیر به‌وسیله نماز و دعاست. نه آن‌که بدون هیچ تحقیق و تلاشی سریع به دنبال را استخاره با قرآن یا تسبیح و امثال آن باشیم. البته بعد از استفاده از عقل و تلاش و تحقیق اگر بازهم به نتیجه نرسیدیم می‌توان از استخاره این‌چنینی کمک گرفت.

۳ـ شروط و مراسم ازدواج

الف) مهریه‌ی بالا خوشبختی نمی‌آورد

مهریه، پیشکشی است که مرد به همسر خود تقدیم کرده است و آن را نشانه‌ی صداقت و احترام قلبی‌اش به او در هنگام خواستگاری می‌داند. نه ازدواج یک قرارداد مالی است و نه زن، کالایی برای خریداری. مهریه، بهانه‌ی عاشقانه‌ای است برای یک زندگی زیبا. پس نسبت به آن سخت‌گیری نکنیم و باور کنیم مهریه‌ی بالا، مهر و خوشبختی نمی‌آورد. خوب است در این زمینه بزرگانی را الگو قرار دهیم.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

«هنگامی که ازدواج می‌کنی بکوش مقدار مهریه از مهرالسنه(۸) بیشتر نگردد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با این مقدار مهریه ازدواج کرد.» (۹)

ب) دیگران را در شادی ازدواجمان سهیم کنیم

از آن‌جا که پیوند خجسته‌ی ازدواج، می‌باید علنی صورت بگیرد و به اطلاع دیگران برسد، بنابراین مراسم و حضور نزدیکان در آیین ازدواج ضرورت می‌یابد. از سوی دیگر هر بهانه‌ای که سبب نزدیکی انسان‌ها به یکدیگر شود ارزشمند است و مراسم ازدواج، یکی از این بهانه‌های شادی‌آفرین است، به همین دلیل در دین مبین اسلام، به ولیمه دادن در روز عروسی سفارش شده است. ولیمه دادن از پسندیده‌ترین سنت‌هاست، چرا که اگر با خوردن غذا قوت جسمی می‌گیریم، با اطعام قدرت روحی می‌یابیم.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

«از سنت‌های اسلامی به هنگام ازدواج، برگزاری مراسم و غذا دادن به دیگران است.» (۱۰)

اما به یاد داشته باشیم که اول در مراسم ازدواج اسراف نکنیم زیرا اطعام نمودن مستحب و اسراف نمودن حرام است و اگر با حرام دنبال امر مستحبی باشیم در آن هیچ خیر و برکتی نیست. دوم در کنار سفره‌ی خود برای گرسنگان و مستمندان نیز جایی باز کنیم.

رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: « **بئس الطّعام طعام العرس یطعمه الأغنیاء و یمنعه المساکین** ـ چه بد است غذای عروسیِ که ثروتمندان از آن بخورند و فقیران محروم مانند.» (۱۱)

رسول اکرم(ص): چه بد است غذای عروسیِ که ثروتمندان از آن بخورند و فقیران محروم مانند

و همان حضرت فرمود: « شرّ الطّعام طعام الولیمة یدعی إلیه الشّبعان و یحبس عنه الجائع ــ بدترین غذاها غذای ولیمه‌ای است که سیر را به خوردن آن دعوت می‌کنند و گرسنه را از آن باز می‌دارند.» (۱۲)

ج) ازدواج را در آرامش شب جشن بگیریم

شب، بهار پاکان و بوستان نیکان است، در شب، انسان به طبیعت و آفریدگار نزدیک‌تر است. شب، زمان نیایش‌های عارفانه و نجواهای عاشقانه است. شب، مایه‌ی آرامش و زن، آرام دل است.

شبانگاه، آن هنگام که آسمان، چادر گلدوزی شده خود را بر دوش عروس ماه می‌افکند، زیباترین لحظه‌ها برای آیین ازدواج است.

امام‌رضا علیه‌السلام فرمود:

« سنت و آیین اسلام چنین است که مراسم ازدواج، شبانه انجام گیرد، زیرا خداوند شب را عامل آرامش قرار داده است و زن، نیز مایه‌ی آرامش است.» (۱۳)

٤ـ روابط همسران

الف) در زندگی از قرآن یاد بگیریم

هنگامی که فضای خانواده با عطر معنویت قرآن معطر می‌گردد، زندگی رنگی دیگر می‌گیرد، در مواجهه با مشکلات نگاه‌مان متفاوت می‌شود؛ ناامیدی و شتابزدگی جای خود را به امیدبخشی و بردباری می‌دهد و در روابط میان اعضای خانواده‌مان نرم‌خو می‌شویم. قرآن استوارترین پناه‌گاه ماست.

تبرک جستن از کلام الهی، برکت بی‌پایان خداوند را بر زندگی ما نازل خواهد کرد. شیطان از خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت می‌شود، می‌گریزد و در آن خانه بوی پر و بال ملائک خواهد پیچید.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

« برای خانواده‌ی خود بهره‌ای از قرآن قرار دهید تا برای خانواده گشایش حاصل شود، خیر فراوان گردد و اهل خانه در برکت و فزونی باشند.» (۱۴)

ب) با همسر خود نیک رفتار باشید

هنگامی که مرد و زن در زندگی مشترک خود رفتاری نیک داشته باشند نه تنها زندگی خانوادگی خود را سامانی استوار می‌بخشند بلکه از نظر روحی و روانی نیز آثار مثبتی خواهند یافت. در حقیقت، نیک رفتاری نخستین اصل است که مرد و زن می‌باید به آن پایبند باشند، چرا که بدون آن، رسیدن به آرامش که ضامن بقای خانواده و بستر تحصیل کمالات است، فراهم نخواهد شد. نیک رفتاری همسران با یکدیگر شرط الهی است.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

« در قیامت آن کس به من نزدیک‌تر است که در دنیا خوش اخلاق و نسبت به خانواده خود نیک خوتر باشد.» (۱۵)

ج) شادی بخش یکدیگر باشیم

یکی از وظایف زن و مرد نسبت به هم حفظ نشاط و شادی یکدیگر است. شادکامی در زندگی زناشویی، یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سلامت و بهداشت روانی است. شادی، چراغی است که کانون خانواده را فروزان نگه می‌دارد. زن و مردی که باعث خوشی یکدیگر می‌شوند پیام‌رسان شور و نشاط زندگی یکدیگرند و با انبساط خاطر در زیر یک سقف زندگی را ادامه خواهند داد. با شاد کردن هم پسندیده‌ترین کار را انجام داده‌ایم.

امام رضا علیه‌السلام به نقل از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

« هر مردی که زنش را خشنود کند، خداوند در روز قیامت مسرورش خواهد کرد.» (۱۶)

د) در زندگی زناشویی کارگزاران خداوند باشیم

خداوند زن و مرد را مکلف به حسن معاشرت با یکدیگر کرده است. اگر با یکدیگر خوش رفتار باشیم زندگی سعادتمندانه و سرشار از امید را برای خود رقم خواهیم زد.

در روابط زناشویی سعی کنیم با یکدیگر مهربان باشیم، به هنگام اختلافات با هم مدارا کنیم، نگاه‌ها با خشم و غضب همراه نباشد و در یک جمله، حافظ تمامی حقوق یکدیگر باشیم. اگر چنین کنیم از کارگزاران خداوند خواهیم بود و به هیچ‌وجه ناامید نخواهیم گشت.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

« بهترین زنان آن‌هایی‌اند که خوش‌خو باشند، مدارا کنند، در غیاب همسرشان حافظ آبرو و مال او باشند. چنین کسانی کارگزاران خدایند و کارگزار خدا مأیوس نمی‌شود.» (۱۷)

۵ـ اقتصاد خانواده

الف) در زندگی، برنامه‌ریزی و تدبیر داشته باشیم

مهم‌تر از میزان درآمد خانواده، مصرف صحیح و مدبرانه‌ی آن است. زن و مرد هر دو باید به میزان درآمد خانواده، توجه داشته باشند و هزینه‌های خود را بر آن اساس تنظیم کنند. گاه باید برای یک هزینه‌ی ضروری‌تر در هزینه‌های دیگر صرفه‌جویی کرد. اگر مرد و زن، برنامه‌ریزی اقتصادی داشته باشند زندگی خود را قوام می‌بخشند و در مواجهه با مشکلات و گرفتاری‌های اقتصادی زمین‌گیر نخواهند شد.

امام‌رضا علیه‌السلام فرمود:

« سزاوار است که مؤمن (در صورت نداشتن توانایی) در زمستان از خوراک افراد خانواده بکاهد و به امکانات گرمایی آنان بیفزاید.» (۱۸)

ب) در برآوردن نیازهای خانواده‌مان بکوشیم

زن و شوهر در زندگی وظایف و احتیاجات گوناگونی دارند که شناخت و برآوردن آن در زندگی خانوادگی از وظایف هر دو است.

همسران با برآوردن نیازهایشان نشاط و شادی را به زندگی‌شان تقدیم می‌کنند و پایه‌های خانواده را استحکام می‌بخشند.

با این حال در اسلام، تأمین نیازهای اقتصادی خانواده بر عهده مرد است و مرد باید بداند که با ازدواج، مسؤولیتی را عهده‌دار شده که باید حق آن را ادا کند. او باید بداند که شرایطش با دوران تجرد فرق کرده و دیگر نمی‌تواند فقط به نیازها و علایق شخصی خود بپردازد. محبوب‌ترین ما در نزد خداوند کسی است که برای خانواده‌اش سودمندتر باشد.

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

« کسی که برای برطرف کردن نیازهای خانواده به دنبال بخشش الهی کوشش می‌کند، پاداشی برتر از مجاهدان در راه خدا دارد.» (۱۹)

ج) در مخارج زندگی اعتدال داشته باشیم

اعتدال و میانه‌روی، نیمی از زندگی است. انسان خردمند در تمام امور زندگی معتدل و میانه‌رو است. حتی اگر از استطاعت مالی کافی هم برخورداریم، باز باید در مسائل اقتصادی، به اندازه‌ی نیاز مصرف کنیم و از اسراف بپرهیزیم.

یکی از راهکارهای موفقیت مرد و زن در زندگی زناشویی، قانع بودن به روزی مقدّر و پرهیز از تجملات، چشم و هم‌چشمی‌ها و هزینه‌های اضافی است. خوش‌ترین زندگی را کسی تجربه می‌کند که همسری قانع داشته باشد. همسران قانع بهتر می‌توانند خود را بسازند، اندوه و دغدغه را از خود دور گردانند، آسایش و آرامش را به هم تقدیم کنند و در برابر مشکلات زندگی راه‌حل‌های مناسب بیابند. (۲۰)

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

« نسبت به مصرف مال درباره‌ی خود و خانواده‌ات میانه‌رو باش. به درستی که خداوند فرموده است: از تو می‌پرسند چگونه خرج کنند؟ بگو: عفو (بقره/۲۱۹) و عفو یعنی میانه.»

هم چنین در جایی دیگر فرمودند:

« آن کسی که به اندک روزی حلالش خشنود باشد هزینه‌هایش سبک‌تر است، خانواده‌اش آسوده‌تر است و خداوند به او در شناخت راه حل مشکلات بصیرت می‌بخشد.»(۲۱)

پی‌نوشت‌ها

۱) **بحارالانوار، ج۱۰۳، ص۲۱۹**
۲) **مسند الامام الرضا علیه السلام ج۲ ص۲۵٦**
۳) **میزان الحکمه ج۲ ص۱۱۷۸**
۴) **بحارالانوار ج۱٦ ص ۲۲۳**
۵) **بحارالانوار ج۱۰۳ ص۳۷۲**
۶) **مسندالامام الرضا علیه السلام ج۲ ص۲۸۰**
۷) **بحارالانوار ج۱۰۳ ص۲٦۸**
۸) **مهرالسنه، مهریه ای است که رسول اکرم(ص) برای همسران خود قرار داده بود که مقدار آن ۵۰۰ درهم است.**
۹) **بحارالانوار ج۱۰۳ ص ۳۵۰**
۱۰) **تحف العقول ۵۲۳**
۱۱) **نهج‌الفصاحه ص۳۷۱**
۱۲) **نهج‌الفصاحه ص۵۳۷**
۱۳) **فروغ کافی ج۵ ص۳۵۵**
۱۴) **المحجه البیضاء ج۲ ص۲۲۰**
۱۵) **مسندالامام الرضا (ع) ج۱ ص۲۹۷**
۱۶) **فروغ کافی ج٦ ص٦**
۱۷) **مسندالامام الرضا(ع) ج۲ ص۲۵۵**
۱۸) **وسائل الشیعه ج۱۵ ص۲٤۹**
۱۹) **وسائل الشیعه ج۱۲ ص۱٤۳**
۲۰) **مشدرک الوسایل ج۲ ص٤۲۳**
۲۱) مسندالامام الرضا (ع) ج۱ ص۲۶۹

لَبَّیْکَ مَا حَاجَتُکَ

حضرت صادق علیه‌السّلام فرمود: مَن قَالَ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ عَشْرَ مَرَّات قِیلَ لَهُ لَبَّیْکَ مَا حَاجَتُک

هر که ده بار بگوید: یا اللّه یا اللّه به او گفته شود: بله حاجتت چیست؟

و فرمود: مَنْ قَالَ عَشْرَ مَرَّات یَا رَبِّ یَا رَبِّ قِیلَ لَهُ لَبَّیْکَ مَا حَاجَتُک

هر کس ده بار «یا رب یا ربّ» گوید: به او گفته شود: بله حاجتت چیست؟

و فرمود: مَنْ قَالَ یَا رَبِّ یَا اللَّهُ یَا رَبِّ یَا اللَّهُ حَتَّی یَنْقَطِعَ نَفَسُهُ قِیلَ لَهُ لَبَّیْکَ مَا حَاجَتُک

هر که بگوید: «یا رب یا اللّه، یا رب یا اللّه» تا نفسش ببرد، به او گفته شود: بله حاجتت چیست؟

الکافی، جلد۲ صفحات ۵۱۹ و ۵۲۰

و فرمود: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ فَقَالَ یَا رَبِّ یَا رَبِّ یَا رَبِّ حَتَّی یَنْقَطِعَ نَفَسُهُ قَالَ لَهُ الرَّبُّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَبَّیْکَ مَا حَاجَتُک

بنده اگر در سجده به‌قدر یک نفس بگوید: «یا رب یا رب یا رب» خداوند متعال به او می‌فرماید: بله، حاجتت چیست؟

من لا یحضره الفقیه، جلد۱، صفحه ۳۳۳

دعای غریق

عبداللّه‌بن‌سنان می‌گوید که حضرت صادق علیه‌السّلام فرمود:

سَتُصِیبُکُمْ شُبْهَةٌ فَتَبْقَوْنَ بِلَا عَلَمٍ یُرَی وَ لَا إِمَامٍ هُدًی لَا یَنْجُو مِنْهَا: إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِیقِ قُلْتُ کَیْفَ دُعَاءُ الْغَرِیقِ قَالَ تَقُولُ: یَا اللَّهُ یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِکَ فَقُلْتُ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِکَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُقَلِّبُ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ وَ لَکِنْ قُلْ کَمَا أَقُولُ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِک

در این زودی برای شما شبهه‌ای پیش خواهد آمد که نه علم خروج از آن را دارید و نه امامی هست که شبهه را برای شما حل کند، و در سرگردانی خواهید ماند افرادی که بخواهند از این‌گونه شبهات رهایی پیدا کنند باید دعای غریق را بخوانند.

عرض کردم دعای غریق کدام است؟

فرمود: می‌گویی: «یا اللّه یا رحمان یا رحیم، یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»

گفتم: «یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک»

فرمود: خداوند مقلب القلوب و الابصار هست ولیکن همان‌طور که من دستور دادم قرائت کن و بگو: «یا مقلب القلوب ثبّت قلبی علی دینک» کمال‌الدین جلد ۲ صفحه ۳۵۲

توجه: امام صادق علیه‌اسلام در این روایت فرمودند دعا را به‌طور دقیق همان‌گونه که از اهل‌بیت رسیده است بخوانیم. از این‌رو توجه کنید که دعای مشهوری که خوانده می‌شود با ده یا الله و سپس: *یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک واکفنا یا قاضی‌الحاجات...* در هیچ‌یک از کتب روایی نیست و ظاهراً با تلفیق دعاهایی که در بالا نقل شده است، چنین دعایی ساخته شده که از ناحیه اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست.

کنکاشی در

روابط دختر و پسر

سعید حصاری

الف) بررسی از منظر آیات و روایات
ب) بررسی از دید روان‌شناسی
محتوای رابطه دختر و پسر چیست؟
آیا نیاز محبتی انسان را تأمین می‌کند؟
ارتباط به منظور شناخت بهتر برای ازدواج
آثار روحی و روانی ارتباط دختر و پسر
ج) نگاهی از منظر جامعه شناسی
۱. سست شدن نهاد خانواده
۲. رواج فساد و بی‌بند و باری در جامعه
۳. هدر رفتن استعدادها
۴. شیوع فرزندان بی‌سرپرست
راه چاره چیست؟؟
۱ـ خود کنترلی
۲ـ تحکیم روابط خانوادگی
۳ـ ارتباط با همسالان همجنس
۴ـ ارضاء غریزه جنسی از راه صحیح:
منابع جهت مطالعه بیشتر

کنکاشی در

روابط دختر و پسر

یکی از نیازهای اساسی زندگی انسان، تعامل و ارتباط با دیگران است. انسان‌ها به ویژه جوانان، به روابط اجتماعی نیازمندند؛ زیرا آدمی موجودی اجتماعی است و در طول رشد و حیات خویش، پیوسته برای بقا و پیشرفت خود محتاج ارتباط با دیگران است. این مهم با سلامت روانی و بهداشت جسمی و سعادت دنیا و آخرت وی رابطه‌ای نزدیک و تنگاتنگ دارد. اما چگونگی این رابطه از اهمیت بیشتری برخوردار است. از جمله این روابط، رابطه میان دختر و پسر پیش از تشکیل خانواده است که امروزه در جامعه ما روندی رو به رشد داشته و بسیاری از جوانان و نوجوانان مبتلا به این مساله هستند. این رابطه از ابعاد و جهات گوناگونی قابل بررسی و تعمق است که ما در این نوشتار، در ۳ بُعد دینی، روانشناسی و جامعه‌شناسی به تحلیل و بررسی آن خواهیم پرداخت.

الف) بررسی رابطه با نامحرم از منظر آیات و روایات

با توجه به این‌که رابطه دختر و پسر و زن و مرد نامحرم، موضوعی جدید و مختص به عصر ما نیست بلکه در تمام زمان‌ها بوده و هست، بنابراین شارع مقدس و پیشوایان دینی ما سفارشات بسیار فراوانی در این زمینه فرموده‌اند و ما را از چگونگی این روابط و محدوده مجاز آن و خطراتی که در این زمینه بر سر راه وجود دارد مطلع نموده‌اند. اینک توجه شما خواننده گرامی را به بعض از فرمایشات گوهربار ایشان جلب می‌نماییم:

یکی از محرمات الهی، نگاه حرام مرد به زن نامحرم و نگاه هوس‌آلود زن به مرد نامحرم می‌باشد. این فرمان خداوند است در قرآن کریم به گروه مردان:

« قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُون»(۱)

«به مؤمنین بگو (در هنگام برخورد با نامحرم) چشمان خود را پایین بیندازند و عورات خود را حفظ نمایند. این برای پاکی آن‌ها بهتر است. همانا خداوند به آن‌چه انجام می‌دهید آگاه است.» و در ادامه نیز به زنان دستور کنترل نگاه را داده است:

« قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها »

«و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آن‌چه که [طبعاً] از آن پیداست.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

« اتَّقُوا الدُّنیا وَ اتَّقُوا النِّساءَ فَإِنَّ إِبلیسَ طَلاّعٌ رَصّادٌ وَ ما هُوَ بِشَیءٍ مِن فُخُوخِه بِأوثَق لِصَیدِه فِی الأتقیاءِ مِنَ النِّساءِ»(۲)

«از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید. چرا که ابلیس خبیر و با تجربه و بسیار مراقب است و هیچ یک از دام‌های وی برای صید پرهیزگاران مانند زنان، مورد اطمینان نیست.»

مرحوم شیخ بهائی قدس سره در کتاب موش و گربه می‌فرماید:

«آورده‌اند که چون شیطان لعین مغضوب شد و از درجه‌ی اعتبار انحراف نمود و به درکات شقاوت رفت، در هر باب فکر کرده به هر قسم حیله، فریب دادن فرزندان آدم را برای خود دست‌آویز می‌خواست. بعد از تفکر بسیار، اسبابِ ساز به خاطرش رسید. بسیار شاد شد و با خود گفت: بیش‌تر انسان را از این راه می‌توان فریب داد. دگرباره متفکر شد. مست‌کننده را به‌خاطر آورد مثل شراب و آبجو. باز بسیار خرسند گردید. و دیگر در فکر افعال زنان بود و مکر و کید آن‌ها به‌خاطرش رسید. از این جهت، شوق تمام به‌هم رسانید. زیرا نگاه گوشه‌ی چشم زنان و عشوه و نازشان در نظرش بسیار جلوه گرفت. از شدت خوشی ناگاه برجست و به چرخ آمد و با خود گفت که اکنون کار تمام است.» (۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

« ...النَّظَرُ إِلَی مَحَاسِنِ النِّسَاءِ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِیسَ فَمَنْ تَرَکَهُ أَذَاقَهُ اللَّهُ طَعْمَ عِبَادَةٍ تَسُرُّهُ»(۴)

«نگاه به محاسن زنان، تیری از تیرهای ابلیس است. هر کس آن را ترک نماید، خداوند می‌چشاند به او طعم عبادتی را که شادش می‌گرداند.»

امام رضا علیه‌السلام در نامه‌ای چنین نوشته‌اند:

« وَ حُرِّمَ النَّظَرُ إِلَی شُعُورِ النِّسَاءِ الْمَحْجُوبَاتِ بِالأَزْوَاجِ وَ إِلَی غَیْرِهِنَّ مِنَ النِّسَاءِ لِمَا فِیهِ مِنْ تَهْیِیجِ الرِّجَالِ وَ مَا یَدْعُو إِلَیْهِ التَّهْیِیجُ مِنَ الْفَسَادِ وَ الدُّخُولِ فِیمَا لا یَحِلُّ وَ لا یَجْمُلُ وَ کَذَلِکَ مَا أَشْبَهَ الشُّعُورَ»(۵)

«و نظر به موهای زنان شوهردار و غیر شوهردار حرام گردیده است چون موجب تهییج مردان شده و این تهییج موجب به فساد افتادن آن‌ها و دست زدن به کارهای غیر حلال و زشت می‌شود. و همچنین است حکم هرچیز که مانند موی زنان، موجب تهییج مردان شود.»

امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند:

« مَا یَأْمَنُ الَّذِینَ یَنْظُرُونَ فِی أَدْبَارِ النِّسَاءِ أَنْ یُبْتَلَوْا بِذَلِکَ فِی نِسَائِهِم»(۶)

«کسانی که با نگاه خویش پشت زنان را دنبال می‌کنند، ایمن نیستند از این‌که زنان خودشان مبتلا به نگاه نامحرمان شوند.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

« کُلُّ عَیْنٍ بَاکِیَةٌ یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِلاّ ثَلاثَةَ أَعْیُنٍ عَیْنٌ بَکَتْ مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ وَ عَیْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ عَیْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِی سَبِیلِ اللَّهِ»(۷)

«همه‌ی چشم‌ها در روز قیامت گریانند مگر سه چشم. چشمی که از ترس خدا بگرید و چشمی که از آن‌چه خداوند حرام کرده است، بسته شود و چشمی که به‌خاطر خدا شب را بیدار بماند.»

رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

« لا یَخْلُو بِامْرَأَةٍ رَجُلٌ فَمَا مِنْ رَجُلٍ خَلا بِامْرَأَةٍ إِلاّ کَانَ الشَّیْطَانُ ثَالِثَهُمَا»(۸)

«نباید هیچ مردی با زن خلوت کند. هیچ مردی با زن نامحرم خلوت نمی‌کند جز آن‌که سومی‌آن‌ها شیطان است.»

امیر المؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند:

« مَنْ صَافَحَ امْرَأَةً حَرَاماً جَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَغْلُولاً ثُمَّ یُؤْمَرُ بِهِ إِلَی النَّارِ»(۹)

«کسی که به زن نامحرمی دست بدهد، روز قیامت در حالی می‌آید که او را با زنجیر بسته‌اند. سپس امر می‌شود که او را به درون جهنم بیفکنند.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

« مَنْ فَاكَهَ امْرَأَةً لا يَمْلِكُهَا (حَبَسَهُ اللَّهُ) بِكُلِّ كَلِمَة كَلَّمَهَا فِي الدُّنْيَا أَلْفَ عَام»(۱۰)

«کسی که با زن نامحرمی بگو و بخند کند، به ازای هر کلمه‌ای که به آن زن در دنیا گفته، خداوند او را در آخرت هزار سال حبس می‌کند.»

دقت در آیات و روایات ما را به این جمع‌بندی می‌رساند که یکی از علل مهم حساسیت شدید شارع مقدس و پیشوایان معصوم به روابط دوستانه دختر و پسر نامحرم، فوران آتش شهوت در این روابط است. خدایی که خالق هر زن و مرد و پسر و دختری است و از هر انسانی به خود او و قوا و امیال و کشش‌هایش آگاه‌تر است ـ و همچنین پیشوایان الهی که از معدن علم الهی بهره‌مند هستند ـ بهتر از هر کسی می‌دانند که رابطه دوستانه بین دو جنس مخالف؛ حتی اگر در ابتدا به نیت هوسرانی و کامجویی نباشد؛ ولی به مرور زمان به آن منتهی می‌شود که در بعض روایات بالا به آن اشاره گردید.

ب) بررسی رابطه دختر و پسر از دید روان‌شناسی

انسان هرگز بدون ارتباط و تعامل با دیگران زندگی نکرده است و ارتباط با همنوع برای آدمی ضرورت دارد. نکته مهم آن است که نوع و کیفیت رابطه بر اساس اهداف و اغراض و نیازهای اشخاص تعیین می‌شود. بدین جهت این ارتباط گاهی آموزشی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و یا عاطفی است. هر نوع ارتباطی، شرایط خاص خود را دارد که با مراعات آن‌ها به نتیجه ی مطلوب خود می‌رسد. از آن‌جا که هر نوع ارتباطی، برای برآورده کردن یک نیاز خاص است نباید در آن هدف گم گردد و پیام مبادله شده باید منحصر به همان ارتباط باشد. به‌عنوان مثال اگر در ارتباط بین استاد و شاگرد علاوه بر محتوای آموزشی، پیام اقتصادی مبادله گردد هدف آموزشی ضربه خواهد دید. باید توجه داشت در هر ارتباطی سه مؤلفه حایز اهمیت است: ۱.پیام دهنده ۲.پیام گیرنده ۳.محتوای پیام؛ که از بین این امور نقش تعیین کننده از آن مؤلفه ی سوم یعنی محتوای پیام است. چیزی که باعث تمایز بین انواع ارتباطات است، محتوای پیامی است که در هر نوع ارتباط رد و بدل می‌شود. محتوای ارتباط اقتصادی، معاملات و رد و بدل نمودن پول و مانند آن است و محتوای ارتباط آموزشی، امور علمی و محتوای ارتباط عاطفی مبادله دوستی و محبت می‌باشد.

محتوای رابطه دختر و پسر چیست؟

با توجه به مقدمه فوق این سئوال پیش می‌آید که هدف از ارتباط دختر و پسر برآورده شدن کدام نیاز است و در این ارتباط چه نوع پیامی رد و بدل می‌گردد؟!

باید توجه داشت آن نیازهایی که در رابطه دختر و پسر می‌توانند تامین گردند از ۲ نوع

خارج نبوده (سایر انگیزه‌ها برای چنین رابطه‌ای قابل اعتنا نیستند.) که شامل ۱.نیاز عاطفی و محبتی و ۲. نیاز جنسی هستند. تحقیقات نشان می‌دهد که اکثریت دخترانی که دوست پسر دارند برای تامین نیاز اوّل(عاطفی) و معمولاً به قصد ازدواج؛ و اغلب پسران به قصد خوش‌گذرانی و تفریح و تفنن و برای ارضاء غریزه جنسی اقدام به رابطه می‌نمایند. به همین جهت پسران معمولاً در یک زمان با چند دختر رابطه دارند اما دختران غالباً یک نفر را برمی‌گزینند و به شدت به این رابطه اعتقاد دارند.

نکته مهم و قابل توجه آن است که تمامی افرادی که اقدام به ارتباط با جنس مخالف می‌کنند ـ حتی کسانی که هدفشان ارضاء شهوت است ـ انگیزه‌ی خویش را عشق و محبت‌ورزی به طرف مقابل بیان کرده و در بسیاری از موارد فرد مقابل را گزینه‌ی مورد نظر خود برای ازدواج دانسته و وعده‌های کاذب به او می‌دهند. بنابراین آن چه در ارتباط با جنس مخالف مبادله می‌شود محبت و عشق ویژه‌ای است که یک هم جنس از ارائه‌ی این نوع محبت، ناتوان است.

آن‌چه از دیدگاه روان‌شناختی اهمیت دارد این است که چون در این نوع ارتباط، شرایط و تعهدات طرفین تعریف نشده، دوستان در برابر یکدیگر احساس تعهد نمی‌کنند و معمولاً این روابط با خیانت و بی‌وفایی (غالباً از ناحیه پسران) همراه است. بنابراین چون چنین ارتباطی فاقد شرایط یک ارتباط سالم است و ویژگی‌های لازم در مؤلفه‌های آن رعایت نشده، یک ارتباط شکست خورده و توأم با آسیب است و تا زمانی که به یک تعهد طرفینی شرعی و قانونی منتهی نشود باید به شدت از آن پرهیز کرد. به عبارت ساده‌تر در این ارتباط دوستانه اگر یکی از طرفین برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی خویش دیگری را قربانی شهوت خویش نمود و سپس او را رها کرد، فرد قربانی هیچ‌گونه تضمینی برای احقاق حق خود و پایمال شدن شرافت و احساسات خویش ندارد. برخلاف امر مقدس ازدواج که شرع مقدس و قانون اسلامی کاملاً حدود و شرایط و حقوق مادی، معنوی و حتی عاطفی زوجین را مشخص نموده و محور تعالیم اسلام در ازدواج بر مهر و محبت و عشق‌ورزی صادقانه استوار است.

آیا ارتباط با جنس مخالف نیاز محبتی انسان را تأمین می‌کند؟!!

گفتیم یکی از مهم‌ترین عوامل در ایجاد رابطه با جنس مخالف نیازهای عاطفی افراد است. حال باید دید آیا ارتباط با جنس مخالف گزینه‌ی مناسبی برای پاسخ به این نیاز و رسیدن به آرامش هست یا خیر؟ (زیرا مهم‌ترین انگیزه‌ی تامین نیازهای مختلف انسان رسیدن به آرامش و فرار از فشار و اضطراب است)

در جواب به این پرسش توجه به این نکته ضروری است که نیازهای انسان مختلف و متعدد است و برای پاسخ دادن به بعض آن‌ها، اختلاف جنسیت در کنار دیگر شرایط لازم و ضروری است و بی تردید با وحدت جنسیت نمی‌توان آن نیاز را ارضاء نمود؛ مثل ارتباط زوجیت که اختلاف جنسیت را اقتضا می‌کند و ارتباطی از این نوع میان هم‌جنسان محکوم به زشتی است. نیاز عاطفی و دوستی نیز برای برآورده شدن وحدت جنسیت را می‌طلبد و هر ارتباطی از این

نوع بین دو ناهمجنس مطرود و ناپسند است؛ زیرا همان‌طور که رسیدن به کمال ارتباط سالم زوجیت، جز با اختلاف جنسیت به دست نمی‌آید، دست یافتن به مدارج عالی دوستی و مهرورزی جز با وحدت جنسیت قابل دست‌یابی نیست. پس نخستین گام در دوستی، درک کامل دو طرف و به‌دست آوردن ظرفیت روحی و روانی یکدیگر است و این شرط تنها با وحدت جنسیت مقدور می‌گردد. بی‌تردید همجنس‌ها بهتر از دو ناهمجنس روحیات، انتظارات و خواسته‌های یکدیگر را درک می‌کنند. ناشناخته بودن هر جنس برای جنس دیگر و یا به کمال نشناختن یکدیگر نقاطی مبهم برای آن‌ها باقی می‌گذارد و راه مهرورزی کامل و دوستی مستمر و بی‌شکست را به روی ناهمجنسان سدّ می‌کند. بنابراین اگر انگیزه دختران و پسران از ایجاد رابطه ارضاء نیاز عاطفی و محبتی است، می‌توانند این نیاز را به واسطه ی یک یا چند دوست دلسوز و باوفا از میان هم‌جنسان خویش برآورده سازند چراکه رابطه ی دوستی بین دختر و پسر (با فرض آن‌که غرض دیگری دربین نباشد) به دلیل عدم درک روحیات یکدیگر و بعض عوامل دیگر مانند عدم پذیرش جامعه و مذهب، محکوم به شکست بوده و نتیجه ی آن ایجاد افسردگی و بحران روانی ناشی از دل‌بستگی به طرف مقابل، خصوصاً در دختران می‌باشد. البته نقش خانواده نیز در ارضاء نیاز محبتی شخص، بی‌بدیل و غیرقابل انکار است. تحکیم روابط خانوادگی و ایجاد فضای عاطفی مثبت بین والدین و فرزندان، عامل مهمی است که می‌تواند در ایجاد احساس امنیت و آرامش و تأمین نیاز عاطفی،نقش مؤثری داشته باشد.

دکتر گلزاری استاد دانشگاه علامه ی طباطبایی(ره) در تحقیقی که بر روی ۲۰۰۰ نفر از دختران و پسران انجام داده به این نتیجه رسیده که: اولاً کسانی که مذهبی هستند و در خانواده‌های مذهبی تربیت شده‌اند کمتر با جنس مخالف ارتباط دارند. ثانیاً افرادی که با والدین خود رابطه‌ی صمیمی‌تر و گرمتری دارند کمتر در دام این روابط می‌افتند. البته نامه‌های رسیده به مراکز مشاوره نیز حکایت از آن دارد که یکی از عوامل بسیار مهم ـ خصوصاً در دختران ـ برای روی آوردن به روابط خیابانی و جنس مخالف کم اعتنایی والدین و محروم بودن از یک خانواده گرم و مذهبی است.

اریکسون، روان‌شناس معروف غربی در این‌باره می‌گوید: «جوان در این مرحله، می‌خواهد روابط دوستانه نزدیکی با دیگران پیدا کند؛ ارزشمندترین و مهم‌ترین هستی و دارایی‌اش را به فردی دیگر هدیه دهد. در پی یافتن هویتی جدید است. بنابراین اگر این نیاز در محیط خانوادگی به خوبی تأمین نشود یا لطمه ببیند و مخدوش شود، نیاز به محبت و ابراز محبت و برقراری ارتباط دوستانه، دچار اختلال خوهد شد.»

بنابراین نیاز به محبت در دوره جوانی را باید با گسترش روابط عاطفی خانوادگی و نیز گسترش رابطه صمیمانه و دوستانه بین همسالان هم‌جنس، تأمین کرد و با یافتن دوستان مناسب و ایجاد رابطه گرم و عاطفی و انجام برخی فعالیت‌های دسته‌جمعی، به این نیاز درونی پاسخ مثبت داد.

ارتباط دختر و پسر به منظور شناخت بهتر یکدیگر برای ازدواج

یکی از انگیزه‌هایی که معمولاً از ناحیه ی دختران و پسران برای معقول جلوه دادن دوستی و رابطه با جنس مخالف ارائه می‌شود، بسترسازی برای امر ازدواج است. آنان می‌گویند با این نوع روابط دوستانه شناخت بهتر و دقیق‌تری از همسر آینده خود خواهند داشت.

در جواب به این مدّعی باید گفت: بدون تردید یکی از پیش نیازهای ضروری ازدواج، آشنایی دو طرف با ویژگی‌های شخصیتی، اخلاقی، خانوادگی، اقتصادی و اجتماعی یکدیگر است و هر دو با دقت و حساسیت زیاد و با استفاده از راه‌های مختلف تحقیق و بررسی، باید از نقاط ضعف و قوت همدیگر اطلاع پیدا کرده و میزان تناسب و همفکری خود را دریابند.

حال سئوال این است که دو طرف چگونه و طبق کدام مکانیسم تحقیقی می‌توانند به این هدف دست یابند؟ آیا ایجاد رابطه‌ی عاطفی و اظهار محبت راه‌کار مناسبی برای پی‌بردن به روحیات فردی و اجتماعی طرف مقابل است؟!

بر اساس شواهد موجود و اطلاعات به دست آمده از لابه‌لای هزاران نامه ی ارسالی به مراکز مشاوره، بیشتر ارتباط‌هایی که با همین قصد و نیت موجّه و معقول شکل می‌گیرد، انگیزه دیگری ـ غیر از آن‌چه بر زبان جاری می‌شود ـ در پی دارد (به خصوص اگر تقاضا کننده جنس مذکر باشد). در واقع تقاضای آشنایی با یکدیگر قبل از ازدواج، صرفاً پوشش به ظاهر مقبولی است که فرد، به این وسیله می‌خواهد دلیل موجّه و معقولانه‌ای برای ارتباط‌های عاطفی و اظهار محبت‌های غیرمجاز قرار دهد. برخی افراد با این ترفند و با طراحی قبلی، انگیزه ی شیطانی خود را مخفی نموده، در پی به دام انداختن افراد ساده دل و خوش‌بین هستند تا نیازهای جنسی خود را تأمین کنند؛ در واقع این‌گونه افراد، آگاهانه طرف مقابل را قربانی غریزه‌ی جنسی و تمایلات شهوانی خویش می‌کنند. البته ممکن است هیچ‌یک از طرفین قصد سوء استفاده از سادگی و ناآگاهی طرف مقابل را نداشته باشند، ولی باید بدانند که غریزه‌ی جنسی انسان بسیار قوی و شدید است و حیله‌های نفس انسان و شیطان در این موارد بسیار پیچیده، مرموز و متعدد است. از جناب مقدس اردبیلی رحمة‌الله‌علیه آن عارف بزرگ، پرسیدند: اگر شما با نامحرمی در یک مکان خلوت باشید چه می‌کنید؟ این مرد بزرگ در جواب فرمودند: «نمی‌دانم، ولی به خدا پناه می‌برم از این که چنین امتحان بزرگی برای من پیش آید.»

جایی که جناب مقدس اردبیلی رحمة‌الله‌علیه این‌گونه اظهار عجز کرده و به خدا پناه می‌برد، آیا بنده و شما با این ایمان‌های ضعیف و ناقص به پاک ماندن خود ایمان و اطمینان داریم؟!! و حال آن‌که خود شیطان وعده داده که اگر دو نامحرم در مکانی با هم جمع شوند قطعاً سومین آن‌ها من خواهم بود و آنان را به گناه آلوده خواهم کرد.

از سوی دیگر با ایجاد ارتباط عاطفی و علقه ی محبتی، امکان تحقیق و بررسی واقع‌بینانه کاهش می‌یابد و شخص از نقاط ضعف طرف مقابل غفلت کرده، تحقیقات در این زمینه دچار

جهت‌گیری و تعصب خواهد شد. زیرا وقتی محبت چیزی در قلب فرد جای گرفت، او را نسبت به واقعیات کر و کور می‌کند و دیگر نمی‌تواند نقاط منفی و ضعیف آن را ببیند یا حتی بشنود و آن‌چه که می‌بیند و می‌شنود در نظرش زیبا و جذاب جلوه می‌کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این خصوص فرموده‌اند: « حُبُّکَ لِلشَّیْءِ یُعْمِی وَ یُصِم»(۱۱) محبت تو به یک چیز باعث کوری و کری می‌شود.(یعنی تو را از دیدن و شنیدن عیوب آن شی باز می‌دارد).

خلاصه آن‌که برای چنین امر حیاتی و مهمی، باید ابتدا به تحقیق و تفحص پرداخت و سپس در صورت وجود قابلیت و صلاحیت، در فکر ایجاد علاقه بود. مسلماً آن عشق و علاقه‌ای باعث کمال و آرامش می‌شود که پس از پیمان زناشویی و تعهد به زندگی مشترک ایجاد می‌شود؛ نه عشق و علاقه قبل از ازدواج که هنوز شناخت درست و منطقی از طرف مقابل پیدا نشده است و کاملاً سطحی و احساسی است.

آثار روحی و روانی ارتباط دختر و پسر

اضطراب: از آن جایی که این نوع رابطه در فرهنگ عمومی کشور ما جایی ندارد و نوعاً مطرود والدین و خانواده‌هاست، لذا یک نوع اضطراب و نگرانی دائمی در مورد فاش شدن رابطه، برای طرفین وجود دارد. نوع دیگر از اضطراب و نگرانی که معمولاً بر این‌گونه روابط حاکم بوده و بیشتر گریبان‌گیر دختران است، ترس از بی‌وفایی و خیانت طرف مقابل است.

افسردگی: چون این روابط دوستانه غالباً به ازدواج منجر نشده و اغلب همراه با بی‌وفایی و خیانت است، باعث رنجش و احساس یأس و سرخوردگی در فرد شده و موجبات افسردگی شدید او را فراهم می‌کند؛ چراکه او به دوست بی‌وفای خود تا حد عشق دل بسته بود و اینک درد جدایی و بالاتر از آن چشیدن طعم نامردی، روح و روان او را آزرده و حتی در بسیاری از موارد جسم او را نحیف و تکیده می‌نماید.

احساس گناه: از آن‌جا که یکی از ویژگی‌های دوران جوانی و نوجوانی "بیداری وجدان اخلاقی" است، در مواردی که جوان و نوجوان به سمت امور ضد ارزشی می‌رود وجدان بیدار او، او را زیر تازیانه‌های ملامت و نکوهش قرار داده و دردی در درون او ایجاد می‌نماید. یکی از اموری که جامعه ی دینی و ارزشی، آن را نمی‌پسندد و به آن خرده می‌گیرد و رهبران دینی و شرع مقدس از آن نهی فرموده‌اند، طرح رابطه دوستی با جنس مخالف است که وجدان بیدار در مقابل آن موضع‌گیری نموده و فرد را در فضای فکری خود دچار احساس گناه شدید می‌کند؛ به گونه‌ای که یأس و نومیدی بر انسان چیره شده و خود را از بدترین بندگان خدا دانسته و توان هرگونه حرکتی به سمت اصلاح و تغییر رفتار را از او سلب می‌کند.

از بین رفتن تمرکز حواس: از آن روی که این‌گونه روابط معمولاً با یک گفتگوی ساده شروع شده، امّا همواره در این سطح باقی نمی‌ماند بلکه رفته رفته بر میزان و کمیّت آن افزوده

می‌شود و تا آن‌جا پیش می‌رود که تمام انرژی عاطفی فرد را گرفته و صرف این رابطه می‌نماید و حداقل یکی از طرفین یا دو طرف احساس، وابستگی شدید به دیگری نموده و تمام قوای روحی و روانی او در خدمت این رابطه درآمده؛ تمرکز حواس برای امور مهم دیگر زندگی مانند تحصیل، عبادت، تفکر در امور مهم زندگی و... امری غیرممکن خواهد شد.

ج) نگاهی به رابطه دختر و پسر از منظر جامعه شناسی

رابطه بین دو جنس مخالف اثرات مخربی در جامعه و نهادهای آن خواهد داشت که اجمالاً به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. سست شدن نهاد خانواده و پرهیز از ازدواج

یکی از ثمرات نامطلوب رابطه دختران و پسرانی که به صورت نامشروع و غیرقانونی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند آن است که بسیاری از انرژی‌های عاطفی خود را که خداوند به عنوان سرمایه‌ای بزرگ در وجود آنان به ودیعه نهاده تا صرف همسر حقیقی خود و نیز تربیت فرزندان خود نمایند، در این دوران دوست‌بازی، از دست می‌دهند. بنابراین بعد از ازدواج در ابراز علاقه به همسر خویش، ناتوان‌تر از افراد عادی هستند؛ و از آن‌جا که اساس ازدواج بر علقه و علاقه ی زوجیت بنا شده، افراد مورد بحث ما در حفظ و تحکیم این بنا دچار مشکلات جدی خواهند شد که ثمره‌ی آن سردی و سستی بنیان خانه و خانواده خواهد بود.

مشکل دیگری که معمولاً برای چنین افرادی رخ می‌نماید آن است که چون اینان قبل از ازدواج دارای تجربیاتی در برخورد با جنس مخالف هستند، مطمئناً پس از ازدواج و در روابط عاطفی و نزدیک با همسر خویش، آن تجربیات را به یاد خواهند آورد. در این صورت ویژگی‌های ظاهری، رفتاری، اخلاقی و شخصیتی دوست قبل از ازدواج به خاطرش آمده و به مقایسه بین همسر فعلی و دوست قبلی‌اش می‌پردازد. و از آن‌جا که هیچ‌کس از عیوب برکنار نیست و همسر فعلی او نیز قطعاً نقطه ضعف‌هایی دارد، حتّی ممکن است در بعضی موارد، به احساس شکست در این ازدواج یا برتر بودن تجربه قبلی، اذعان نماید که این نتیجه‌گیری بزرگ‌ترین ضربه به او و خانواده‌اش خواهد بود و در صورت شدت یافتن چنین احساسی ممکن است او را تا مرز طلاق نیز بکشاند.

یکی دیگر از مشکلاتی که معلول روابط آزاد و خیابانی دختر و پسر است آن است که وقتی جوان معتاد به این‌گونه روابط آزاد و بی‌قید و بند شود، دیگر دلیلی برای بردوش کشیدن

مسئولیّت سنگین خانواده و ازدواج، احساس نمی‌کند. به عبارت ساده‌تر وقتی جوان بتواند در بازار آزاد نیاز جنسی خویش را به رایگان تأمین کند و دست او برای رابطه‌های رنگارنگ باز باشد، هیچ‌گاه محدودیّت را قبول نکرده و به امر مقدس ازدواج تن نداده و لاابالی‌گری را ترجیح می‌دهد.

۲. رواج فساد و بی‌بند و باری در جامعه

از آن‌جایی که جامعه ما یک جامعه دینی و ارزشی محسوب می‌شود رواج چنین روابطی یک ناهنجاری اجتماعی خواهد بود که احساس امنیت را در جامعه مختل نموده و خانواده‌ها از سلامت روابط فرزندان خویش بیمناک بوده و خصوصاً زنان و دختران در رفت و آمدهای خویش احساس امنیّت کافی نمی‌کنند. چراکه وقتی باب این روابط باز گردید کم‌کم اَشکال آن متعدد و متنوع شده و منجر به مزاحمت‌های خیابانی خواهد شد.

۳. هدر رفتن استعدادها و ناکارآمد شدن قشر فعال جامعه

در جامعه‌ای که موتور محرکه‌ی آن برای پیشرفت و ترقی جوانان هستند، اگر اکثریّت جوانان به جای پرداختن به امور علمی و کار و تلاش و کسب معنویات، مبتلا به عشق‌های کاذب و فساد و ولنگاری شوند، باید از پیشرفت و ترقی و تعالی آن جامعه قطع امید نمود و دست نیاز و وابستگی در زمینه‌های مختلف را به سمت کفار و اجانب دراز کرد. کشور اسلامی اندلس را، دشمنان با همین حربه‌ی اشاعه‌ی فحشا و منکرات و مسایل ضد اخلاقی از پای درآوردند و به کشور مسیحی نشین اسپانیا تبدیل کردند.

۴. شیوع فرزندان بی‌سرپرست و سقط جنین

با توجه به این‌که این روابط به احتمال زیاد منجر به رابطه‌ی جنسی و بعضاً بارداری دختر می‌شود، نسلی از کودکان بی‌سرپرست در جامعه به وجود می‌آید که مشکلات فراوانی را تولید می‌کند. مضافاً بر آن باعث بی‌حیثیتی و بی‌آبرویی دختر و خانواده او نیز شده و سبب محرومیّت دختر از ازدواج در آینده نیز می‌شود.

شاید گفته شود امروزه با پیشرفت‌های پزشکی چنین اتفاقی نمی‌افتد ولی نگاهی به جوامع غربی که این ارتباطاط را به لحاظ قانونی آزاد گزارده‌اند نشان می‌دهد که سالانه تعداد زیادی فرزند نامشروع به دنیا می‌آید و آمار سقط جنین نیز بالاست.

آن چه گفته شد گوشه‌ای از هزاران آسیبی است که روابط غیرمشروع و غیرقانونی دختر و پسر بر روح و روان خود آنان و اجتماع و خانواده آنان وارد می‌نماید. بنابراین انسان عاقل باید در فکر خویش بوده و راه چاره‌ای اندیشیده و از گوهر وجود خویش محافظت نماید.

راه چاره چیست؟؟

در وضعیّت فعلی در برابر چنین معضل اجتماعی چه باید کرد؟ به نظر می‌رسد متناسب با علل به وجود آورنده و گسترش دهنده این مشکل، باید اقداماتی در خور انجام داد. بخشی از این اقدامات عبارتند از:

۱ـ خود کنترلی

جوان با عنایت به آثار مخرب این نوع روابط، با کنترل چشم، گوش و کنترل خیالات و افکار که در این زمینه شکل می‌گیرد، تا حدود زیادی قادر بر غلبه به تمایلات نفس خود خواهد بود. البته یکی از نکات مهم برای غلبه بر نفس و تمایلات شیطانی آن، این است که هیچ‌گاه نفس را بی‌کار نگذارده و با یک برنامه‌ریزی فشرده و دقیق اوقات خویش را با امور پرفایده مانند مطالعه، تحقیق، تفریحات سالم، ورزش، کار و عبادت پر کنیم. امام صادق علیه‌السلام در این خصوص فرموده‌اند: « إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُبْغِضُ كَثْرَةَ النَّوْمِ وَ كَثْرَةَ الْفَرَاغِ »(۱۲)؛ یعنی خداوند خواب زیاد و بی‌کاری زیاد را دوست ندارد.

۲ـ تحکیم روابط خانوادگی

تحقیقات میدانی نشان داده که دختران و پسرانی که از محیط‌های گرم خانوادگی بهره‌مند هستند، کمتر از جوانان دیگر به دام روابط نامطلوب گرفتار می‌شوند. بنابراین اولاً برعهده والدین گرامی است که با پرهیز از مشاجرات و اختلافات نوعاً بچه‌گانه، محیطی گرم و صمیمی برای جوانان و نوجوانان خویش فراهم کنند. و ثانیاً دختران و پسران نجیب و عفیف این سرزمین باید بدانند که پدر و مادر همواره غم‌خوار و دلسوز آنان هستند و سعی در برقراری ارتباط عاطفی توأم با احترام، با والدین خویش داشته باشند و در گرم نمودن محیط خانه و خانواده کوشا باشند.

۳ـ ارتباط دوستانه با همسالان همجنس

گسترش رابطه گرم و صمیمی با دوستان همسال و همجنس مناسب و مطمئن، و نیز انجام برخی فعالیت‌های جمعی و گروهی مفید، در پاسخ به نیازهای محبتی انسان بسیار کارساز می‌باشد.

۴ـ ارضاء غریزه جنسی از راه صحیح:

مناسب‌ترین و اساسی‌ترین راه برای نجات از این روابط نابهنجار، ازدواج است. ویل دورانت دانشمند معروف در این‌باره می‌نویسد: « اگر راهی پیدا شود که ازدواج در سال‌های طبیعی انجام گیرد، بیماری‌های روانی و انحرافات جنسی ـ که زندگی را لکه‌دار کرده است ـ تا نصف تقلیل خواهد یافت.» البته متون اسلامی نیز مملو از دعوت و تشویق به ازدواج است و از جوانان عزب(مجرد) در روایات مذمت شده است. (۱۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: « لَرَكْعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ عَزَبٍ يَقُومُ لَيْلَهُ وَ يَصُومُ نَهَارَهُ»(۱۴) دو رکعت نماز که انسان متأهل بخواند بافضیلت‌تر از آن است که انسان مجرد شب را به عبادت بگذراند و روز را روزه‌دار باشد.

منابع جهت مطالعه بیشتر

کتاب روابط دختر و پسر؛ از سری کتاب‌های پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی
کتاب تحلیلی تربیتی بر روابط دختر و پسر در ایران؛ تألیف علی اصغر احمدی
مباحث دکتر جان بزرگی در خصوص رابطه دختر و پسر، چاپ شده در مجله روانشناسی روز
سایت‌های مشاوره دهنده‌ی مطمئن، مانند مرکز ملی پاسخ‌گویی به سئوالات دینی و سایت پرسمان و ...
مباحث اساتید محترم حجج اسلام آقایان پناهیان، نقویان، مستشاری و استاد احمد طهماسبی در مورد رابطه دختر و پسر.

پی‌نوشت‌ها:

۱) اکثر قریب به اتفاق مفسرین این آیه را دال بر حرمت نگاه به زن نامحرم شمرده‌اند.

۲) نهج الفصاحه ص١٦٤

۳) شیطان دشمن دیرینه‌ی انسان ص٤٦

٤) مستدرک‌الوسائل ج١٤ ص٢٧٠

٥) وسائل‌الشیعه ج٢٠ ص١٩٣

٦) من‌لایحضره‌الفقیه ج٤ ص١٩

٧) وسائل‌الشیعه ج١٥ ص٢٢٦

٨) مستدرک‌الوسائل ج١٤ ص٢٦٥

٩) وسائل‌الشیعه ج٢٠ ص١٩٨

١٠) وسائل‌الشیعه ج٢٠ ص١٩٨

١١) من لا یحضره الفقیه ج٤ ص٣٨٠

١٢) وسایل‌الشیعه، ج١٧، ص٥٧

١٣) در این خصوص به متن صفحات ١٢٢ و ١٣٦ همین نشریه مراجعه کنید

١٤) من‌لایحضره‌الفقیه، ج٣، ص٣٨٤

کوچک نشمردن گناه

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُود قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله علیه وآله‌و سلم
يَا ابْنَ مَسْعُود لَا تُحَقِّرَنَّ ذَنْباً وَ لَا تُصَغِّرَنَّهُ وَ اجْتَنِبِ الْكَبَائِرَ فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا نَظَرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى ذُنُوبِه دَمَعَتْ عَيْنَاهُ قَيْحاً وَ دَماً يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى «*يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً*» ال عمران ۳۰

هیچ گناهی را خرد مگیر و از گناهان بزرگ برکنار باش، زیرا چون بنده‌ای در قیامت به گناهان خود بنگرد به جای اشک چشمش چرک و خون بارد،

خدای تعالی فرماید: روزی که هرکس آن‌چه خوب کرده حاضر یابد و آن‌چه هم بد کرده حاضر یابد. دوست دارد که میان او و کردار بدش مسافت دوری باشد.

مستدرک‌الوسائل ج ۱۱ص ۳۵۰

پنهانی چهار چیز در چهار چیز

محمد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام و او از پدرانش از امیر المؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

خداوند چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است:

۱) خوشنودی خودش را در اطاعتش پنهان کرده، پس چیزی از اطاعت او را کوچک مشمار، چه بسا که با رضایت او همراه شود و تو ندانی،

۲) و خشم خود را در نافرمانی خود پنهان کرده، پس چیزی از نافرمانی او را کوچک مشمار، چه بسا گناهی سبب خشم او شود و تو ندانی

۳) و اجابت خود را در دعا کردنش پنهان کرده، پس چیزی از دعا کردن او را کوچک مشمار، چه بسا با اجابتش همراه شود و تو ندانی

۴) و ولیّ خود را در میان بندگانش پنهان کرده، پس هیچ بنده‌ای از بندگان خدا را کوچک مشمار، چه بسا او ولیّ خدا باشد و تو ندانی.

خصال ـ ترجمه جعفری، ج ۱، ص ۳۰۵

مدیریت جنسی نوجوان

ابراهیم اخوی

اشاره
واژه مدیریت
موج سواران کوچک
خودارضایی
یاری خواستن از خدا
تغییر باورها
حذف همه محرک‌ها
تبدیل انرژی
قانون جریمه
پرهیز از ارتباط با جنس مخالف

مدیریت جنسی نوجوان

اشاره

همزمان با بلوغ جسمی، یکی از غرایز خاموش انسانی شروع به فعالیت کرده و مطالبات خود را دارد. این بیداری جنسی در نوجوان، به دلیل نداشتن اطلاعات کافی یا درست، گاهی مشکلاتی را پدید می‌آورد که حل آن‌ها زمان و هزینه‌ی روانی و معنوی زیادی را می‌طلبد. می‌دانیم که رویکرد دین در مسائل روانی، رویکردی پیش‌گیرانه است و تلاش می‌کند تا با وضع قوانینی از وقوع مشکل جلوگیری کند، اما اگر شخصی به دلایل گوناگون در بحرانی افتاد، نگاه دین امیدبخشی و ارتقای بینش به او برای حل مشکل می‌باشد. درباره‌ی مشکلات جنسی نوجوانان نیز این رویکرد مشاهده می‌شود؛ یعنی دین اسلام چند سال قبل از بلوغ با وضع قوانین ارتباطی برای کودکی که «ممیز» شده، اندک اندک او را از افتادن در دام مشکلات جنسی دور ساخته و با تمرین ارتباط درست به وی، او را آماده حریم‌سازی ارتباطی در سنین تکلیف می‌نماید.

واژه مدیریت

با رسیدن کودک به دوره‌ی نوجوانی، حالت‌های روانی تازه‌ای هم در وی پدیدار می‌شود. یکی از این حالت‌های مورد توجه، میل به استقلال‌خواهی و خودمحوری است. این تمایل سبب می‌شود تا نوجوان از پذیرش نظر دیگران سر باز زند و تلاش کند که خود مسئولیت رفتار و اندیشه‌ی خویش را بر عهده بگیرد. با توجه به این ظرافت روحی، لازم است در خیلی از موارد، به استقلال‌خواهی نوجوان احترام گذاشته و حتی از آن به بهترین نحو استفاده کنیم. به‌عنوان

مثال در مسائل غریزی و جنسی نوجوان، از واژه مدیریت جنسی استفاده کنیم. معنا و پیام این واژه برای نوجوان این خواهد بود که خود مسئولیت اداره جنسی خویش را بر عهده خواهد داشت و قرار نیست کسی او را کنترل یا مدیریت کند. تاثیر این روش، در دستیابی نوجوان به مهارتی به نام تقوا خود را نشان خواهد داد. در واقع والدین یا مربیان با این نگاه، روی خلوت نوجوان تاثیر گذاشته و پایه‌های سعادت را در وی پی‌ریزی کرده‌اند.

موج سواران کوچک

یکی از جنبه‌های بلوغ، کنجکاوی‌های جنسی در نوجوانان است که به علت رشد غریزه جنسی در آن‌ها پدید می‌آید. بخش عمده‌ای از مشکل، از راه ارتقای دانش درست و نگاه صحیح به غریزه جنسی به دست می‌آید که والدین و مربیان در انتقال این اطلاعات نقش عمده‌ای دارند. گذر سالم از مرحله نوجوانی، وابسته به کنترل این غریزه سرکش بوده و مهار آن نیز نیازمند تدبیرهای لازم از سوی پدران و مادران است. روان‌شناسان عواملی چون کمبود محبت، تربیت نادرست، تظاهر جنسی والدین در مقابل نوجوان، محیط ناسالم، سخت‌گیری‌های بی‌دلیل، تبلیغات هم‌سالان، ضعف اخلاقی خانوادگی، وجود وسایل و کتاب‌های تحریک کننده و برخی از عوامل دیگر را از دلایل عمده انحراف جنسی نوجوانان بر می‌شمارند که اصلاح رفتار جنسی، به حذف این عوامل منفی وابسته است.(۱)

بر این اساس، تربیت جنسی صحیح نوجوان، یکی از وظایف عمده والدین و از ظریف‌ترین کارها در این دوره است. در راستای تحقق این هدف رعایت نکاتی چون ایجاد سرگرمی برای نوجوان، پرهیز از دادن اطلاعات اضافی و خارج از محدوده سؤال او، جدی گرفتن سؤالات جنسی نوجوان، کنترل عواملی که باعث تحریک جنسی نوجوان می‌شود و سرانجام دادن اطلاعات لازم و راهنمایی نوجوان در برخورد درست با مسایل جنسی که می‌تواند او را در گذر از این امواج پرتلاطم یاری رساند، ضروری است. (۲)

خودارضایی

انحرافات جنسی در نوجوان شکل‌های گوناگونی دارد که شایع‌ترین آن، وجود عادت ناپسند خودارضایی است. به دنبال اولین خواب شبانه‌ای که برای نوجوان اتفاق می‌افتد، گاهی تجربه لذت جنسی، نوجوان را کنجکاو کرده و به دنبال تکرار آن در بیداری است. از آن‌جایی که این انرژی در اندام تناسلی انباشته شده، نوجوان تلاش می‌کند تا از راه دست‌ورزی با این اندام، به تکرار لذت بپردازد. با توجه به کمبود اطلاعات نوجوان و بی‌خبری آنان از آسیب‌های این کار و نیز بی‌اطلاعی از گناه بودن چنین رفتاری، به تدریج این مسئله به صورت عادت درمی‌آید. با افزایش دامنه اطلاعات نوجوان در سال‌های بعد از سویی و دشواری ترک این رفتار به دلیل عادت شدن از دیگر سوی، نوجوان با تعارضی جدی روبرو می‌شود که حل آن به راحتی دیگر مسائل نیست؛ چون از مطرح کردن آن واهمه دارد و در عین حال از این‌که توانایی ترک آن را

دارا نیست، مرتب خود را سرزنش می‌کند و به تدریج تبدیل به نوجوانی بی‌نشاط همراه با انبوهی از احساسات منفی و کوهی از سؤال‌های بی‌جواب می‌شود. برخی از نوجوانان با گرفتن اطلاعات جنسی درست و متناسب با نیاز خود در قبل از بلوغ، عملاً در این دام جنسی نمی‌افتند. اما عده‌ای دیگر زمانی متوجه ناپسند بودن، گناه آلود بودن و آسیب‌های این رفتار جنسی می‌شوند که ترک آن برایشان دشوار است. در این راستا علاوه بر سوق دادن نوجوان به مطالعه کتاب‌های سودمند در این زمینه(۳) می‌توان گام‌های زیر را برای ترک این مشکل پیشنهاد کرد:

یاری خواستن از خدا

غریزه جنسی هدیه‌ای الهی است که علاوه بر برخورداری انسان از لذت بهره‌مندی آن به شکل درست و حلال، موجب تداوم نسل انسان می‌شود. به نوجوان پیشنهاد می‌شود که در ترک این رفتار نجوایی این‌گونه با خداوند داشته باشد:« خدایا این غریزه هدیه تو به من است. خودت مرا در مهار این غریزه و استفاده درست از آن یاری کن». این پیوند معنوی، جدال عقل و شهوت را به نفع عقل تمام کرده و نوجوان را برخوردار از نیرویی سرشار جهت مقابله با وسوسه‌های جنسی می‌کند. در همین راستا لازم است نوجوان را از ارزش عفت‌ورزی و پاداش‌های معنوی این مقاومت‌ها آگاه نمود.

از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده است که دعای قرآنی زیر در خصوص فشارهای ناشی از مسائل جنسی است.

«رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ ـ رودگارا! تکلیف سنگین بر ما قرار مده» (بقره/۲۸۶)

تغییر باورها

الف) برخی از نوجوانان می‌پندارند که این کار ضرری برای جسم و روح آن‌ها ندارد که لازم است آسیب‌ها به شکلی علمی و مستند بازگو شود.

ب) برخی دیگر گمان می‌کنند که تخلیه جنسی کاری لازم بوده و ترک آن موجب فشارهای جسمی و روانی می‌شود. در حالی‌که وجود هورمون جنسی در بدن نه تنها ضرری ندارد، بلکه سبب رشد و استحکام عضلانی و استخوانی بدن شده و مقدار زاید آن به صورت خودکار همانند شیر اطمینان آبگرمکن در خواب از انسان دفع می‌شود.

ج) عده‌ای دیگر فکر می‌کنند که به جای کارهای جنسی بزرگ‌تر، از خودارضایی استفاده می‌کنند و با این کار بد از وقوع کار بدتر مانند زنا، تجاوز و... جلوگیری به عمل می‌آید. برای این گروه باید زشتی نافرمانی به هر شکلی که باشد در مقابل آفریدگار توضیح داده شده و کوچک‌انگاری گناه و عواقب ناشی از آن بازگو شود. در عین حال آموزه‌هایی که این گناه را کبیره دانسته و زنای دست معرفی یا بزرگ‌تر از زنا و لواط معرفی کرده‌اند، بیان گردد.

د) برخی به خود تلقین کرده‌اند که ترک این کار ممکن نیست و آن‌ها قدرت ترک را ندارند. در مقابله با این باور غیرمنطقی از شیوه پیشنهادی امام صادق علیه‌السلام استفاده می‌کنیم که

به فرد گناهکار فرمود: آیا حاضری این عمل خودارضایی را در جمع و در حضور دیگران انجام دهی؟ فرد گفت: خیر. حضرت فرمود: «پس اختیارت به دست خود تو می‌باشد.» این عده از نوجوانان باید بپذیرند که ترک هر عادت و رفتاری ممکن است و انسان از قدرت تغییر بسیار بالایی برخوردار است. شرط لازم این کار خواستن است.

حذف همه محرک‌ها

امروزه دسترسی به محرک‌های جنسی بسیار راحت شده است.کنترل همه‌ی موارد هم ممکن نیست ولی می‌توان با آموزش خودکنترلی و مدیریت خویشتن به نوجوان شیوه‌ی مقابله با محرک‌هایی که مقدمه این کار هستند را آموخت. لازم است نوجوان همه‌ی مواردی که سبب تحریک جنسی او می‌شوند را از زندگی خود حذف کند. پاره‌ای از این محرک‌ها عبارتند از: دسترسی به فیلترشکن‌های اینترنتی، دسترسی به فیلم‌های مستهجن، خواندن کتاب‌های جنسی، نشستن و ارتباط با افراد مبتلا، رفتن به رختخواب پیش از غلبه خواب، دیر برخاستن از رختخواب به هنگام بیداری، زیاد ماندن در حمام، تنها ماندن در اتاق دربسته، بی‌برنامه رها کردن خود، استفاده زیاد از غذاهای محرک مانند شیرینی‌جات، تنقلات، پیاز، ادویه، سرخ‌کردنی‌ها، تحرک نداشتن و عدم فعالیت در زمینه‌های ورزشی، پوشیدن لباس‌های تنگ و...

تبدیل انرژی

از نظر علمی، توان جنسی یک انرژی قابل تبدیل است. می‌توان به نوجوان توصیه کرد که این قدرت خود را تبدیل به یک انرژی حرکتی نماید. لازم است نوجوان با تنظیم فعالیت‌های ورزشی ممکن مانند پیاده‌روی، ورزش‌های گروهی مثل فوتبال، والیبال، بسکتبال و... و نیز فراگیری مهارت‌های رزمی، شکل تازه‌ای از انرژی را در خود پدید آورد که سلامت جسمی، روانی و معنوی وی را به دنبال خواهد داشت. این برنامه می‌تواند با گام‌های کوچک آغاز شده و تا مراحل حرفه‌ای ادامه یابد.

قانون جریمه

برای ترک کامل خود ارضایی می‌توان به نوجوان پیشنهاد جریمه داد. یعنی نوجوان با خود و خدای خود عهد کند که هر گاه مرتکب این عمل شد، روز بعد از آن را روزه بگیرد یا مقدار زیادی از پس‌انداز خود را صدقه بدهد یا خود را موظف به انجام کار دشوار دیگری نماید. مثلاً از برخی از غذاها محروم کند و تا مدتی از برنامه‌های مورد علاقه تلویزیونی دست بکشد. بهتر است این جریمه‌ها برای مقدمات این کار وضع شوند تا پیشگیری به عمل آید مثلاً هر وقت که نوجوان به سراغ یک سایت مستهجن رفت، هر چند که این کار باعث خودارضایی او در آن زمان نشود، خودش را جریمه مادی یا معنوی بنماید. همچنین از نگهداری سی‌دی‌های مبتذل، رمان‌های جنسی، ذخیره تصاویر برهنه، ارتباط با جنس مخالف و... خودداری کرده و برای توانمند شدن در این گام به ازای هر کدام از تخلفات، محرومیتی را متقبل شود.

پرهیز از ارتباط با جنس مخالف

یکی از تمایلات نوظهور در دوران نوجوانی، تمایل به ارتباط گرفتن با جنس مخالف است. نوجوان به مقتضای تغییرات فیزیکی و روانی جدیدش، به شدت نیاز به جنس مخالف را در خود احساس می‌کند تا در سایه این ارتباط به آرامش برسد. از این رو مسئله دوستی با جنس مخالف، مشکلی است که بسیاری از نوجوانان و خانواده‌های آنان را دچار مشکلاتی کرده است. تنها شکل صحیح این ارتباط در آموزه‌های اسلامی، ازدواج است که نوجوان تا رسیدن به این مرحله فرسنگ‌ها فاصله دارد. از این‌رو، ضمن پذیرش این نیاز طبیعی نوجوان، باید او را در مهار و مدیریت این احساس یاری نمود. این وضعیت در پسران و دختران شکل‌های متفاوتی دارد. هدف دختران از این‌گونه ارتباطات، تأمین نیازهای روانی و هدف عمده پسران از ارتباط با جنس مخالف، تامین نیازهای جنسی و بدنی و نیاز اثبات توانمندی در مسیر برقراری این ارتباط است. یکی از شیوه‌های برطرف کردن این مشکل، دادن آگاهی‌های لازم از آسیب‌های فراروی این‌گونه ارتباطات به دو گروه جنسیتی است.

در دو مقاله عفاف در زندگی و کنکاشی در روابط دختر و پسر در این بخش به تفضیل مطالبی آورده شده است.

پی نوشت‌ها:

۱) روان‌شناسی نوجوانی، ص٤٧.

۲) زهرا معتمدی، رفتار با نوجوان، تهران، لک لک، چ۵، ۱۳۷۳، ص۵۸

۳) مانند کتاب آرامش طوفانی، نوشته سید مصطفی دیانت انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

منابع جهت مطالعه بیشتر:

محمد رضا شرفی، جوان و بحران هویت، تهران، سروش، چ۲، ۱۳۸۰.
آنتونی ، رابرت ؛رموز اعتماد و اتکاء به نفس ؛ترجمه اسماعیل کیوانی، انتشارات گلریز، تهران: ۱۳۷٦.
اسماعیل بیابانگرد، روان‌شناسی نوجوانان، تهران، انتشارات دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
کودک، نوجوان و جوان از دیدگاه مقام معظم رهبری، تهران، نشر تربیت اسلامی، چ۱، ۱۳۸۰.
حسین نجاتی، روان‌شناسی نوجوانی، تهران، نشر بیکران، بی‌تا.
دن فونتنل، کلیدهای رفتار با نوجوانان، ترجمه مسعود حاجی زاده، تهران، صابرین، چ۳، ۱۳۷۸.
زهرا معتمدی، رفتار با نوجوان، لک لک، تهران، چ۵، ۱۳۷۳.
گیلیان باتلر، راهنمای سلامت روان، ترجمه مهدی قراچه داغی، تهران، البرز، چ اول، ۱۳۸۲.
محمد رضا مهدوی کنی، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷٦.
محمد علی چنارانی، رفتار پیامبر(ص) با کودکان و نوجوانان، مشهد، آستان قدس رضوی، چ۲، ۱۳۸۰.
محمدعلی سادات، راهنمای پدران و مادران، تهران، نشر اسلامی، چ۵، ج۱، ۱۳۷٤.
ناصر بی‌ریا و همکاران، ، روان‌شناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی، تهران، سمت، چ۱، ج۲، ۱۳۷۵.

عرصه‌های عملکرد

صهیونیزم بین الملل

یاسر متولی

صهیونیزم و پروتکل‌ها
۱ـ کارکرد زبان در جنگ روانی
۲ـ سینما؛ هنر یا صنعت
۳ـ نفوذ زنجیره‌وار تلوزیونی
۴ـ اینترنت الگوی القاء به مخاطب
۵ـ مطبوعات و خبرگزاری‌ها
۶ـ ورزش، موسیقی، تئاتر
۷ـ بازی‌های فکری، استراتژیک و رایانه‌ای
۸ـ آموزش
سخن پایانی

عرصه‌های عملکرد صهیونیسم بین‌الملل

به زعم «عجاج نویهض» از محققین فلسطینی منظور از واژه‌ی پروتکل فرمول است که تصمیمات باند معروف دانشوران صهیون به‌وسیله آن‌ها تدوین شده است (عجاج نویهض،۱۳۸۱،۴۴) در واقع باید بیان داشت که پروتکل‌ها برنامه‌های درونی هستند که اقتصاددانان و سرمایه‌داران یهود برای ویران کردن بنای مسیحیت، قلمرو پاپ و در نهایت اسلام، آن‌ها را تنظیم کرده‌اند (همان،۴۲) بر این اساس می‌توان گفت که یهودیان پس از زندگی در سرزمین‌های مختلف و آشنایی با فرهنگ‌ها و ملل، در یک کار عمیق تشکیلاتی و با هدف برپایی نظام جهانی مورد نظر خود اقدام به برپایی جلساتی با موضوعات متنوع و روزآمد با استفاده از تجربیات عوامل و دانشمندان خود نمودند تا از طرفی به تدوین برنامه‌های استراتژیک خود بپردازند و از طرف دیگر با روش‌های مختلف این برنامه‌ها را برای ایجاد شکاف طبقاتی در دولت‌ها و نظام‌های جهان عملیاتی نمایند و با این‌کار در نهایت بتوانند عرصه‌ی اقتصادی جهان را به سیطره در آوردند.

نکته قابل توجه این است که عمده پیشرفت‌های این طرز فکر بر پایه‌ی بزرگ‌نمایی و ایجاد رعب و وحشت بوده و آن‌چه که اساس موفقیت این گروه می‌باشد برنامه‌ریزی و کار دقیق تشکیلاتی است. حال آن‌که در مقابل هیچ تفکر یا تشکیلات منسجمی برای مبارزه موجود نبوده و در صورت وجود با وسایل و روش‌های متفاوتی به چالش کشیده شده و از بین رفته است. ولی در هر زمان که گروه یا ملتی به مقابله و ایستادگی پرداخته‌اند آثار عقب‌نشینی و به‌هم‌ریختگی طرف مقابل ظاهر شده است چنان‌که انقلاب اسلامی ایران و همچنین حزب‌الله لبنان را می‌توان از این دست قلمداد نمود. سعی این مقاله بر آن است که تنها به روش‌های عملیاتی این گروه پرداخته‌اند و مخاطب خود را نه به انفعال بلکه به حرکتی جهنده در راه مبارزه تشویق نماید.

صهیونیسم و پروتکل‌ها

لغت صهیونیسم برگرفته از تپه‌ای به نام صهیون در فلسطین می‌باشد که به ایدئولوژی گروهی خاص از یهودیان نسبت داده می‌شود.

پروتکل‌های صهیونیسم اولین‌بار توسط پلیس سیاسی رژیم تزاری در روسیه از جلسه‌ای که با حضور تئودور هرتزل و گروهی از یهودیان برپا شده بود کشف می‌شود و پس از آن در سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ میلادی یعنی در ابتدای قرن بیستم توسط یک نویسنده روسی تجدید چاپ می‌گردد. لکن این‌که این سند نخستین‌بار توسط چه کسی به علمای صهیونیست نسبت داده شده است مشخص نیست اما به دلیل لحن دستوری مفاد مختلف اجرایی آن به‌عنوان ایدئولوژی صهیونیسم نامیده می‌شود.

این مسئله از آن جهت با اهمیت است که این احکام در تمامی ابعاد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و به نحوی عمیق دارای روش عملکردی مطابق با آن‌چه در صحنه‌های جنگ روانی مشاهده می‌شود هستند. به‌عنوان نمونه در یکی از این پروتکل‌ها این‌گونه آمده است:

«هدف اساسی مدیران، این است که قدرت فکر کردن را تضعیف کنند تا افکار از پرداختن به مسائل اساسی منحرف شود» (رحمانی، ۱۳۶۹،۱۱۹) هنری فورد که به دلیل افشاءِ انطباق بسیاری از حوادث مصنوعی، مضامین ساختگی و تشکل‌های متعدد با این پروتکل‌ها مجبور به عذرخواهی از رهبر وقت «انجمن یهودیان آمریکا» شد حتی پس از فشارها و مشقت‌های بسیاری که تحمل نمود هیچ‌گاه درستی تحلیل‌های منتشره را تکذیب نکرده و بسیاری دیگر از روشنفکران غربی نیز مسائلی از قبیل هولوکاست، فراماسونری و... را حوادثی برگرفته از این پروتکل‌ها دانسته‌اند. در واقع آن‌ها بر این نظرند که رسانه‌ها، تئاتر، هنرهای روز، فرقه‌سازی، تبلیغ فساد، تجارت برده‌های جنسی، مواد مخدر و... تبلور این پروتکل‌ها هستند که در جهت جنگ روانی بر شاخه و برگ آن افزوده شده است. در این راستا برآنیم تا به بررسی برخی از این موارد بپردازیم:

۱ـ کارکرد زبان در جنگ روانی

از دیدگاه «گوبلز» همیشه موفقیت از آن کسی است که نخستین کلمه را به گوش مردم برساند (فیاد، ۱۳۵۵،۱۵۱) این سخن که لزوم سرعت در اطلاع‌رسانی و استفاده از برآیند احساس مردم را نشان می‌دهد خود در برگیرنده‌ی روش اطلاع‌رسانی نیز می‌باشد.

به‌عنوان مثال، یک واقعه‌ی تروریستی از دیدگاه نروریست‌ها، مبارزه‌ای است برای آزادی و از آن به عنوان چاقوی تیزی برای جراحی نام می‌برند که برای معالجه‌ی بیمار قسمتی از بدن او را شکافته و جدا می‌کند و به واسطه‌ی ترسیم هنرنمایی جراحان در اتاق عمل یک جنایت در قالب الفاظ تحسین‌آمیز به یک عمل انسانی تبدیل می‌شود و همچنین از غیر نظامیان کشته شده به‌عنوان خسارت جانبی یاد می‌شود.

این چنین است که القای زبانی حاوی هر نوع داده‌ای به نحوی خاص به صورت غیرمستقیم یا مستقیم بر نوع نگرش و جهان‌بینی انسان‌ها اثرگذار می‌شود و در نتیجه به صورت دل‌خواه آن‌چه مدنظر است به بیننده و شنونده یا خواننده منتقل خواهد شد. بدین لحاظ است که در عرصه فضاسازی می‌توان اطلاعاتی را به صورت کاملاً اثبات شده و محرز انتقال داد، در صورتی که این اطلاعات می‌توانند تنها رگه‌هایی از حقیقت را داشته و یا اصلاً حقیقی نباشند، کارکرد این نگرش (کارکرد زبانی) به‌عنوان ابزار متقاعد کننده و جنگ روانی برگرفته از پروتکل‌های صهیونیسم می‌باشد که قابلیت هجومی و دفاعی داشته و منطق نهفته در آن قابلیت ایجاد چالش و برقراری ارتباط و اثر بر روح و فکر مخاطب را دارد.

بدین نحو در تحریف زبانی که از روش‌های جنگ روانی است می‌توان باورهای معناداری را در عرصه‌های متفاوت اعم از سیاسی، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، و.... به مخاطب القا نمود. به‌عنوان مثال شعارها و طرح‌های ذهنی که برای مدینه فاضله ساخته، تکثیر و القا می‌شوند دارای نمونه‌های بسیاری هستند که با داشتن بار معنایی مثبت در عمل چیزی جزء پیشبرد اهداف گروه‌هایی خاص نیستند.

از این دست می‌توان به مسئله جنگ خیر و شر که توسط بوش مطرح گردید اشاره نمود در این راستا آمریکا در جناح خیر و مخالفان در جناح شر قرار گرفتند و یا واژگانی از قبیل «جنگ پاکیزه و بهداشتی» «حق وتو» «نظم نوین جهانی» با استفاده از یک کلی‌گویی و استفاده از جلوه‌های مطلوب ایجاد شده در ذهن مخاطب، به مسائل اصلی، حقوق اساسی و اهدافی منطقی و صحیح بدل می‌شوند.

از این‌روست که در متن پروتکل اول صهیونیسم این‌گونه آمده است:

«در اعصار کهن، ما نخستین کسانی بودیم که شعار آزادی برادری و برابری را در میان مردم فریاد زدیم. از آن پس طوطیان نادانی که جویای آرای انتخاباتی‌اند از همه‌سو گرد این طعمه ازدحام می‌کنند.... آزادی فردی حقیقی را تباه ساخته‌اند.... غیر یهودیان ظاهراً زیرک و باهوش رمز کلمات مذکور را نفهمیدند و تناقض موجود در آن را درنیافتند. آزادی سیاسی یک اندیشه است، نه یک واقعیت، لازم است بدانیم وقتی حزب ما درصدد برانداختن حزب حاکم است چگونه باید اندیشه را به‌عنوان طعمه‌ای زیرکانه، برای جلب حمایت مردم به‌کار گیریم... اگر حزب مخالف، به شعار لیبراسیم آلوده باشد و بخشی از قدرتش را در این راه ببخشد کار آسان‌تر می‌شود» (هنری فورد،۱۳۸۲،۹۶)

به همین دلیل نفوذ تفکرات لیبراسیم سیاسی چند پدیده اصلی را در بر می‌گیرد:

اول از بین رفتن احترام به قانون و نسبی بودن همه چیز است،

دوم تضعیف حکومت‌ها و فروپاشی مداوم آن‌ها که خود موجب کش‌مکش مداوم بوده و رشد و تعالی ملت‌ها را دستخوش پیچیدگی و گمراهی از مسیر می‌نماید و همواره باعث به‌وجود آمدن

بستری برای حکومت بر کشورها و دست‌اندازی بر آنان خواهد شد.

در پروتکل پانزدهم چنین آمده است: «تحت نفوذ ما اجرای قوانین غیر یهودی به حداقل کاهش می‌یابد، تفسیر لیبراستی که ما در حیطه قوانین رواج دادیم، احترام به قانون را از بین می‌برد (همان،۱۰۴) زمانی که سموم لیبراسیم را بر پیکر حکومت تزریق کنیم، تمام شریان‌های آن مسموم می‌شود و این یک بیماری کشنده است و باید منتظر مرگ حکومت بود. (نویهض،۱۳۸۱، ۲۹۸)

۲ـ سینما؛ هنر یا صنعت

جواب این سؤال که آیا سینما واقعاً هنر است یا یک صنعت برای پول درآوردن را نمی‌توان به صراحت گفت، چرا که دو موضوع تفکیک ناپذیرند و سلطه‌ی سرمایه‌دارانی که نسبت آن‌ها با تفکرات صهیونیسم بسیار نزدیک و یا کاملاً منطبق می‌باشد بر این صنعت با کمی تحقیق قابل تشخیص است. سلطه‌ای که تمامی ارکان این هنر دیداری و شنیداری را شامل می‌شود، سرمایه‌گذاری شرکت‌های فیلم‌سازی، پخش فیلم، فیلمنامه‌نویسی و پرورش ستارگان همه و همه تنها یک هدف نهایی را دنبال می‌کند که مورد نظر سیاستگذاران اصلی این عرصه است. این هدف علاوه بر کسب سرمایه و اشاعه فحشا و فساد ـ که خود برای جلب سرمایه‌های دیگر می‌باشد ـ جهت دادن فکری مردم دنیا است و کارکرد این صنعت لاجرم در خدمت اهداف آرمان جنگ روانی صهیونیسم می‌باشد که پوشش ضد فرهنگی و ضد دینی آن در عصر حاضر مشهود است. ساخت و اشاعه‌ی شبکه‌های مختلف جهانی متناسب با ارزش‌های بومی و همراه با شناسایی ذائقه مخاطب که از الگوهای عملی فیلم‌های هالیوود تبعیت دارد از این دست قلمداد می‌شود.

شبکه‌هایی همچون ام تی وی که از اولین‌های این طیف شبکه می‌باشد آغازگر و بسط دهنده‌ی مسائل ضد اخلاقی و ارزشی است که متعلق به صهیونیست‌ها است.

هالیوود که خود متشکل از چند شرکت بزرگ همچون پارامونت یونیور سال، فوکس قرن بیستم، وارنر براوز، کلمبیا پیکچرز، یونایتت آرتیست و... می‌باشد ارکان اساسی خود را تعقیب و گریز معنویت و ماورای مصنوعی و اخلاق آمریکایی تعریف کرده است که نمونه‌ی اصیل آن را می‌توان در فیلم ارباب حلقه‌ها مشاهده نمود. کارکرد ابزاری هنری که در خدمت اهداف جنگ روانی قرار گرفته است در تخریب ادیان آسمانی، اشاعه‌ی خرافه‌گرایی، نفس‌پرستی و پر کردن زندگی بشر ار لذات، به وفور قابل مشاهده است و از این نکته نباید غافل بود که این جریان عمیق برای پنهان نمودن خود حتی گاهی دست به ساخت فیلم‌هایی کاملاً مذهبی، انقلابی و... نیز می‌زند، لکن حجم این‌گونه آثار و نتایج آن ـ اگر به گونه‌ای خاص معکوس نمودن واقعیات نباشد ـ دارای گسترش چندانی نخواهد بود. به‌عنوان مثال در این مسئله می‌توان فیلم مصائب مسیح علیه‌السلام را نمونه‌ای جدی برشمرد که کارکرد بیرونی آن ـ با وجود گسترش بسیار زیاد

ـ مخفی نگه‌داشتن اصل ضدیت صهیونیسم با مسیحیت بوده است.

فیلم‌هایی چون صحرا به کارگردانی مناخیم گولان از تولیدات شرکت کانن که اشاعه دهنده چهره‌ای زشت از اسلام است، فیلم آمریکا، آمریکا که مسلمانان را جنایتکارانی سرمست معرفی می‌کند، فیلم پیش‌گویی‌ها نوستر آداموس مربوط به سال‌های ۸۰-۸۱ میلادی به کارگردانی اورسون ولز یهودی ـ که برنده جایزه اسکار گردید و در حیطه‌ی آخرالزمان است ـ از این‌دست از فیلم‌ها می‌باشد.

ساخت و جهت‌گیری این موضوعات با پایه‌های کاملاً علمی و برگرفته از نظریات، نظریه‌پردازان غربی همچون فوکومایا بوده که با تحلیل‌های دقیق خود از اسلام و علی‌الخصوص مذهب شیعه، دو مسئله‌ی اصلی ایثار و شهادت ـ که برگرفته از فرهنگ عاشورایی است ـ و مسئله انتظار سازنده را نقطه عطف موفقیت اسلام و شیعه در مقابله فرهنگی با غرب معرفی می‌نماید.

که در خصوص مسئله اول مصائب مسیح و در خصوص مسئله دوم انواع و اقسام فیلم‌ها همچون آرماگدون، ماتریکسی و... ساخته شده و در این راستا از تخریب چهره‌های مذهبی سیاسی همچون مقام معظم رهبری نیز دریغ نمی‌نمایند.

همچنین برای استفاده از این ابزار پر مخاطب و بُرّنده با حمایت و پشتیبانی گروهی از یهودیان متنفذ؛ فیلم‌هایی چون، حمله اتمی ایران به آمریکا ــ که فیلنامه‌ی آن توسط جرم کرسی از صهیونیست‌های مشهور و دانش‌آموخته دانشگاه هاروارد نوشته شده است ـ و فیلم تسلیم ـ ساخته تئو ونگوگ هلندی ـ و فیلم‌های متعدد دیگری در راه توهین به مقدسات اسلامی ساخته شده‌اند.

در عرصه ساخت فیلم‌های کارتونی برای کودکان و در پاسخ به نسبت موشِ کثیف که در اروپای قرون وسطی و بعد از آن به یهودیان داده می‌شد، کارتون تام و جری و میکی‌موس ساخته شد که ظهور و بروز نمادهای فراماسونری جهت عادی‌سازی موضوع برای مخاطبین، در آن مشهود است. (دستکش سفید میکی‌موس از نمادهای اصی فراماسونری می‌باشد.)

بازیگرانی چون اینگیرید برگمن، بلی کریستال، بورگناین، آرنولد شوارتزنگر ـ که یک جهود تبعه اتریش است ـ و بسیاری دیگر همچون ـ سیلو ستراستالونه و یا سلی فیلدز و کارگردانی همچون دیوید مامت، وودی آلن، مکل بروکسل، اورسون ولز، گیریفیت ـ کارگردان فیلم پیانیست ـ جملگی جزو گروه اوانجلیست‌ها می‌باشند. که شهرت جهانی و درخشش خود را مدیون تفکرات صهیونیستی و پشتیبانی همه جانبه این گروه هستند.

ناگفته نماند که اوانجلیست‌ها یا صهیونیست مسیحی‌های آمریکایی در دعوت برای برپایی دولت یهودی اشتیاق بیشتری از صهیونیست‌ها از خود نشان داده‌اند، به همین دلیل لحاظ است که لابی مسیحی صهیونیستی در آمریکا پیش از لابی یهودی پای به عرصه گذاشت.

در راستای القای فکری این مسئله که تنها یهودیت سیاسی و نظام آمریکا قادر به محافظت جهان در برابر خطرات پیش‌روی جهانیان هستند، فیلم‌های: آرماگدون، ماتریکس، روز استقلال و اسب تک شاخ یا نیوکرون ـ *که در برگیرنده‌ی نشان‌های مذهبی بوده و نمادهای قوم یهود به ظرافت در آن گنجانده شده و در پرده‌ی بیان سمبلیکو هنر، به توجیه عملکرد صهیونیسم آمریکایی می‌پردازد* ـ را می‌توان نام برد.

فیلم آکسدوس نیز نمونه‌ای از توجیه گرایش‌های نژادی صهیونیست‌ها و توسعه‌طلبی در اراضی اشغالی است که ساخت و تولید آن در راستای سیاست مشروعیت بخشی از روزنه روانی توجیه می‌گردد.

جالب این‌که شرکت صهیونیستی همچون کابون ـ تحت نظارت مناخیم گولان از ثروتمندان صهیونیست ـ فیلم‌هایی باب طبع سیاستمداران کشورهای عربی می‌سازد.

از این مشت نمونه‌ی خربار، آن‌چه می‌تواند مورد برداشت قرار گیرد این است که صهیونیسم با احاطه‌ی کامل بر تکنینک و پی‌بردن به قدرت این هنر یا به تعبیر صحیح‌تر؛ صنعت، اغراض سیاسی خود را با محتوا و جذابیت‌های دروغین، به خورد مردم جهان می‌دهد تا آن‌چه مطلوب خود است را مطلوب ملت‌ها نماید.

۳ـ نفوذ زنجیره‌وار تلویزیونی

حضرت امام خمینی (ره) در خصوص تلویزیون چنین می‌فرمایند: «تلویزیون از همه‌ی مسائل تبلیغی و آلات تبلیغی حساس‌تر است برای این‌که هم گوش است و هم چشم. (صحیفه نور ۱۳۷۲، ۴۴۹)

صهیونیست‌ها با اشراف به این مسئله در پروتکلی دیگر چنین آورده‌اند:

«ما جوانان غیر یهود را با آموزش و اصول و فرضیاتی که از نظر ما کذب محض است، ولی خود آن را القا کرده‌ایم، گیج و گمراه ساخته و روحیه‌ی آن‌ها را تضعیف کرده‌ایم.» (هنری فورد، ۱۳۸۲،۱۰۰)

بدین منظور شبکه‌های مختلف تلویزیونی همچون ان بی ست، سی ان ان، بی بی سی و شبکه‌هایی که توسط صهیونیسم مسیحی‌ها (اوانجلیست‌ها) راه‌اندازی شده است پای به عرصه رسانه نهاده و توسط افرادی چون کشیش بات گوردون رابتسون (واعظ تلویزیون صهیونیسم مسیحی) اداره می‌شوند.

از برنامه‌های تلویزیونی حامی صهیونیسم می‌توان به برنامه‌های تلویزیونی جک وان، ایمپ پت، رابتسون، کلوپ ۷۰۰، اسرائیل رمز بقای آمریکا، جری فالون و... اشاره کرد. شبکه جری فالون در سال ۱۹۸۷ نودویک میلیون دلار از این راه کسب نمود.

علاوه بر استودیوهای مختلفی که در اختیار صهیونیسم می‌باشند مدیران عامل بسیاری از شبکه‌های تلویزیونی از صهیونیست‌ها هستند.

به عنوان مثال شبکه A B E با مدیریت لئونارد گلدون که یک یهودی متنفذ صهیونیسم می‌باشد، اداره می‌شود.

ارائه چهره انسان‌دوست از یهودیان علی‌الخصوص در آمریکای لاتین از اهداف این شبکه‌هاست. در این راستا مداومت بر مظلوم‌نمایی یهودیت و مصائب یهود در جنگ دوم جهانی و همکاری مداوم با شبکه‌های اطلاعاتی همچون موساد از وظایف اولیه این شبکه‌ها محسوب می‌شود. جالب آن‌که شبکه‌های تلویزیونی عرب تحلیل‌های خبری و سیاسی خود را از این سه شبکه دریافت می‌دارند و بدین خاطر تجلیل و تکریم از ریاست جمهوری آمریکا و تمجید از خدمات بشر دوستانه ایالات متحده به محرومان جهان همراه با اخبار اسرائیل نقش به‌سزایی در ارائه اسلام آمریکایی در کشورهای مسلمان ایفا می‌نمایند.

در این شبکه‌های تلویزیونی فیلم‌هایی همچون عملیات فرودگاه انتبه و چرا اسرائیل که بر طبل تروریست بودن فلسطینی‌ها کوبیده و ضرورت تشکیل دولت اسرائیل را گوشزد می‌کند در کمپانی‌هایی همچون میاکون و شرکت i.T.V تحت نظارت لردلو گرئید مقلب به یهودی کوتوله ساخته شده و مسئولیت تغذیه روانی، سیاسی، آموزشی و فرهنگی همگان بر اساس پروتکل یاد شده را ایفا می‌کند.

از طرفی دیگر فیلم‌ها همچون «دو قرص» مسلمانان را احمق، نادان و کثیف معرفی نموده و در فیلم‌های دیگری که توسط این شبکه‌ها ساخته شده همچون فیلم «بمب اتم در خدمت صلح» ـ که مکرراً از تلویزیون‌های مورد نفوذ صهیونیسم پخش شده است ـ چهره‌ای تروریستی از اسلام و فرهنگ اسلامی به مخاطب القا می‌گردد که این پروسه همراه با بزرگ‌نمایی اقدامات القاعده و طالبان کامل می‌گردد.

از طریق این شبکه‌ها به‌عنوان آموزش زبان انگلیسی دیالوگ‌هایی با محتوای مورد نظر سیاستگذاران به مخاطب منتقل می‌گردد که از نمونه‌های آن می‌توان: تأکید بر مسأله داروینیسم، مارکسیسم و هژمونی جهانی، اهانت، توهین به مقدسات و... را نام برد. تأسف‌بار این‌که اکثر این برنامه‌ها از شبکه‌های عربی و ماهواره‌هایی پخش می‌شود که توسط دولت‌های عربی خریداری شده و به فعالیت می‌پردازند.

آن‌چه در این مقاله مورد تأکید قرار گرفته این است که برخلاف خواب خوش بسیاری از مسلمانان جهان، صهیونیسم و فرهنگ لیبرال سرمایه‌داری از هر وسیله و فرصتی برای القاء اهداف خود سود می‌برد. اشاعه‌ی سبک زندگی غربی از طریق تلویزیون، کتاب، فیلم و عکس و ابزارهای هنری همچون تئاتر، موسیقی و ابزارهای علمی همچون دانشگاه‌ها، کتب آموزش زبان، اینترنت، بازی‌های رایانه‌ای، انیمیشن شعر و ادبیات، رمان، داستان کوتاه، تا اسباب‌بازی و لباس و انواع و اقسام لوازم مصرفی بهداشتی و آرایشی و صوتی و تصویری و... در خدمت اهداف مشخص شده در پروتکل‌ها می‌باشد.

۴ـ اینترنت الگوی القاء به مخاطب

یکی از مهم‌ترین ابزارهای مورد استفاده در جنگ روانی، اینترنت است. این رسانه‌ی چند وجهی که دارای کاربردی بصری، سمعی و نوشتاری است باعث شده تا هرکس در هر سنی و با هر معلوماتی بتواند به اطلاعات متنوعی دسترسی پیدا کند. هر چند که این مسئله می‌تواند مزیت بزرگی باشد، از طرفی در برگیرنده خطرات وسیعی است که مهم‌ترین آن را می‌توان دسترسی کامل قدرت‌ها و علی‌الخصوص آمریکا به اطلاعات تبادلی در سایر کشورها دانست و همچنین وابستگی کشورهایی که از سیستم‌های پایه این شبکه استفاده می‌کنند چرا که به هر تقدیر تولیدکنندگان بزرگ لوازم سخت‌افزاری و نرم‌افزاری که وابسته به تشکیلات صهیونیسم هستند بر نقاط قوت و ضعف آن واقف بوده و گلوگاه اصلی شبکه‌های اینترنت را در دست دارند، به همین منوال با وابسته شدن شبکه‌های داخلی کشورها کنترل اصلی سیستم‌ها در دست این تشکیلات قرار گرفته است که به راحتی می‌تواند در عرصه جنگ سایبرنتیک استفاده‌کنندگان را مغلوب نمایند.

از سوی دیگر عدم انطباق فکری و فرهنگی و بعضاً تقابل و تضاد برخی سایت‌ها با فرهنگ اصیل جوامع مختلف می‌تواند از هم گسیختگی فرهنگی جوامع را به‌دنبال داشته باشد. عموم این سایت‌ها با مدیریتی هدفمند کارکردهایی را در عرصه شبهه افکنی، کتمان حقیقت، جذب نیروهای فعال در شبکه‌های معاند، تهدیدهای امنیتی، تخمین میزان قدرت حریف و شناسایی نقاط ضعف و قوت و همچنین استخراج سلیقه‌ها و فرهنگ‌ها و کسب درآمد با شگردهای متفاوت، دنبال می‌کنند.

به‌عنوان نمونه در سناریوی اشغال عراق ـ که بیانگر عمق سیاست توسعه‌طلبانه رژیم صهیونیستی برای آینده خاورمیانه در راستای «طرح تصرف منطقه خلیج فارس» بود ـ یکی از موارد استفاده از این ابزار، جنگ روانی بود. به این‌صورت که از این طریق پیام‌ها و اخباری جهت تخریب و تنزل روحی، به فرماندهان ارتش عراق مخابره می‌شد.

جالب این‌که در این عرصه رژیم صهیونیستی و آمریکا نقش عمده‌ای در ساختارشکنی و سانسور اطلاعات ایفا می‌کنند و فیلترینگ و ملاحظات امنیتی و سیاسی به‌قدری است که هیچ‌گونه اخباری بدون ممیزی تشکل‌های صهیونیستی اجازه انتشار بین‌المللی نداشته و برای مبارزه با سایت‌ها و اخباری که گاهاً از طریق کشورهای دیگر منتشر می‌شود گروه‌هایی تربیت شده‌اند تا با روش‌های متعدد جنگ نرم، این سایت‌ها را خنثی نمایند.

۵ـ مطبوعات و خبرگزاری‌ها

از حامیان عمده‌ی صهیونیسم خانواده‌ای به نام روچیلد بود. در اوایل قرن هجدهم و همراه با آشفتگی اروپا به دلیل انتقال به عصر روشنگری و از بین رفتن فئودالیسم و به وجود آمدن سرمایه‌داری، این خانواده توانست شبکه بین‌المللی خبرگیری و خبررسانی را با استفاده از انواع

وسایل در دسترس همچون قایق، کبوتران نامه‌بر، پیک‌های محلی و کشوری و... به‌وجود آورد.

در خصوص اداره مطبوعات در متن پروتکل‌ها چنین می‌خوانیم:

«هیچ گونه خبری بدون نظارت ما به اطلاع مردم نخواهد رسید .... ادبیات و روزنامه‌نگاری مهم‌ترین نیروهای فرهنگی‌اند، بنابراین حکومت ما باید مالک اغلب جراید باشد... مطبوعات را مهار کرده و به شدت کنترل خواهیم کرد...»

با نگاهی به اکثر روزنامه‌ها، مجلات و خبرگزاری‌های بزرگ؛ ارتباط مستقیم و نفوذ این تفکرات در آنان قابل مشاهده است. یکسانی اخبار، هم جهتی اخبار و تحلیل‌های ارائه شده آیا اتفاقی به‌وجود می‌آید؟ خبرگزاری‌هایی همچون هافاس رویتر، آسوشتدپرس و روزنامه‌هایی چون نیویورک تایمز، رندم هاوس، سایمن شوستر و... در تمامی نقاط دنیا توانسته‌اند ایستگاه‌های خبری داشته و از رادیو و تلویزیون نیز بهره ببرند و همچنین در عرصه‌های متعددی که کوچک‌ترین آن‌ها تهیه ادبیات ویژه نوجوانان و جوانان می‌باشد فعالیت نموده و یکه‌تاز میدان گردند.

سلطه بر خبرگزاری‌های آسویشتدپرس با سرمایه‌گذاری و مدیریت صهیونیستی، یونایتدپرس تأسیس شده توسط دو یهودی به نام‌های اسکاریس و هوارت، خبرگزاری، انترنشنال با سرمایه و مدیریت یهودی دیگری به نام ویلیام هرلت، نشان از هماهنگی و اجرای دقیق مفاد پروتکل‌های یاد شده دارد که در راستای اعمال سانسور خبری، دروغ‌پراکنی و بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی، تحریف و دست آخر جنگ روانی تمام عیار فعالیت می‌کنند. این نوع عملکرد یادآور بخشی از پروتکل‌ها می‌باشد:

«مطبوعات معاصر ما رسوایی‌های حکومتی و مذهبی و بی‌صلاحیتی غیر یهود را افشاء خواهد کرد و این کار را با استفاده از تعابیر توهین‌آمیز که نژاد ما به دلیل توانایی و استعدادش در به کارگیری آن شهرت دارد انجام می‌دهد.» (هنری فورد،۱۳۸۲، ۱۰۳)

با نگاهی بی‌طرفانه متوجه خواهیم شد که ترور فکری و عقیدتی و خوراک دهی‌های جهت‌دار مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و... در راستای یک استراتژی اصلی بوده و این خبرگزاری‌ها و مطبوعات ابزارهای عملیاتی نمودن این استراتژی می‌باشند.

به عنوان نمونه لیون بلوم و دوکلی پریلس دو چهره سرشناس یهودی بلغاری و از مروجان اباحه‌گری و هرج و مرج جنسی در فرانسه‌اند که مجلات معروفی در این خصوص داشته‌اند. لیون بلوم در فرانسه به سمت وزارت هم رسیده است.

مجله زن کارگر از این دست مجلات ابزاری است که به شبهه‌افکنی در خصوص حقوق زن در اسلام بسیار علاقه‌مند می‌باشد.

در کشورهای مختلف دنیا این سلطه خبری و مطبوعاتی به وفور قابل ملاحظه است چنان‌که در فیلیپین موجب بروز جنگ‌های صلیبی شده و در هندوستان با تحریک هندوها زمینه‌ی از

بین بردن اماکن اسلامی را پدید آورده است و روزنامه‌های رسمی و ملی کشورهای عربی همچون جدیدالاخبار لبنان (۳۱۸۵۸)- النفیر در فلسطین (۱۹۰۸م)- الاحرام (۱۸۹۸م) و روزنامه الحق یعلو در اردن و... از نظر محتوا و منطق استدلالی در خدمت این سلطه خبری هستند که جهان عرب را تحت پوشش خبری و تغذیه فکری قرار می‌دهند.

۶ـ ورزش، موسیقی، تئاتر

در دنیای سراسر هیجان و کشورهایی که در آرزوی داشتن یک جام جهانی یا المپیک هستند، هیچ‌کس با ورزش و ورزشکار بودن و یا کسب مدال و موفقیت علمی و سلامتی و... مخالف نبوده و نیست. لکن چیزی در این میان عجیب است لحظه‌ای نیست که سوژه‌ای ورزشی و اخبار یا مسابقات ورزشی در جهان نباشد. با تمام شدن جام ملت‌های آسیا، جام ملت‌های اروپا آغاز می‌شود، ورزش‌های المپیک و پارا المپیک، جام‌های جهانی و غیره و غیره. آیا این ترافیک و پیاپی بودن اتفاقی است؟

کسب وجهه بین‌المللی همراه با تحریف و تخریب فرهنگ‌های مختلف با ابزارهای دیگری نظیر موسیقی و تئاتر علاوه بر ورزش نیز امکان‌پذیر است. در یکی از پروتکل‌ها می‌خوانیم «جهان را به ورزش سرگرم خواهیم کرد»

بنابراین ورزش، تئاتر و موسیقی از دیگر جریاناتی است که به راحتی ردپای افکار صهیونیستی در آن مشاهده می‌شود. جو مسموم موسیقی که ضعف روحی و فکری را با انواع هرزگی تشویق می‌کند و تئاتر ضد اخلاقی که مروج افکار پلید است، ابزارهای مهمی در دست این گروه است تا آن‌جا که یک مدیر تئاتر، ریودی ویلیام شکسپیر را که متهم به یهودستیزی و در اصل بیان واقعیات مربوط به این گروه در نمایشنامه‌های خود است را چنین تشریح می‌کند: «شکسپیر یعنی فساد و ویرانی» (هنری فور،۱۳۸۲، ۱۷۴)

لکن در مقابل نمایشنامه‌هایی همچون «شیر» که در آن صحنه‌های مستهجن و ضداخلاقی به‌کار رفته و در آن چهره‌ای فاسد و شهوت‌ران از مسلمانان به مخاطب القا می‌شود و یا نمایشنامه «چندش» که در سال ۱۹۸۱ در لندن به نمایش درآمده و با جنبه‌های توهینی و تخریبی به مقابله با اسلام پرداخته است از نگاه صهیونیسم نمایش‌هایی تحسین‌برانگیز هستند که کمک به اشاعه آن‌ها، کمک به اشاعه هنر می‌باشد!!

حرکت در زمینه‌ی موسیقی نیز از چشم صهیونیسم پنهان نمانده است. هنری فورد می‌نویسد: «دقیقاً زمانی که یهود کنترل آهن‌گهای عامیانه و مورد توجه عامّه‌ی مردم را به‌دست گرفت، جنبه معنوی و اخلاقی این‌گونه آهنگ‌ها رو به انحطاط گذاشت.» (همان،۱۹۴) از این رو موسیقی جاز به اصلی اساسی در این آهنگ‌ها تبدیل شد که مبدع آن یک یهودی بود و آهنگ‌های عاشقانه و عاطفی به تحریکات جنسی مبدل گردید و موسیقی موزون و خوش‌نوای عامیانه پس از عبور از مرحله آهنگ‌های ریتمیک به موسیقی جاز و آه و ناله‌هایی خاص بدل شد

و از طرفی مضمون اشعار موسیقی رو به انحطاط نهاده و جای خود را به شرح عمیق‌ترین فسادها و خواسته‌های نفسانی سپرد. در این مسیر افرادی همچون لوئیس پرسیل، پت پناتر، پتی میدلر، جین سیمونز، آلن شرمن و بسیاری دیگر به خدمت گرفته شدند تا جایی که شخصی به نام سامی دویس جونیور که از خوانندگان قمارخانه‌ای شهر لاس‌وگاس بود، پس از پرتاب دو موشک به اسرائیل توسط صدام در محل اصابت موشک‌ها حضور پیدا کرده و ضمن هم‌دردی با صهیونیست‌ها به توجیه جنایات آنان با استفاده از علاقه برخی به موسیقی می‌پردازد.

از دیگر کاربردهای موسیقی برای صهیونیست‌ها به‌کارگیری آن در زمینه تبلیغ و تأثیرگذاری است. در این میان استفاده از نمادهایی مثل مثلث (یا هرم) در فضاسازی یا در لباس‌های خوانندگان و چشم جهان‌بین در نمادهای فراماسونری و یا استفاده مکرر و مداوم در صحنه‌پردازی‌ها از ستاره داود و مثلث‌های به هم پیچیده، کارکرد چند وجهی دیگری می‌باشد که دنبال می‌گردد.

جالب این‌که استخدام و یا پرورش خوانندگان در کشورهای دیگر و پدیدآوردن زمینه‌های لازم برای اجرا یا سفر این خوانندگان در دستور کار هدایت‌گران این جریان قرار دارد. به عنوان نمونه یکی از خوانندگان فارسی زبان به نام امید از جمله این افراد می‌باشد که در تل آویو به اجرای برنامه به زبان عبری نیز پرداخته است و جالب‌تر آن‌که سبک‌های آهنگی وی توسط برخی از مداحان داخلی تقلید و در مراسم مذهبی واگویه می‌گردد.

۷ـ بازی‌های فکری، استراتژیک و رایانه‌ای

پس از انفجار برج‌های دوقلو در آمریکا که به مسلمانان نسبت داده شد، شواهد بسیاری کشف گردید که بارها و بارها عدد ۱۱ و ۹ که نشان‌دهنده یازده سپتامبر بود در نماهای مختلف بازی‌های رایانه‌ای و فیلم‌های سینمایی مورد استفاده قرار گرفته بود. حتی با وارد نمودن شماره پرواز هواپیمایی که به برج برخورد نمود در برنامه word و استفاده از فونتی خاص علامت هواپیما، برج‌های دوقلو، مرگ و دستکش سفیدی دیده می‌شد که از نظر علمای جنگ روانی این نمادها و و تکرار آن‌ها برای آمادگی ذهن مخاطب آمریکایی جهت القای نسبت تروریست به مسلمانان و پذیرش این مسئله بوده است.

حال این نوع کارکرد روانی در سایر کشورها به انحاء مختلف به‌کارگیری می‌شود. به‌عنوان نمونه همان‌طور که گفته شد در مسئله مقابله با جهان اسلام و علی‌الخصوص تشیّع، دو رکن اصلی تشیع که منعکس کننده‌ی روح این مکتب می‌باشد در مسئله‌ی مهدویت و قیام عاشورا، بارها مورد حمله قرارگرفته است. بازی‌های رایانه‌ای که متأسفانه در کشور ایران بدون هیچ‌گونه نظارتی به فروش می‌رسد بهترین ابزار پرورش سرباز در خانه‌ی حریف محسوب می‌شوند. در تهران مشاهده شده بود که بچه‌ها با شنیدن یا مهدی و الله‌اکبر احساس نفرت پیدا می‌کنند و این همان است که غرب با اطلاعاتی که دارد در حوزه‌ی مهدویت بازی رایانه‌ای یا مهدی را

می‌سازد. ما از نظر روانشناسی می‌گوئیم این بازی افراد را نسبت به لفظ یا مهدی شرطی می‌کند، به‌گونه‌ای که تا اسم امام مهدی(عج) به گوششان می‌خورد، حالت تنفر در آن‌ها ایجاد می‌شود. (بلخاری،۱۴۵، ۱۳۸۲)

به همین‌گونه می‌توان بسیاری از بازی‌هایی را نام برد که مروج فرهنگ سرمایه‌داری و لیبرالیسم هستند. همچون بازی‌های پرطرفدار تراوین و یا بازی لوکسور که در سراسر آن نمادهای فراماسونری و... دیده می‌شود و بسیاری بازی‌های پیچیده دیگر که تلاش سازندگان آن در جهت پرداختن به اضمحلال مذاهب و یا توهین نمودن و ایجاد جنگ روانی در مخاطب طراحی شده است.

به راحتی می‌توان دست آژانس‌های سیاسی اقتصادی صهیونیسم را پشت سر برنامه‌نویسان و سازندگان بازی‌های رایانه‌ای همچون طوفان صحرا که در آن مسئله آزادسازی عراق توسط سربازان آمریکایی ـ انگلیسی به پردازش درآمده و یا بازی بازگشت به قلعه ولف اشتاین و یا بازی جنگ‌های صلیبی که مستقیماً مسمانان را مورد هدف قرار می‌دهد، مشاهده نمود و تهاجم روانی تربیتی که از طریق این بازی‌ها و هدایت آن‌ها از روزنه سیاسی بر پیکره نسل‌های جوان کشورهای اسلامی وارد می‌شود را دید.

۸ـ آموزش

«برای آنکه تمام نیروهایی را که در راه به وجود آوردن هماهنگی فکری و همبستگی اجتماعی کار می‌کنند ـ به جز نیروی خودی ـ را از بین ببریم باید نخستین حلقه‌های این زنجیر یعنی دانشگاه‌ها را از هم بگسلیم و برای این کار باید روش‌های آموزش را از اساس خراب کنیم و آن را در قالب روش‌های نو با سمت و سویی تربیت شده هدایت کنیم.» (عجاج، نویهرض، ۱۴۸۱، ۳۳۷)

این جملات برگرفته از پروتکل شانزدهم صهیونیسم می‌باشد که مسئله روش‌های آموزش سنتی و ایجاد مراکز جدید را مورد تأکید قرار می‌دهد. آن‌چه که عموماً گریبان‌گیر کشورهای جهان می‌باشد مواجهه با قشر سنتی و مدرن بوده و هست، که به‌عنوان نمونه عدم پذیرش حوزویان توسط دانشگاهیان و بالعکس که با هوشیاری امام(ره) در ابتدای انقلاب به روشنی تبیین گردید را می‌توان در همین راستا برشمرد.

نظام آموزشی جدیدی در سراسر دنیا حاکم شده که خروجی آن نمی‌تواند حتی یک مقاله یا کتاب علمی که ماهیت صهیونیسم را زیر سئوال ببرد باشد و مقالات علمی نیز باید در مجلات معتبری که تحت نفوذ این لابی پرقدرت هدایت می‌شوند به چاپ برسد تا ارزش علمی پیدا نماید. همچنین منابع علم تجربی تنها زمانی قابل استفاده هستند که مؤسسات خاصی آن را تأیید نمایند. این‌ها همگی نشان از یک برنامه وسیع برای در اختیار داشتن علوم روز دنیا می‌باشد و از طرفی دیگر عقب‌ماندگی و ایجاد یأس و ناامیدی و احساس عدم توانایی را برای

ملت‌های دیگر در پی دارد.

در خصوص مسائل تربیتی نیز باید گفت صهیونیسم جهنمی فراتر از یک تهاجم فرهنگی را در جهان، رقم زده است و در این رابطه بر این اعتقاد است که پیرامون مسائل آموزشی و تربیتی هرگاه ضرورت داشته باشد می‌توان مبانی کتاب مقدس یعنی تورات را مطابق اهداف خود نه تغییر بلکه تحریف نمود. مرکزیت فکری این موضوع در پروتکل‌ها و تلمود قابل مشاهده است. تربیت صهیونیستی یکی از مسائل اساسی است که مورد توجه کامل واقع گردیده و در داخل این گروه دقیقاً به آن پرداخته شده است. دکتر وائل القاضی، برخی اهداف اعلان شده تربیت صهیونیست‌ها را این‌گونه شرح می‌دهد:

الف) ایمان مطلق ملت اسرائیل به سرزمین اسرائیل و مالکیت و اسکان با تأکید بر حق تاریخی در سرزمین تاریخی اسرائیل.

ب) نشان دادن برتری تمدن عبری به منظور ایجاد حس برتری در نسل‌های جدید اسرائیل و بازگشت ملت برگزیده به سرزمین موعود.

ج) مخدوش ساختن چهره‌ی اعراب و برتری و شکست‌ناپذیری اسرائیل.

ه) تحقق همبستگی یهودیان در داخل و خارج اسرائیل و حمایت مالی از یهودیان مهاجر.

د) ایجاد آمادگی نزد نسل‌های یهودی اسرائیل، برای توسعه‌طلبی، اشغال،خشونت و نفرت از اعراب به بهانه نجات زمین. (ندا‌المقاومه، ۱۳۸۴، ۲۰)

تعلیم و تربیت وحشیانه کودکان اسرائیلی با نشان دادن تصاویر کشتن پدر و مادر یک یهودی توسط یک عرب مسلمان با استفاده از یک کتاب داستانی و تکرار شعارهایی برای کودکان با موضوع خفه کردن و کشتن مسلمانان و تولید شعرهایی از برتری یهودیت و به‌کارگیری معلمان دوره دیده برای القاء روانی این موضوعات، از برنامه‌های تربیتی است که در گروه‌های صهیونیستی برنامه‌ریزی و اجرا می‌شود.

در سطح جهانی نیز این گروه به دنبال در اختیار گرفتن تعلیم و تربیت جهانی بوده که به موفقیت‌های چشمگیری نیز رسیده‌اند چرا که قبل از انقلاب فرانسه مسائل تربیتی با نگاهی دینی تنها در اختیار کلیسا قرار داشت لکن پس از انقلاب فرانسه سازوکار تعلیم و تربیت با رویکرد آمپرسیستی و پزتیویستی توسط این افراد رواج یافت چنان‌که در پروتکل یکم، دهم و شانزدهم بر مسئله در اختیارگیری تعلیم و تربیت و هدایت مغزهای آینده‌ای که هدایت کننده کشورها هستند تأکید شده است.

در اولین پروتکل تربیتی برای غیر یهودیان آمده است:

«مردم غیر یهود در همان آغاز جوانی بی‌بندوبار و بدون اخلاق بار می‌آیند که عوامل آن عبارتند از: معلمان سرخانه، خدمت‌کاران، منشی‌ها و زنانی که در خانه‌های ثروتمند بچه‌داری می‌کنند... مردان غیر یهود را در عشرت‌کده‌ها و محل‌های عیاشی به فساد اخلاقی می‌کشانیم تا آن‌ها را از جاده عفت و پاکدامنی منحرف سازیم.»

این مسئله همان چیزی است که امروزه در تمامی کشورها به‌عنوان معظل اجتماعی مطرح شده است و حتی کشورهای اروپایی و آمریکایی از این مسئله ابراز وحشت کرده و بحران اجتماعی آن یعنی از هم‌پاشیدگی خانواده را بارها و بارها مورد تأکید قرار داده‌اند. جالب آن‌که در این راستا ساخت فیلم‌ها و محصولات فرهنگی که ظاهرسازی فرهنگی را بر عهده دارند به خوبی توسط صهیونیسم بین‌الملل هدایت می‌شود چنان‌که عرضه فیلم‌هایی که در آن‌ها خانواده دارای تنها یک سرپرست است و یا پوسترهای تبلیغی فیلمی که در آن انسان‌ها دیگر ارتباط رحمی با هم ندارند (یعنی انسان‌ها دیگر دارای ناف نیستند) به وضوح نشان‌دهنده‌ی این سیاست می‌باشد که در پروتکل‌های یهود عنوان شده:

«اهمیت خانواده و نقش تربیتی آن را از بین می‌بریم و اجازه‌ی اظهار وجود به کسی نمی‌دهیم زیرا توده‌ی مردم باید صرفاً به وسیله‌ی ما اداره شوند، آن‌ها باید به شنیدن حرف‌ها و اطاعت از ما عادت کنند» (رحمانی، ۱۳۶۹،۱۰۹)

بدین ترتیب است که با فردگرایی بسیار افسارگسیخته لیبرالیسم که موجبات زندگی‌های انفرادی را فراهم می‌آورد برنامه‌ریزی دقیق و تولیدات فرهنگی از سنین خردسالی تا میان‌سالی در جوامع مختلف تحت نظر کارشناسان صهیون به عنوان خوراک فکری تزریق می‌گردد و این فرآیند تا دانشگاه‌ها و تشکیلات سنتی آموزشی نفوذ نموده و عقاید و افکار مسموم خود را با رنگ و لعابی علمی و فرهنگی بر جوامع تحمیل می‌نماید.

نمونه یکی از این ابزارهای تربیتی در جهان اسلام، اسلام‌شناسان، یا مستشرقینی همچون گراویچ، ماسینیون و گولدز زهیر هستند که هر یک در لباس شرق دوستی و دلسوزی تعاریف و تفاسیری ناروا را از اسلام ارائه داده و در سطح دانشگاه‌ها منتشر کردند.

در این مسیر فرقه‌سازی‌های متفاوت و بعضاً متعارضی توسط صهیونیسم صورت پذیرفت که وهابیت و بهائیت نمونه‌ای از این دست بود.

اینان به اشکال متفاوت از خروج کتب خطی و قدیمی از ایران گرفته تا مواجهه افراطی با مظاهر تمدن، سعی در مخدوش نمودن چهره‌ی عقلانی و انسانی اسلام دارند. در زمینه‌ی علمی نیز از طریق نویسندگانی همچون تئودور نولد از مبلغان لائیسم و متخصص در زبان عربی هجوم به قرآن و اسلام و تخطئه‌ی این آیین انسان‌ساز در دستور کار دراز مدت قرار گرفته است.

سخن پایانی

صهیونیسم در تمامی زمینه‌ها و علی‌الخصوص از طریق تبلیغات، تخریب و تحریف سال‌هاست که جنگ روانی را برای مقصد اصلی خود یعنی اداره‌ی کامل دنیا بر اساس نژادپرستی، برتری‌جویی و سلطه‌جویی، آغاز نموده است. قابل تأمل است که قرآن کریم در آیات مختلفی برتری‌جویی و کینه‌توزی یهودیان را گوشزد می‌نماید.

در آیه ۴۶ سوره نساء اظهار مودت و خیرخواهی برخی یهودیان را از روی دلسوزی ندانسته و آن‌را راه فریب مؤمنان برمی‌شمرد و ثمره‌ی دوستی با یهود را تحریف بیان می‌کند.

در آیه ۹۹ سوره آل عمران و آیه ۱۰۹ سوره بقره نیز مسئله تفرقه‌افکنی و استحاله‌ی فکری و انحراف به یهودیان نسبت داده شده است.

در آیه ۸۲ سوره مائده نیز دشمن‌ترین قوم با مسلمانان را یهودیان معرفی می‌فرماید.

« لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذينَ أَشْرَكُوا ـ قطعاً سرسخت‌ترین مردم را در دشمنی نسبت به اهل ایمان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت.»

این جنگ از سال‌ها پیش توسط پروتکل‌های صهیونیسم و در اشکال متفاوت و با شیوه‌های متغیر طراحی شده و در تمامی وجود کشورهای غیر اسلامی نفوذ کرده است. اگر با کمی دقت نگاه کنیم می‌بینیم که سیاست‌گذاری‌های مبتنی بر آموزه‌های صهیونیسم در تمامی وجود زندگی بشریت سایه افکنده است.

چرا داد بشر دوستی گوش فلک را پر کرده است اما در کنار کمپ سازمان ملل در آفریقا کودکی از شدت گرسنگی در حال مرگ است و پرنده‌ای منتظر مرگ او تا از او تغذیه کند (این تصویر عکسی است که عکاس آن خودکشی کرد.) چرا در آفریقا مالاریا ریشه‌کن نمی‌شود؟ چرا در اکثر کشورهای اسلامی شهرها فاقد نقشه‌های شهرسازی و نقشه سیستم‌های آب و فاضلاب و برق و... هستند؟ چرا واردات لوازم آرایشی و بهداشتی از سودآورترین واردات محسوب می‌شود؟ چرا اینترنت بیش از هر چیز، در جهت تجارت سکس برنامه‌ریزی و هدایت می‌شود؟ چرا عروسک‌های باربی تمام آن چیزی هستند که یک دختربچه می‌خواهد؟چرا در حین جنگ عراق و آمریکا عکس‌هایی از کمک مردم عراق به سربازان چاپ و تکثیر می‌شود؟ و هزاران چرای دیگر در مقولات اقتصادی فرهنگی و سیاسی.

در پاسخ به تمامی این سئوالات می‌توان یک جواب کلی داد که از نظر بسیاری به توهم توطئه معروف شده است. لکن تا امروز و این لحظه هیچ تئوری دیگری نتوانسته جایگزین این تئوری شود که:

در تمامی عرصه‌های علمی، فرهنگی، آموزشی، اقتصادی و سیاسی و بهداشتی در سراسر جهان کارتل‌ها و تراست‌های مالی وجود دارند که تحت نظر یک مدیریت واحد اداره می‌شوند و تمامی اقدامات آنان در جهت منافع هدایت شده تشکلی خاص می‌باشد.

بدین ترتیب می‌توان فهمید که اختاپوس صهیونیسم یک افسانه نیست بلکه ثمره‌ی تلاش، برنامه‌ریزی و سوءاستفاده گروهی برای استعمار و به چنگ آوردن منابع و منافع سایر ملت‌هاست.

خوانندگان محترم

۱ـ بهتر شدن محتوا و ارائه مطالب نو و به روز در نشریه بدون یاری و حمایت شما کاری بسیار دشوار و حتی محال خواهد بود، به همین دلیل تقاضا داریم پرسش‌نامه صفحه بعد را به دقت تکمیل نموده و ارسال نمایید.

۲ـ از آن‌جا که شما گرامیان در خط مقدم جبهه فرهنگی در حال مجاهدت هستید و بیش از هر کس دیگری با نیازهای امروز اعضای بسیج ـ به‌ویژه جوانان ـ آشنایی دارید از شما تقاضا داریم تا شبهات، موضوعات و مطالبی را که امروزه بیشتر احساس نیاز می‌کنید برای ما ارسال نمایید تا در شماره‌های آتی ضمن مشورت با علما و اهل فن پیرامون آن‌ها مقالاتی را در این نشریه منتشر نماییم.

۳ـ مقالات و تحقیقات خود را در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی، اعتقادی و معرفتی، بصیرتی و مهارتی، با حفظ جنبه آموزشی و کاربردی، به نشانی نشریه ارسال فرمایید که چنانچه با خط سیر و ملاک‌های محتوایی و فنی نشریه همخوانی داشته باشد با افتخار آن را منتشر خواهیم کرد.

مستدعی است پس از ارزیابی کامل مجله و مطالعه دقیق مقالات، جدول زیر را تکمیل نموده و آن را به عقیدتی سیاسی نواحی مقاومت تحویل داده و یا به نشانی آن‌ها ارسال نمایید.

ردیف	موضوعات نظر خواهی	خیلی خوب	خوب	متوسط	ضعیف	خیلی ضعیف
۱	گزینش مقالات و کیفیت آن‌ها					
۲	تعداد مقالات و حجم مجله					
۳	چگونگی تلخیص‌ها و نتیجه‌گیری‌ها					
۴	تازگی و مفید بودن موضوعات و مطالب					
۵	جذابیت و میزان مورد استفاده بودن مطالب					
۶	صفحه‌بندی و فونت مطالب از نظر راحتی مطالعه و طرح جلد					
۷	کیفیت مباحث قرآنی					
۸	کیفیت مباحث اعتقادی					
۹	کیفیت مباحث فقهی					
۱۰	کیفیت مباحث اخلاقی					
۱۱	کیفیت مباحث مهارتی					
۱۲	کیفیت مباحث گوناگون					

لطفاً نظرات کوتاه خود را مرقوم فرمایید و نظرات تفضیلی را همراه این برگه ارسال نمایید.